

سرودنامه کلیسای ایران

رادیو صدای انجیل

سرودنامه کلیسای ایران

بشنو ای ...

من، هستم یهوه، خدای تو، تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.

اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبّت نما.

و همسایه خود را مثل خود محبّت نما.

به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دلهای خود خدا را بسرایید. "کولسیان ۳ : ۱۶"

مقدمه

امروز ایرانیان مسیحی تقریباً در تمام جهان پراکنده‌اند و بـه فـیض خداونـد، تعداد مشارکت‌ها و کلیسـاهای آن‌هـا هـر روز افـزون‌تـر مـی‌شـود. سـراییدن سرودهای روحانی همیشه یکی از ارکان اصلی پرستش این ایمانداران بـوده و می‌باشد ولی متأسفانه به علت در دسترس نبودن سـرودنامهٔ اصـیل و جـامع و آشنا که حاوی همان سرودهای لطیف و موزون باشد، بسیاری از ایـن قسـمت مهم عبادت مسیحی بی‌بهره مانده‌اند. همان‌گونه که یاد دارید کلیسای مـادری ما در ایران از همان بدو تأسیس، اهمیت خاصـی بـرای سـراییدن سـرودهای روحانی قائل بوده و ایمانداران با ذوقی چون اسقف دهقانی تفتی، اسقف هایک هوسپیان مهر، دکتر سعیدخان کردستانی، آقای منتظمی، دکتر آریـانپور، قـزاق ایروانی و ... نیز آهنگسازانی مانند ایرج امینی، ویرا اردلی، نـورمن شـارپ و ... زیباترین نغمات و سرودها را برای ما به‌یادگار گذاشته‌اند.

سرودنامهٔ کلیسای ایران نه تنهـا از نظـر شـعر و آهنـگ و هنـر؛ اثـر ارزنده‌ای است بلـکه از نظر بیان و پیام‌های روحانی که منطبق بر کلام خـدا و حکمت الهی و سنت‌های مورد قبـول کلیسـا هسـتند، کتـابی بسـیار آموزنـده می‌باشد. و اینـک گزیـده‌ای از سـرودهای روحـانی تقـدیم شـما مـی‌شـود؛ از همکـاران و خدمتگزاران به‌خاطر تهیهٔ ایـن سـرودنامه سپاسـگزاری نمـوده و دعـای ما این است که این سرودهای روحـانی باعث برکـت همـهٔ ایمانـداران باشد.

انتشارات نور جهان

دعای ربانی

ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید. ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود. نان کفاف ما را امروز به ما بده و قرض‌های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم و ما را در آزمایش میاور بلکه از شریر ما را رهایی ده. زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالآباد از آن توست.

آمین

اعتقادنامه مسیحی

من ایمان دارم به خدای پدر قادر مطلق، خالق آسمان و زمین و به پسر یگانه او، خداوند ما عیسی مسیح که به واسطهٔ روح‌القدس در رحم قرار گرفت و از مریم باکره متولد شد و در حکومت پنطیوس پیلاطوس الم کشید و مصلوب شده بمرد و مدفون گردید و به عالم ارواح نزول کرد و در روز سوم از مردگان برخاست. به آسمان صعود نموده و به دست راست خدای پدر قادر مطلق نشسته است و از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید و من ایمان دارم به روح‌القدس و به کلیسای مقدس جامع و به شراکت مقدسین و به آمرزش گناهان و به قیامت ابدان و به حیات جاودان.

آمین

فهرست الفبایی

فهرست موضوعی

مصرع اول	شماره سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
عیسی را دوست دارم	۵۰	ترجمه از انگلیسی	
بیایید با هم یک نفس	۶۴	و. آوانسیان	
زمین و آسمان پر از رحمت	۷۱	ترجمه از انگلیسی	
همهٔ مؤمنین با هم دستک زنیم	۷۷	ترجمه از انگلیسی	
پیروزی هست، آزادی هست	۹۵	ترجمه از انگلیسی	
در دل خودتان سرود سازید	۹۷	ر. روشن ضمیر	
شادی نماییم	۱۱۲	ترجمه از ارمنی	
او قادر است، او حاکم است	۱۱۴	ترجمه از انگلیسی	
ای عیسی منجی‌ام، بی‌همتایی	۱۳۷	م. شیروانیان	
اوست خدای قادر	۱۴۱	ترجمه از انگلیسی	
تو بی‌همتایی	۱۴۶	ترجمه از انگلیسی	
جان من خداوند را متبارک	۱۵۹	ه. هوسپیان مهر	
منجی، شایسته‌ای	۱۶۶	ه. هوسپیان مهر	
چشمان قلبم را بگشا	۱۸۱	و. کانینگهام	
با خود ببر اسم عیسی	۱۸۷	د. ص. ارشادی	
خدا نیکوست، با شادی سراییم	۱۹۲	ترجمه از انگلیسی	
ای تمامی زمین خداوند را بسرایید	۱۹۴		
به قصرهای او داخل شو	۲۰۶		
جشن عظیمی است	۲۱۶	د. طوماس	
این است روزی	۲۲۷	د. طوماس	
با شادی نامش را سراییم	۲۴۹		
جلال دهم نامت را عیسی	۲۵۱	ترجمه از انگلیسی	
عیسی عیسی ... خداوندم	۲۶۴	س. یقنظر	
شکر بر نام تو پدر	۲۶۶		
شالوم ای مؤمنین شالوم	۲۶۸		
آزادم کرد، آزادم کرد	۲۷۰	د. طوماس	
هللویا... شکر خدا را	۲۷۲	د. طوماس	
حمدش کنید	۲۷۴	د. طوماس	
دوستت دارم	۲۹۳	س. سرکیسیان	
دارم در قلب خود سرودی	۲۹۵	د. طوماس	

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
هوشیعانا، هوشیعانا	۳۵۶	د. طوماس	
ای تمامی روی زمین	۳۵۷	آ. آرمان	
عمانوئیل، عمانوئیل	۳۷۸	ترجمه از انگلیسی	
عیسی مسیح سلطنت کند	۳۹۴	ا. هوسپیان	
ای صالحان، در خدا	۴۱۴	ج. دادرس	
خدا نیکوست، خدا نیکوست	۴۲۳	د. طوماس	
فدیه شدگان خداوند	۴۳۲	د. طوماس	
با دست‌هایی باز	۴۳۶	ترجمه از انگلیسی	
تقدیم نمایم خود را	۴۴۹	و. آوانسیان	
حمد او همیشه	۴۵۶		
در جلال عبادتش کنید	۴۶۴	ترجمه از انگلیسی	
میلاد و ظهور مسیح			
هل تا جهان شادان شود	۲۹	ترجمه از انگلیسی	
آمد مسیح اندر جهان	۳۰		گ. نورالله
در شب تیره شبانان	۳۱	ا. نوذری	
دوستان وقت سرور	۳۲	حیات سعادت	ایرانی قدیمی
بشنو هاتف سراید	۳۳	د. ص. ارشادی	
امروز مسیح منجی بشر	۳۴		ایرانی قدیمی
از شرق مائیم پادشاهان	۳۵	ت. احتشامی	
گردآیید ایمانداران شادان	۳۶	ترجمه از انگلیسی	
ای بیت‌لحم از قدر تو کاهید	۳۸	ف. لارودی	
چون برای ما آمدی	۳۹	ناشناس	
یک شبی بود شب سعد	۴۰	ج . قزاق ایروانی	
نازل شد عیسی	۴۱	ه. هوسپیان مهر	
خدای عظیم بهر ما خاکیان	۴۲	ه. هوسپیان مهر	
امشب چه فرخنده شبی	۴۳	ح. ب. دهقانی تفتی	
مژده عیسی به‌دنیا آمد	۴۴	ایرج امینی	ایرج امینی
یک شب مقدس	۴۵	ف. لارودی	
عیسی ناراحت روی خاک	۴۶	ف. لارودی	

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
ای منبع نور ای خدا	۸۱		نورمن شارپ
ای مسیح ای خداوند هستی	۸۳	ع. آریانپور کاشانی	ویرااردلی،کدی‌الن
خون عیسی قطره، قطره	۱۶۷	ف. اسحاق	
چیست علاج گناهم؟	۴۲۲	ه. هوسپیان مهر	
محبت خدا در صلیب عیسی	۴۳۳	ا. هوسپیان	
پناهم شد آن صخره	۴۵۲	د. طوماس	
نزد مسیح رفتی	۴۵۴	د. طوماس	
چون بنگرم بر صلیبت	۴۷۵		
قیام‌مسیح			
ای آسمان بگشای در	۸۲	ج . قزاق ایروانی	م. دهقان
در خاک کردند آنها	۸۴	ف. لارودی	
برخاست ز اموات مولای ما	۸۵		
مژده بادا که نو شد سراسر جهان	۸۶	ح. ب. دهقانی تفتی	
پیروزی از توست	۸۷	ح. ب. دهقانی تفتی	
فرشته نزول کرد	۸۸	ترجمه از انگلیسی	
امروز برخاست مسیحا	۸۹		
کرده قیام مسیحا	۹۱	ح. ب. دهقانی تفتی	گ. نورالله
آسمان گوید جلال و شکوه	۱۷۲		
خداوند، خداوند از مردگان برخاسته	۳۳۰	د. طوماس	
خدا فرستاد پسرش عیسی را	۳۷۶	و. کانینگهام	
صعودمسیح			
رسد نای شادی به گوش	۹۰	ع. آریانپور کاشانی	
بر فراز تلی خارج از اورشلیم	۹۲	ح. ب. دهقانی تفتی	
بازگشت‌مسیح و حیات‌جاوید			
دیدار او باشد یقین	۹۳	ا. نوذری	نورمن شارپ
ای روح حق آرام جانی، بازآ	۹۴	حیات سعادت	تصنیف ایرانی
عیسی تو مسیحایی	۹۶	ج . قزاق ایروانی	
چون عیسی شاه جلال	۹۸	ا. هوسپیان	

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
در این دنیای بی‌کران	۱۰۰	ا. آستوازادوریان	
چون شیپور خداوند	۱۰۱	د. طوماس	
مسیحا سلطان مهر و محبت	۱۰۲	ه. هوسپیان مهر	
هللویا ... مسیح خداوند زود می‌آید	۱۰۴	د. طوماس	
مسیح به آسمان رفته	۱۰۵	ا. هوسپیان	
امید شادی بخشی است آن	۱۰۷	ه. هوسپیان مهر	
ای تمامی زمین خداوند را آواز	۱۳۰	ناشناس	
یک روز این روح	۱۷۱	ف. لارودی	
من اینجا غریبم	۱۷۴	د. ص. ارشادی	
شهر خدا مآوای من	۱۷۵		
باشد خدا سلطان	۱۷۶		
هست عالم بالا	۱۷۷		
تو ای روح، ار گذر کردی	۱۷۸	ج . قزاق ایروانی	
پیروان مسیح خداوند	۱۷۹	ح. ب. دهقانی تفتی	
بین شکوه و جلال سما	۱۸۰	ه. هوسپیان مهر	
روزی آید که درد و غم نباشد دگر	۱۸۲	م. یوسف نژاد	
عیسی امید پر جلالم	۱۸۳	ط. میکائیلیان	
فکر و ذکرم امروز باشد	۱۸۴	ه. هوسپیان مهر	
ای مسیح تو منجی عالمی	۱۸۵	ناشناس	
داماد می‌آید، اینست امید ما	۱۸۸	د. طوماس	
ای مسیحا زود بیا	۳۰۱	د. طوماس	
مهر مسیح را سراییم	۴۱۶	ا. هوسپیان	
ملک سما، ملک سعید	۴۶۵		
روح‌القدس و تثلیث اقدس			
آتشی در قلبم برافروز	۱۰۳	ترجمه از انگلیسی	
هر جا روح خداست	۱۱۰		
آزاد شدم با خون او	۱۱۱	ترجمه از انگلیسی	
باران آخر می‌خواهیم	۱۱۳	د. طوماس	
لیکن چون روح‌القدس	۱۱۵	ه. هوسپیان مهر	

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
روح‌القدس تازه کن روحم	۱۱۷	س. سرکیسیان	
روح‌القدس به ما قوت	۱۱۸	ا. نوذری	
ای روح‌القدس ای چشمهٔ خدا	۱۱۹	آ. محمودی	
ای روح‌القدس مرا لمس نما	۱۲۰	و. آوانسیان	
ای روح‌القدس وعدهٔ پدر	۱۲۱	د. طوماس	
ای آفرینندهٔ روان	۱۲۲	ح. ب. دهقانی تفتی	
عدالت، سلامتی خوشی روح‌القدس	۱۲۴	م. دیباج	
چون روحش در من کار کند	۱۲۵	ا. هوسپیان	
شکرت کنیم ای خداوند	۱۲۶	ه. هوسپیان مهر	
گر خواهی از گناه در امان	۱۲۷	ه. هوسپیان مهر	
ای روح ایزدی، ای نور لایزال	۱۲۹	ج . قزاق ایروانی	
ای خداوند پری تو را خواهیم	۱۳۱	ه. هوسپیان مهر	
روح‌القدس در هر زمان	۱۳۲		
روح قدوس الهی در قلوب	۱۳۴	ه. هوسپیان مهر	
با شعلهٔ روح نزول فرما	۱۳۶	د. طوماس	
ما را خدا باشد پدر	۱۳۹		گ. نورالله
خداوندا که هر چیز از تو آمد	۱۴۰	ج . قزاق ایروانی	
در حضور خداوند، روح او	۳۴۰	و. آوانسیان	
زندگی و خدمت‌مسیحی			
تصمیم گرفتم در پی‌اش روم	۳۷	د. طوماس	
شبان جانم مطیع تو مانم	۹۹	آ. آرمان	
او خداست، او خداست	۱۰۸		
عیسی برای من همه چیز است	۱۱۶	د. طوماس	
در ره مسیح با قدرت خدایی	۱۳۸	ه. هوسپیان مهر	
اگر روز من، اگر شب من	۱۹۶	ی. نازنین	
سربازان عیسی بجنگیم	۲۰۰	ا. هوسپیان	
او شبان نیکویم است در او	۲۱۴	د. طوماس	
ای یار جان فشانم	۲۳۵	ح. ب. دهقانی تفتی	
در آزمایش‌ها و تنگی	۲۳۶	ه. هوسپیان مهر	

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
اکنون در نور سالکم	۲۵۸	د. طوماس	
تنها عیسی باشد مالک دلم	۲۵۹	ه. هوسپیان مهر	
اعتماد بر عیسی نیکوست	۲۶۰	ه. هوسپیان مهر	
پر جلال است پیروی او	۲۶۲	ه. هوسپیان مهر	
در طی سفر	۲۶۳	د. طوماس	
در منجی‌ام شادان هستم	۲۶۵	ه. هوسپیان مهر	
چون صدای منجی آید	۲۶۷	د. طوماس	
نجویم دیگر پناهی	۲۶۹	ط. میکائیلیان	
خدایا نور تو هر دم عیان است	۲۷۱	ناشناس	
همه چیز ای منجی از توست	۲۷۳	ه. هوسپیان مهر	
چون آواره در دنیا سرگردان	۲۷۵	ه. هوسپیان مهر	
از دل و جان نبرد کنیم بهر مسیحا	۲۷۶	د. طوماس	
پایدار بر وعده‌های شاهم	۲۷۷	ا. هوسپیان	
در پیشگاه تخت فیض مسیح	۲۷۸	ا. هوسپیان	
قلبم شاد است چون با عیسی	۲۸۰	د. طوماس	
آری ترک کردی بهرم	۲۸۲	ی. نازنین	
خواهم هر روز با تو راه روم	۲۸۳		
شادان هستیم در عیسی	۲۸۴	ه. هوسپیان مهر	
در طریق زندگی در این جهان	۲۸۶	ه. هوسپیان مهر	
از دل سرود حمد خوانم	۲۸۸	ف. لارودی	
خدا راهی مهیا می‌کند	۲۸۹	س. خاچیکیان	
گرچه انجیر شکوفه نیاورد	۲۹۰	ترجمه از انگلیسی	
ای منجی نزد که روم	۲۹۱	د. طوماس	
وعده‌های عظیم خداوندم	۲۹۲		
ایمان ما در زندگی	۲۹۴	ح. ب. دهقانی تفتی	
فرمان عیسی است باید درخشید	۳۰۷	ح. ب. دهقانی تفتی	
ای منجی من ای خدا	۳۱۲		
چو سرمست مسیحم من	۳۱۳		
شکر خداوند کریم و غفور	۳۱۴	حیات سعادت	ایرانی قدیمی
یارب تو ملجا بوده‌ای	۳۱۶	ح. ب. دهقانی تفتی	

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
ز مهر خود ای آسمانی خدای	۳۱۷	ع. م صلح کل	نورمن شارپ
گفت عیسی پادشاه ذوالجلال	۳۱۸	ج . قزاق ایروانی	ایرج امینی
خداوند راهی، بهرم مهیا سازد	۳۵۸		
فیض عظیم مسیحا	۳۵۹	ه. هوسپیان مهر	
شادان باشید، ای عادلان	۳۶۰	ه. هوسپیان مهر	
چشمان خود را به سوی	۳۶۱	ه. هوسپیان مهر	
عیسی بدو گفت من راه و راستی	۳۶۲	ه. هوسپیان مهر	
آیا از بهر عمر پرطوفان	۳۶۳	ناشناس	
در خانه‌ام، در خانه‌ام	۳۶۴	ترجمه از ارمنی	
در موکب ظفر مسیح	۳۶۵	ه. هوسپیان مهر	
شاد شادم، سرود خوانم	۳۶۶	س. تبیانی	
اگر این دنیا همیشه آتش	۳۶۷	ی. نازنین	
خوش‌به‌حال آن کسان که	۳۶۸	پ. فاضلی‌پور	
کیست که ما را از محبت	۳۶۹	و. کانینگهام	
همه باید بدانند، همه باید بدانند	۳۸۰	د. طوماس	
پیرو منجی‌ات باش مطیع و غیور	۳۸۴	ه. هوسپیان مهر	
ای مؤمنین شما عالم را نورید	۳۹۶	ترجمه از انگلیسی	
لبیک ای خداوند مرا هم بفرست	۴۱۸	د. طوماس	
زرهی که خدا مهیا ساخته برای ما	۴۲۰	و. امیرخانیان	
از مهر مسیح جدا نشوم	۴۳۵		
صلیبم را برداشته‌ام	۴۳۹	د. طوماس	
بر خداوند توکل نما	۴۴۰	ه. هوسپیان مهر	
می‌بینم من افتادن شیطان را	۴۴۱	و. آوانسیان	
اینک چه زیباست پایهای مبشران	۴۴۲	ه. هوسپیان مهر	
ما همه متحدیم در مسیح	۴۴۳	ه. هوسپیان مهر	
کلامش می‌گوید دوستی هست	۴۴۴		
می‌آیم تا در حضور تو	۴۴۷		
به پیش ای سرباز مسیح	۴۴۸		
ما سربازان خداوند آسمان	۴۵۰	و. آوانسیان	
آرامی دل‌هایی سازندهٔ	۴۵۳		

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
نبرد ما با جسم و خون نیست	۴۵۷	ر. شاهوردیان	
بهر فردا نیاندیشم	۴۵۹	ه. هوسپیان مهر	
آه خداوند شبان من است	۴۶۲	س. بت سرگیز	
در نام عیسی، در نام عیسی	۴۶۹	ا. هوسپیان	
ساکن است، ساکن است	۴۷۱	د. طوماس	
کلیسای مسیح			
اینک چه خوش و چه دلپسند است	۷۹	ه. هوسپیان مهر	
مگذر زین حرم ای دل که جنان	۱۴۲	ع. ا. اعداد	نورمن شارپ
گفت عیسی که تاک حقیقی منم	۱۴۳	ع.س	ایرانی قدیمی
جانم به تو چسبیده است	۱۴۴		
ای مقدسین ای قوم خدا	۱۴۵	و. آوانسیان	
ای برادران من خوشی دل من	۱۴۹	ه. هوسپیان مهر	
خداوند عیسی عدالت ما	۱۵۰	ه. هوسپیان مهر	
ای برادر، ای خواهرم	۴۳۷		
دعا و راز و نیاز با خدا			
بمان با من یارب مهربان	۲۶	کیدی الن	
چون روی قدوست را بینم	۱۲۸	م. شیروانیان	
یارب مسیحی‌تر شوم	۱۳۳	ترجمه از انگلیسی	
ملجای من تویی	۱۳۵		
چشمانم بگشا عیسی را ببینم	۱۴۸	ه. هوسپیان مهر	
ای مظهر لطف خدا	۱۸۹	خدیجه جان نثار	
ای آنکه بر مسیحید مؤمنان	۱۹۰		
ای که تو از بهر دعا	۱۹۱	ی. پاک ضمیر	ایرانی قدیمی
دو روزهٔ عمرم	۱۹۳	بند آخر ج . قزاق	ایرانی قدیمی
ای که اکنون در دعایی	۱۹۵	ی. پاک ضمیر	ایرانی قدیمی
هان چه دوست است	۱۹۷	ا. نوذری	
پدر جان محبت تو	۱۹۸	ترجمه از انگلیسی	
وقت دعا، وقت دعا	۱۹۹	ا. نوذری	
به نزد پاک یزدان	۲۰۱	ع. آریانپور کاشانی	ایرج امینی

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
عیسی منجی من شبان	۲۰۲	آ. باباخانی	
ای خداوند و معبود من	۲۰۳	ج . قزاق ایروانی	
نخواهم یاری از کس	۲۰۴	ح. ب. دهقانی تفتی	
ای خالق ارض و سما	۲۰۵	ج . قزاق ایروانی	قشه موشی
خداوندا دل ما شاد از تو	۲۰۷	ع. آریانپور کاشانی	ویرا اردلی
نزدیک شوم بر تو	۲۰۸	ا. نوذری	
عیسی به تو محتاجم	۲۰۹	د. ص. ارشادی	جین دانلدسن
عیسی محب جانم هم محیی	۲۱۰	ا. نوذری	
ای منجی، ای مهر جان	۲۱۱	ا. نوذری	ویرا اردلی
مسیح حیات و مسیح است نورم	۲۱۲	دکتر س. کردستانی	نورمن شارپ
مسیح محبوبم مسیح است	۲۱۳	دکتر س. کردستانی	نورمن شارپ
عیسی مسیح مولای من	۲۱۵		نورمن شارپ
عیسی که تویی نورم	۲۱۷	محمود جلیلی	
ای مظهر قدرت خدایی	۲۱۹	زند ذوالقلم	نورمن شارپ
منما از خود جدا	۲۲۰	ترجمه از انگلیسی	
خداوند ای جان شبان من است	۲۲۱	ح. ب. دهقانی تفتی	ویرا اردلی
جان من در دست توست	۲۲۲	د. طوماس	
پروردگار مهربان دارم	۲۲۳	ح. ب. دهقانی تفتی	
در تو جلال و در تو بقاست	۲۲۴	ف. لارودی	
ای دوست بیا راحت این	۲۲۵	زند ذوالقلم	ویرا اردلی
عمر من خاطی را	۲۲۶	د. ص. ارشادی	
محبوب من ای صورت تو	۲۲۹	محمود جلیلی	م. نور الله
پور خدا ای شه نیکوی من	۲۳۰	محمود جلیلی	
خدایا ذهن و فکرم را فراگیر	۲۳۱	ح. ب. دهقانی تفتی	م. امیری
باشد خداوندم شبان	۲۳۲	د. ص. ارشادی	
از جان و دل خواهم ترا	۲۳۳	ح. ب. دهقانی تفتی	ویرا اردلی
عیسی خدایم شاه و مولایم	۲۳۴		
جهان را با چنین حسن و طراوت	۲۳۷	ج . قزاق ایروانی	
ای عیسی نزدم بیا	۲۳۸	ا. هوسپیان	
خدایی که آفرید ارض و سما	۲۳۹	م. نوربخش	

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
یک روز این دنیا برای من	۲۴۰	ی. نازنین	
روح و جان من مشتاق تو است	۲۴۱	ه. هوسپیان مهر	
وقتی غم این زندگی	۲۴۲	د. طوماس	
ای که دعا می‌شنوی	۲۴۳	و. آوانسیان	
آه ای شبان نیکو بیا	۲۴۴	ناشناس	
محبوبم از آن من است	۲۴۵	ه. هوسپیان مهر	
ای خدا طالب بیداریم	۲۴۶	ه. هوسپیان مهر	
چنان که آهو برای نهرهای آب	۲۴۷		
مسیحا در تو جانم شادی کند	۲۴۸	د. طوماس	
جز تو اندر سما محبوبم عیسی	۲۵۲	د. طوماس	
ای خداوند تویی منشاء حیات	۲۵۳	ه. هوسپیان مهر	
عیسی تویی همه چیزم	۲۵۴	ر. شاوردیان	
عیسی تویی نان و هم چشمهٔ	۲۵۵	ه. هوسپیان مهر	
خداوندا تو آگاهی	۲۵۷	ح. ب. دهقانی تفتی	
تو تاک هستی... ما	۲۷۹		
ای خداوند مهربان مسیح من	۲۸۷	ه. هوسپیان مهر	
به که پناه برم	۲۹۶	ه. هوسپیان مهر	
ندانم چرا خداوند فیضش	۳۴۲	د. طوماس	
خواهم شبیهت گردم ای منجی	۳۴۳	د. طوماس	
آرامش و شادی یافته‌ام	۳۴۴	و. کانینگهام	
تسلیمت شوم خدا	۳۴۶	ن. مقدس‌نیا	
خداوند آسمانی، ای منشاء	۳۴۸	ه. هوسپیان مهر	
خداوند از راه فیضش آمرزید	۳۴۹	ه. هوسپیان مهر	
خدایا رهبری و دانش از توست	۳۵۰	ح. ب. دهقانی تفتی	
از این دنیای مغموم و فانی	۳۵۴	ه. هوسپیان مهر	
عیسی یار مهربان	۴۱۰	ح. ب. دهقانی تفتی	
مسیح برآرد هر آرزویم	۴۱۷	د. طوماس	
سخنان زبانم و تفکر دلم	۴۳۰		
عشقی تازه در قلبم ایجاد کن	۴۳۴	ر. چنگیزی	
تسخیر کن قلب ما	۴۵۱		

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
بشارت، توبه و نجات			
مطیع شد عیسی بهر خدا	۷۸		
خدای پدر نمی‌دانم	۲۱۸		
عیسی‌مسیح شاه آسمان	۲۲۸	ج . قزاق ایروانی	ایرانی قدیمی
توبه می‌کنم ای خدا	۲۵۰	د. طوماس	
به لطف و به نرمی	۲۹۸	د. طوماس	
بشنو صدای عیسی را	۳۰۰	د. طوماس	
دنیا گمره بود در ظلمت عصیان	۳۰۵	د. ص. ارشادی	
برخاکیان بادا نوید	۳۰۸	م. نخستین	
بر افلاک شد از گنه	۳۱۰	ج . قزاق ایروانی	ایرج امینی
فرو ریخت... بار گناهان قلبم	۳۲۸	د. طوماس	
عیسی‌مسیح آمد	۳۳۲	د. طوماس	
گر خواهی شادی، وجد حقیقی	۳۳۶	د. طوماس	
یک شب تنهای تنها	۳۵۵	ی. نازنین	
ای ساکنان ربع مسکون	۳۷۰	آ. صالح	
امروز چه روزیست روز شادی	۳۷۱	ی. نازنین	
چون ایمان آریم پیغام انجیل	۳۷۲	د. طوماس	
در پای صلیب منجی‌ام	۳۷۳	ه. هوسپیان مهر	
مرده بودم در گناه	۳۷۴	د. طوماس	
نزد منجی آ ای دوست	۳۷۵	د. طوماس	
گر پشتت به بار گران خم گشته	۳۷۷	د. طوماس	
گر خسته‌ای دلت پر ز اندوه	۳۷۹	د. طوماس	
اندر این جهان مملو از گناه	۳۸۱	ه. هوسپیان مهر	
وقتی دل‌شکسته گرانبار	۳۸۲	ر. شاوردیان	
نزد عیسی، نزد عیسی	۳۸۳	ترجمه از انگلیسی	
گر از گناه آزادی می‌خواهی	۳۸۵	ط. میکائیلیان	
تو ای بندهٔ جهل و در قید عصیان	۳۸۶	قشه موشی	
ای مصدر جلالت	۳۸۷	قشه موشی و ج. قزاق	قشه موشی
دشمن چو بنمود بر ما گذاری	۳۸۸	ج . قزاق ایروانی	
چو تاریکی جهان را کرد دیجور	۳۸۹	ع. آریانپور کاشانی	

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
کلامت شاهد است عیسی	۳۹۰		
ای مجرمین و عاصیان	۳۹۱	دکتر س. کردستانی	
ای مسیح ای نجات دو عالم	۳۹۲		ایرانی قدیمی
خداوندا نگاهم کن	۳۹۳	قشه موشی	قشه موشی
دارم من عجب منجی	۳۹۵	د. ص. ارشادی	نورمن شارپ
مسیح آن خدا و خداوند دین	۳۹۷	ج . قزاق ایروانی	
ای مظهر خدایی	۳۹۸		
عشق مسیحا چو بود در سرت	۳۹۹	حکیم معانی	
مژده باد آن را که جوید نام تو	۴۰۰	ج . قزاق ایروانی	امیر ماغن
دلی پریشان داشتم دور از خدا	۴۱۹	د. طوماس	
نان حیات هستم	۴۲۱	ک. نلسون	
می‌خواهم آواز بخونم	۴۲۴	ا. صالح	
وقتی چون گنهکاری	۴۲۵	ه. هوسپیان مهر	
بر منجی‌ات عیسی اطمینان	۴۲۶	ه. هوسپیان مهر	
یک روز اندر وادی تاریک	۴۲۷	د. طوماس	
یادمه اون قدیما	۴۲۸	ی. نازنین	
آه چه زیباست، که شوند جمع	۴۲۹	ر. شاوردیان	
عمرم در گناه سپری شد	۴۳۱	ط. میکائیلیان	
ای سالک و ای هالک در گناه	۴۵۸		
چون سرگردان من همچو باد	۴۶۰		
منجی‌ام عیسی آن فرزند	۴۶۱		
جلال بر تو باد خدای پدر	۴۶۳		
با گناهانم به سوی تو آیم	۴۶۷	ه. هوسپیان مهر	
عشاء ربانی			
گسترده مسیح خوان بهر امم	۱۵۳		ایرانی قدیمی
گفتا مسیح نور رحمت	۱۵۴	ج . قزاق ایروانی	ایرانی قدیمی
گسترده‌ای خوان ای خدا	۱۵۵		
می‌رسد نوید ای دوست	۱۵۶	خدیجه جان نثار	ایرانی قدیمی
این یادگار اوست	۱۵۸		

مصرع اول	شماره‌سرود	سراینده یا مترجم	سازنده
راستی شما کی هستید	۴۰۹	نوارت‌ایدن و دهقانی.ت	
دارم دو چشم کوچکی	۴۱۱	ح. ب. دهقانی تفتی	ویرا اردلی
ای یار مهربانم	۴۱۲	ح. ب. دهقانی تفتی	
دانا خانه روی صخره کرد بنا	۴۱۳	ترجمه از انگلیسی	
در قلب من باشد جشن و شادی	۴۳۸	د. طوماس	
مواظب باش چشم‌های کوچک	۴۴۵	ناشناس	
اگر شادمان هستی دست بزن	۴۶۸	ترجمه از انگلیسی	
دعای سفره			
این سفره ز نعمت خدا	۳	ف. لارودی	
مهمان بزرگ ما است عیسی	۱۲۳	ح. ب. دهقانی تفتی	ج. مک ملن
برای جهان قشنگ و عظیم	۴۰۱	ح. ب. دهقانی تفتی	ویرا اردلی
خدایا بزرگی و هم مهربان	۴۰۸	ح. ب. دهقانی تفتی	
سر سفرهٔ غذا هستیم مهمان عیسی	۴۵۵		
شامگاهان و خداحافظی			
به فرمان تو ای یزدان	۴۷۳	ی. ارمجانی	
بشد روز و اینک شب آید	۴۷۲	زند ذوالقلم	ویرا اردلی
خدا نگهدار شما است	۴۷۶		
سولو			
مردمان در اضطراب	۱۰۶	ه. هوسپیان مهر	
سخن بگو از عمق‌های	۱۰۹	و. آوانسیان	
ای خداوند حمدت سراییم	۱۴۷	ه. هوسپیان مهر	
سخن گویم اگر با هر زبانی	۲۸۵	ح. ب. دهقانی تفتی	نیامیر
چون بر او می‌نگرم با اشک	۴۱۵	ه. هوسپیان مهر	
ای اورشلیم ای شهر سماوی	۴۴۶	ه. هوسپیان مهر	
چون شرارت و گناه	۴۷۰	ه. هوسپیان مهر	

۱

جاریست ز خـالق بـرکات — حمدش کنید ای مخلوقات
جیش سما حمدش کنیـد — بر أب و ابن و روح تمجیـد
آمین

۲

۱- ای ساکنان ایـن جهـان — ربّ را سرایید هـر زمـان
خدمت کنید، حمدش دهید — انـدر حضـورش شـادمان
۲- ربّ او بود دان بی‌گمـان — هـم بـی‌مـدد خلاقمـان
مـا گلـه‌اش در حفـظ او — گیرد به آغـل جملـه‌مـان
۳- بر درگهش می‌شـو روان — هم شکر و تعظیمش بخوان
عـزت ده و حمـدش نمـا — لایق بـود بهـرش همـان
۴- زیرا که نیک است ربّمان — هـم رحمـت او بیکـران
پاینـده مجـدش پـر دوام — از حال و هم تـا جـاودان

۳

این سفره ز نعمت خدا رنگین است — از رحـمت او حیات ما تأمین است
در نـام مـقـدس مسـیح عـیسی — ممنون‌خداییم که سزایش این است

۴

۱- قــدوس، قــدوس، قــدوس ای شــاه قــادر

بهــر شکر نــامــت آمــدیــم بــا ســرود

قــدوس، قــدوس، قدوس قادر بــخــشــنــده

حــمــد تــرا شـــایــد هــردم بــا درود

۲- قدوس، قدوس، قــدوس نامت مجید است

مــحــبتت پــاک و فیضت بی‌انتهاست

تـــو از ازل بــودی تــا ابـــد خــواهـــی بـــود

شـــکــر و ســپــاس بــر نام تو سزاست

۳- قــدوس، قــدوس، قدوس نورت درخشان

بر گنهــکــاران و گــمــراهــان جــهــان

تــو تــنــها قــدوسی، جز تــو قدوسی نیست

کــامــل و قــادر و پــاک و مــهـــربــان

۴- قــدوس، قــدوس، قــدوس قــادر مطــلق

حــمــد به نامت خوانند موجودات جهان

قــدوس، قــدوس، قــدوس تــو پر از جلالــی

تــثــلــیــث اقــدس ذاتــت کــرد عــیان

۵

خدایا به نامت ستایش سزا
ترا حمد و شکر و نیایش سزا

اَیا سرمدی أب ترا احترام
بدارند جمیع خلایق مدام

گروه ملائک و فرشتگان
قوات سماوی ز کون و مکان

ســرافین و کــروبین در ســما
ســـرایند جــلال تــرا دائماً

فرشته گشوده زبان بر ثنا
به‌قدوس و قدوس و قدوس‌ها

یهوه صبایوت و ربّ‌الجنود
بخوانندت لاهوتیان درسجود

سما و زمین را تو دادی وجود
جلالت بود در جهان بیحدود

رسولان پاک‌ات پرستنده‌ات
همه انبیاء جهان بنده‌ات

سپاه شهیدان ابیض لباس
نمایند ترا حمد وشکروسپاس

کلیسای اقدس به کل جهان
به حمد و درودت گشوده‌زبان

که هستی خدای پدر ای ودود
جلالت ندارد به عالم حدود

که ابنت وحید حقیقی بود
مکرم به خلق دو گیتی بود

به روح‌القدس معترف در نماز
تسلی دهنده هم او جان‌نواز

مسیحاتویی شاه صاحب‌جلال
پدر را پسرهستی ای بی‌زوال

برای نجات جهان از گناه
شدی‌عاری‌ازشوکت‌وفر و جاه

شکستی‌توچون‌نیش موت‌زوال
همه پیروان را به‌دادی جلال

یمین خدا باشَدَت جایگاه
شریک پدر در جلالی و جاه

به روز مکافات داور تویی
به ما بندگان یار و یاور تویی

از این رو خدایا بشو یار ما
به هنگام سختی نگهدار ما

ز خون گرامی تو با ننگ و عار
نمودی جمیع جهان رستگار

به ما هستیِ جاودانی بده
حــیات نو و کامرانی بده

خدایا نــما قوم خود رستگار
هــم از زمرهٔ قدسیانت شمار

جهان را سراسر تو شاهنشهی
برافراز ما را با علا مهی

به‌مدحت‌گشاییم‌لب،صبح‌وشام
بــخوانیم نامت مبارک مدام

عنایات خود را بفرما عطا
نــما حفظمان ای خدا از خطا

الهی به الطاف ربّانیت
تو احسان به ماکن‌ز رحمانیت

بجز در تو نبود جهان را امید
به‌رحمت‌بده‌این جهان را نوید

خدایا چو بستم به مهر تو دل
تومگذار هرگز که گردم خجل

۶

۱- بیدار و آگـه شـو دلا　　شـو بـا ملائـک هـم نـوا
آن‌ها که دائـم وردشـان　　باشـد همـی حمـد خـدا
۲- یاربّ تویی حافظ مـرا　　جـانم ز تـو راحـت فـزا
بهـر ثنـا و حمـد تـو　　فـیض نـوین بخشـا مـرا
۳- عیسی شفیع آرم ترا　　روحت شود هادی مـرا
کن قلب من مملو ز خود　　تـا گـردم ایمـن از خطـا
۴- امروز هست اینم دعا　　مـن را تـو باشـی رهنمـا
تـا جملـه قـواتم بـود　　بهـر جلالـت دائمـاً

۷

۱- هان ای مؤمنان گردآیید الان　　شـویم متفـق بـا دل و زبـان
با هم بسراییم از صـمیم جـان　　در قوت روح به حـی سـبحان
به خـدای أب رئـوف و رحمـان　　المرسل الابن بـا قلـب حنـان
وان معطی روح با دسـت منـان　　گـو هللویـا گـو هللویـا

۲- چون‌وعده‌حق‌به‌نسل‌خلیـل　　رسد به موقـع بهـر اسـرائیل
تا یابد وقوع رسـد بـه تکمیـل　　قـول انبیـاء و آیـات تنزیـل
خیـل ملائـک مـع جبرئیـل　　فـرود آمدنـد از ربّ جلیـل
ستایش کنان بـا ورد و تهلیـل　　گـو هللویـا گـو هللویـا

۸

۱- بــه نامــت خـــدای عظـــیم
خـــدای رحمــــان و کــــریم

خـــدای قـــادرمطلق و حکـــیم
مـــا حمـــد و ثنـــا مـــی‌خـــوانیم

۲- قـــدرت تـــو بـــی‌انتهاســـت
خلقـــت تـــو ارض و سماســـــت

خدایا تمـام کارهایـت زیباسـت
تمجیـــد مـــا تـــو را سزاســـت

۳- از هـــر عیـــب تـــویی مبـــرا
هـــیچ نقـــص نـــداری یـــا خطـــا

دارای تمـــام صـــفات اعلـــی
کامـــــل و قدوســــی تنهــــا

۴- خـــدایا تـــویی مهربـــان
رحـــــیم و کثیرالاحســــــان

و دوست می‌داری همه اهل جهان
ســـپاس گـــــزاریم بـــی‌پایـــان

۵- خـــدایا هـــر روز و ســـاعت
از هـــــر طایفـــــه و ملـــــت

به نامت بـود احتـرام و حرمـت
هـــم مجـــد و جـــلال و عـــزت

۹

۱- نامــت مجیــد اســت ای خدا
انــدر زمــیــن و در ســـمـــا

فــیضــت عــیــان در قــلــب ما
هــم قــدرتت در آسمان(۲)

۲- از لــطــف و از مــهــر و وفــا
خـــود کــرده‌ای قـــوت بـــنـــا

انـــــدر دهــــان بـــچـــه‌هـــا
هــم بــر زبــان کــودکان(۲)

۳ - چــون بــر ســما کــردم نگه
بــر اخـــتــر و نــاهــیــد و مه

گــفــتــم کــه انــســان تـــبـــه
باشد چه اندر این جهان(۲)

۴- بــردی تــو او را بــر فــلــک
در رتــبــه کــمــتــر از مَلک

لــیــکــن بــدادی یــک به یــک
تــاج جــلالــش رایــگان(۲)

۱۰

۱- منجی امین از عرش برین — از فضل و رحمت آمد بر زمین
منقاداًللاب پوشیده ماء و طین — تا از صلیبش بهر مؤمنین
فراهم آرد نجاتی چنین — مطمئن سازد هر قلب حزین
قلب مبرورم الی العالمین — گو هللویا گو هللویا

۲- اسم شریفش بود محبت — کسی نکرده چنین مرحمت
بهر فقرا ترک تاج و تخت — تا که رساند مژدهٔ رحمت
به جملهٔ خلق از ربّ عزت — دل شد مستغرق در بحر نعمت
ای جان فدای چنین مکرمت — گو هللویا گو هللویا

۳- در بین کرات لایتناهی — این دنیای ماست چون پر کاهی
ما چون ذراتی برآنیم راهی — اما تو بنگر فضل الهی
در این تنگنا کرده همراهی — کرد آشکار عدل خدایی
نمود نجات داده رهایی — گو هللویا گو هللویا

۱۱

۱- چه نیک است حق مسجود ما — بی‌تبدیل دوست با وفا
محبتش بس عظیم است — چون قدرتش بی‌منتها

۲- عیسی هست اول و آخر — که روحش هادیمان بود
گذشته را بس شاکریم — به آینده هم معتمد

۱۲

۱- باشــد پنــاه مــا خــدا
نصــرت بــود او بهــر مــا
گر این زمین جنبـد ز جـا
لــرزد بــه دریــا کــوه‌هــا
ترسان نه‌ایــم از مــوج‌هــا
انــدر ســلامت مــی‌زیــیم

۲- نهری بود صاف و روان
کــز شــعبه‌هــای نیــک آن
شـــهر خـــدایی شـــادمان
جنبش نخواهد خورد هــان
زآن رو کــه خــلاق جهــان
در آن همــی باشــد مقــیم

۳- آن را خدا یــاری کنــد
وقتــی ســپیده بــر دمــد
اقـــوام عـــالم از حســـد
بــا هــم نماینــد ار مــدد
صوتش چو آید مــی‌شــود
دنیــا گــدازان مثــل ســیم

۴- گوید کــلام او چنــین:
کـــآخر خداونـــد مبـــین
ساکن نماید جنگ و کــین
نیزه کمان بشکســته بــین
این ربّ یعقوب است و هین
انــدر پنــاهش شــو مقــیم

۱۳

۱- ای چشمۀ جــود ای پــدر
نامت ســپر در هــر خطــر
ای مجد و تســبیحت ســزا
وی شکر و حمدت مســتقر

۲- مقصود عدالت شد عیــان
بر ما ز عیســی در جهــان
جــای تــو گشــته برقــرار
در هیکـــل روحانیـــان

۳- خود کرده‌ای کشف ازعطا
بــر بنــدگان پــر خطــا
از آن محبـــت ای پـــدر
گــویم تــو را هــردم ثنــا

۴- ای خــالق مــا ای خــدا
وی رحمتــت بــی‌منتهــا
فــیض تــو باشــد جــاودان
انــدر زمــین و در ســما

۱۴

۱- به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشندهٔ دستگیر کریم خطا بخش پوزش‌پذیر

بندگردان

اَدیم زمین سفرهٔ عام اوست براین‌خان‌یغما، چه‌دشمن‌چه‌دوست
مر او را رسد کبریا و منی که ملکش قدیم است و ذاتش غنی

۲- بشر ماوراء جلالش نیافت بصر منتهای کمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم نه بر ذیل وصفش رسد دست فهم

بندگردان

۳- به پای طلب ره بدآنجا بری وزآنجا به بال محبت پری
به درد یقین پرده‌های خیال نماند سرا پرده الا جلال

بندگردان

۱۵

۱- صفحه پهناور کون مکان آن فضای نیلگون آسمان
وان فروغ پرشکوه اختران قدرت خالق کند هردم بیان
آفتاب در گردش منظومه‌اش می‌نمایاند جلال صانعش
نور عالم‌تاب او حاکی بود از بزرگی و مقام خالقش

۲- شب‌چوسایه افکند براین‌جهان ماه همی آید به سوی آسمان
گو حکایت می‌کند با خاکیان ز آفرینش و ز اسرار نهان
انجم و خورشید و مه اندر سما جملگی با حمد و تسبیح و ثنا
می‌کنند بر مشرق و مغرب ندا نیست دستی برتر از دست خدا

۱۶

۱- سپاس باد تو را فرزند مهــرت		مسیح‌عیسی که جان داد درراه امت

بندگردان

هللویا باد عزتــت! هللویــا آمــین!		هللویا باد حرمتت! نو ما را آفــرین.

۲- سپاس و تمجید از آن محبــت		ظاهر کرد مسیح را که بزدود ظلمت

بندگردان

۳- منجی ما عیسی کشیده زحمت		برده از ما عصیان شد رفع خجلــت

بندگردان

۴- عیسی به خونش ما را از ذلــت		خرید و رهبــر شــد از راه شــفقت

بندگردان

۵- مسیحا بنما دل پر از شــوقت!		هرجــا افروختــه بــه آتــش حبــت

بندگردان

۱۷

۱- از بهر تسبیح حــق مــا در اینجــاییم		در حمد و شکر وی باش به هــر حــال

یادآر به هر جــایی باشــد تــرا ملجــایی		کز بهر او ارزد دهی جانــت بــا مــال

۲- باران رحمتش بینم که ریزان اســت		وز فـــیض خـــلاق مـــا رزق فـــراوان

ظلمت گریزانست چو نورش درخشانست		بـــوده او از ازل و باشـــد جـــاودان

۳- برنام قدوسش خــوانیم ثنــا هــردم		گــردیم همــه خلــق عــالم هــم‌آواز

آییم به درگــاهش شــویم نثــار راهــش		این جان که او به ما داد دهیم بدو باز

۱۸

۱- مسیحا ای فروغ ملک هستی مصـور از تـو ایـن بـالا و پسـتی
ز فضلت جرم خاکی یافت تمکین فلک شد از کواکـب گـوهرآگین

بندگردان

مســـــیح ای نـــــور عـــــالم مســـــیح ای فخـــــر آدم

۲- نسیمت درد هر دل را دوا کرد بــه الطــاف خــدایی آشــنا کــرد
نبــودیم از نبــودت فــیض دائــم به هســتیمان قیامــت کــرد قــائم

بندگردان

۳- چو ما را خوانده‌ای اندر محبت به مــا تعلــیم دادی ســرّ وحــدت
به روح‌القدس قلــب مــا برافــروز ره صـــلح و وفـــاداری بیـــاموز

بندگردان

۴- به نزدیک تو تا باشیم محبوب ز نور خویش‌مان مگذار محجـوب
فرو شوی از دل مــا هــر جهالــت قوی گــردان در ایمــان و عــدالت

بندگردان

۵- زفیضت دم‌به‌دم تا زنده باشیم تو در ما، ما به تــو پاینــده باشــیم
همیشه متحــد باشــیم در جمــع چو پروانه به گــرد نــور آن شــمع

بندگردان

۱۹

۱- ای مسیحا شاهم تـویی   شبان نیک خواهم تـویی
راستی تو راهم تویی
ای نــور هــر وادی ز تــو   شــادی و آزادی ز تــو

۲- دل غرق سودای تو بـاد   پیوســته مـأوای تـو بـاد
در گوش و غوغای تو باد
ای نــور هــر وادی ز تــو   شــادی و آزادی ز تــو

۳- ای هــادی راه صــفا   وی دولــت بــی‌منتهــا
ما را تو هستی ملتجا
ای نــور هــر وادی ز تــو   شــادی و آزادی ز تــو

۴- تـا رانـد فرمانـت قلـم   معدوم شود رسـم سـتم
هان تا بگویم دم‌به‌دم
ای نــور هــر وادی ز تــو   شــادی و آزادی ز تــو

۲۰

۱- زمین ای خداونـد از آن توسـت   تمــام بناهــا ز بنیــان توســت
کـه جویـد بـه کـوه خداونـد راه؟   که یابد به نزدیـک قـدوس جـاه؟
۲- کسی کاو همیشه بود پاک دست   کسی را که روح و دلی صاف هست
بــه بیهــوده ندهــد روان و خــرد   سخن راست گوید قسم نی خـورد
۳- هرآن‌کس به سوی خـدا ره رود   عــدالت ببینــد مبــارک شــود
آیــا جملــه درهــا و دروازه‌هــا   برافـراز سـرهای خـود بـر سـما
۴- گشوده بمانید هـر مـاه و سـال   کـه داخـل شـود پادشـاه جـلال
که باشد چنین شـاه فـرخ سـریر؟   خــدای محبــت خــدای قــدیر

۲۱

۱- خدایا ز جان می‌ستایم تو را		همیشه به هر جای خوانم تو را
بزرگــی تــو بیــنم از آســمان		ز خورشید و ماه و هم از اختران

بندگردان

بــرای عطایــای بــی‌حــد تــو		کنم با دل و جان همی حمد تو

۲- به کوه و به صحرا نظر افکنم		به‌جز نام تــو دیگــری نشــنوم
چو باران و برفت ببــارد همــی		نخواهم شد از شکر غافل دمی

بندگردان

۳- هوای لطیف و درختان سبز		چو مرغــان زیبــا بــه آواز نغــز
تو را شــکر از بهــر یــاران مــا		به ویژه مسیح کآمــدی از ســما

بندگردان

۲۲

۱- ستایش به‌نام خدا خالق موجودات		ای‌جان‌پرستش‌کن‌خداراچون‌اوهست‌نجات
شادی کنــان، بــا یکــدیگر مؤمنــان		نماییــــــد بــــــا او مناجــــــات
۲- ستایش به‌نام خدا نیکو پروردگــار		حیات به تو بخشــیده باشــد تو را نگهدار
از کرامــت، تمــام خــواهش‌هایــت		بــــــرآورده اســــــت آشــــــکار
۳- ستایش به‌نام خدا سرچشمهٔ قوت		نیــکویی می‌کــند هم رحمت و هم محبت
شــگفت‌آور، بــود رحمــت دادگــر		بــــه تــــو گــــر کنــــد رفاقــــت
۴- ستایش‌به‌نام‌خدا از دل‌وجان کنید		ای تمامی موجودات او را سپاس خوانیــد
با هــم آمــین ســرایند همــه زمــین		بــــــا شــــــادی او را ســــــرایید

۲۳

۱- سالم ز هفته رستیم   کرده خدا حمایت
دائم در انتظاریم   از بهر فیض و رحمت
به‌به چه روز نیکوست   این روز با کرامت
۲- خواهیم ز اسم منجی   توفیق بی‌نهایت
تا برطرف نماید   از ما قصور و خجلت
وز هم و غم دنیا   فارغ شویم و راحت
۳- بر درگه تو آییم   بهر ثنا و شکرت
کآثار کبریائیت   ظاهر شود به ذکرت
ما را ز فکر دنیا   راحت‌نما ز مهرت
۴- یاربّ صدای انجیل   بس دلربا و نیکوست
آهنگ دلنوازش   نادی به دشمن و دوست
ذکر محبت حق   بس جاذبست و دلجوست
۵- یاربّ به ما فزون کن   توفیق علم و حکمت
تا گیرد از دل و جان   دائم غم و شکایت
همواره با تو باشیم   بیابیم از تو راحت

۲۴

۱- بیا گلبانگ کشیم   خوانیم حق را سرود
چون او بود ربّ عظیم   هم صانع موجود
۲- خلاق لجه‌هاست   دریا محدود فرمود
بحر محیط او آفرید   خشکی از او موجود
۳- شو نزد تخت وی   او را نما سجود
ما جمله معدوم او به ما   هستی عطا فرمود
۴- صوتش ز گوش جان   بشنو تو در شهود
شو برگزیده بنده‌اش   هم عابد معبود

۲۵

۱- ای روز شـــــادمانی | ای روز بــــــا صـــــفا
ای دافـــع غـــم و درد | رخشان چــو خــور بــه مــا
در تو غنـــی و مســکین | راکـــع بـــه پــیش تخــت
قدوس قدوس می‌خوانند | بــــر منجــــی و خــــدا
۲- امروز به گیتی از مهر | فـــیض آیـــد از ســـما
بــر اهــل عــالم اکنــون | انجیـــــل کنـــــد نـــــدا
هرکس پــذیرد عیســی | حـــق را شـــود پســـر
آب حیـــات روانســـت | چـــون تشــــنه‌ای بیـــا
۳- توفیــق تــو فزایــد | ایـــــن روز نیــــک مــــا
راحـــت نمـــوده مـــا را | از رنـــج و ســـختی‌هـــا
در قـــدرت روح قـــدس | بــر أب و هــم بــر ابــن
ســجده کنــد کلیســا | بــــر منجــــی و خــــدا

۲۶

۱- بمان بـا مــن یــاربّ مهربــان | راهم تاریک است پس با من بمــان
چون دور شوند یــاران و یــاوران | ای دوست بی‌کسان بــا مــن بمــان
۲- این زندگی رسد زود به پایان | فـــانی شـــود لـــذات ایـــن جهـــان
تو امــروز و فــردا هســتی همــان | ای لایتغیـــــر بـــــا مــــن بمـــــان
۳- به تو محتاجم هر روز و هرآن | جز تو نیست کس که دور کند شیطان
کیست مثل تو که باشد پشتیبان؟ | در غم و در شــادی بــا مــن بمــان
۴- در تاریکی، صلیب تست تابان | در وقـــت غـــم مـــرا کنـــد شـــادان
رهبر هستی بــه ســوی آســمان | در موت و در حیات بــا مــن بمــان

۲۷

۱- خـــدایا جـــاودان و لایزالـــی جمـــال مطلقـــی و بـــی‌مثـــالی

به هرجـا حاضـری در دیـده نـایی سراســر ذات پاکــت روشــنایی

۲- وحید لایموت و حکمـت محـض اطاعت از تو شد بر ما همه فرض

ز دامـــان جلالـــت دســـت کوتـــاه بکنه ذات تو کـی فکـر مـا راه؟

۳- قدیم و قـادر و پیوسـته پیـروز ســزاوار پرســتش در شــب و روز

بــدون وقفــه در کــاری تــو دائــم ولــی چــون نــور آرام و ملایــم

۴- نه در قید مکـانی و نـی زمـانی نه محتاج کمـک از ایـن و آنـی

به قدرت می‌کنی میـل خـود اجـرا به هر عصری به یک نحوی به دنیا

۵- خدایا عدل تو چون کوه برجاست متین و محکم و زیبـا و بالاسـت

گر از سـوی تـو ابـری تیـره و تـار ببــارد هــم، محبــت آورد بــار

۶- تــویی اصــل حیــات و زنــدگانی تو باقی غیر تو هـر چیـز فـانی

درخـت عمـر مـا خشـکد ز ریشـه ولیکن تو همان هسـتی همیشـه

۷- تویی صاحب جلال و منبـع نـور ولــی ما جمله از روی تو مهــجور

جـلال روی تـو از مـا نهـان اسـت ز نور خیره‌ای کز تو عیان اسـت

۸- به‌طور ساده‌ای در شخص عیسی درخشــیدی خداونــدا بــه دنیــا

اگــر بــا ســادگی نــزدش بمــانیم به‌تدریج ای پـدر سـرّت بـدانیم

۲۸

۱- چون شمعون کرد عیسی را زیارت
شنیدندش که می‌گفت این عبارت

کـه‌الهـی رخصـتم ده بـاز خـوانم
کـه در ایـن عـالم فـانی نمـانم

۲- بـه‌پایـان در رسـانم بنـدگی را
کنون بـدرود خـواهم زنـدگی را

بـه‌حسـب وعـده‌ای کزتـو شـنیدم
مسیحت را به چشم خویش دیدم

۳- چو شد این منظـر زیبـا مجسـم
نجـات قـوم‌هـا آمـد مسـلم

مرا شـد دیـدگان روشـن ز رویـش
دماغ جان معطـر شـد ز کـویش

۴- چو نور آفتاب عالم به‌یـار اسـت
ز امت‌ها حجاب از پیش برخاست

به من معلـوم شـد از فـیض دیـدار
جـلال قـوم تـو آمـد پدیـدار

۲۹

۱- هل تا جهان شادان شود
ربّـش سـلطان شـود

منـزلگهش قلـب بشـر
عـرش سـرایان شـود

۲- بر خاکیان مژده دهیـد
منجـی رحمـان بـود

طوفان و بحر و کوه و دشت
همـی شـادان بـود

۳- بیخ گنه خشکیده شـد
خـارش بریـده شـد

حق رحمتش جـاری کنـد
هرجـا لعـن دیـده شـد

۴- نظـم جهـان از او بـود
هـم او رحمـان بـود

خلقش ثناخوان کاین همـه
عـدل از سـبحان بـود

۳۰

۱- آمد مسیح اندر جهان شادی کنید ای مؤمنان
تسبیح و تقدیسش دهید حمدش کنید ورد زبان
۲- پور خدای بی‌مکان شد آشکار اندر جهان
از نور روی خود نمود روشن زمین و آسمان
۳- شادی و وجد ای کودکان بنمایید از دل و جان
امروز اندر بیت‌لحم منجی عالم شد عیان
۴- اینک خدای بی‌مکان کز دیده‌ها بودی نهان
اندر لباس بندگی شد خلق گمره را شبان

۳۱

۱- در شب تیره شبانان گله‌ها را پاسبان
شد فرشته نازل آن‌گاه با جلال از آسمان
۲- درعجب گشتند و ترسان گفت ایشان را سروش
مژده آوردستم این‌دم سوی من دارید گوش
۳- آن‌که اندر شهر داوود گشت مولود این زمان
منجی عالم مسیحا این است او را نشان
۴- کان سماوی طفل زیبا آشکارا نی نهان
با قماطی بس محقر کرد در آخور مکان
۵- پس گروهی از ملائک آمدند از آسمان
با سرود و با ترنم حمد کردند بیان
۶- هست در بالا جلال حق زمین پر از رضا
صلح و آرامش ز یزدان هست بر ارض و سما

۳۲

۱- دوستان وقت سرور و طرب و شادی ما است

چــون کــه میلاد مسیــح موسم آزادی ما است

بســرایــیــد در ایــن عــیــد بــگــویید تبــریک

که مسیح نور جهان منجی و هم هادی ما است

بندگردان

موقع شکر و هم شادی است   مژدهٔ این عید آزادی است

۲- ای‌خوش آن‌دم که شبانان همه خواندند تسبیح

مژده دادند که تولد شده عیسی مسیح

خـــاک راه قــدمــش، بــا مــژگــان بــایـــد رفــت

نام نیکش به زبان بــر دگران باید گفت

بندگردان

۳- مــنجــی کــل بــشر از فــلــک عــلــیین

بهــر عصــیــان و گــناهان همــه خلق زمین

متــولــد شــده تــا آن کــه هــمــه عــالــم را

بــرهــانــد ز گــنــه نــســل بــنــی‌آدم را

بندگردان

۳۳

۱- بشـــنو هـــاتف ســـراید | انـــــوار شـــــاه موعـــــود
تابیـــــده ســـــوی عـــــالم | بـــا رحمـــت آمـــد فـــرود
ای مـــــؤمنین برخیزیـــــد | بـــا صـــوت و حمـــد و درود
(با عرشـــیان گوییـــد شـــد | در بیت‌لحم مسیح مولود)۲

۲- ای عاصـــیان بشـــارت | کـــــز نـــــزد ربّ جلیـــــل
بـــــا جملـــــهٔ ملائـــــک | آورد ایـــن مـــژده جبرئیـــل
در جســـم خـــاکی آمـــد | عیســـــای عمانوئیـــــل
(خواست زیستن چون‌ماباما | حق را نمایید تجلیـــل)۲

۳ - ســـرایید ای مـــؤمنین | حمـــد بـــر روح عـــدالت
کـــو مـــا را کـــرده آزاد | از ظلمـــــت جهالـــــت
خود را محروم کرد عیسی | از عـــــزت و جلالـــــت
(تـــا مـــا گـــم‌گشـــتگان را | برهانـــد از ضـــلالت)۲

۳۴

۱- امـــروز مســـیح منجـــی بشـــر | از عـــرش بـــرین و ز نـــزد پـــدر
آمـــد بـــه زمـــین بـــا فـــتح و ظفـــر | گوییـــد همـــه آن نخبـــهٔ پســـر
فرزند خداست عیســـی بـــه یقـــین | منجـــی امـــم هـــم حـــافظ دیـــن

۲- چون بوده جهان در محنت و غم | در زیـــر گنـــه بـــا رنـــج و الـــم
آمـــــد بـــــه زمـــــین منجـــــی امـــــم | تـــا فدیـــه شـــود از راه کـــرم
بخشـــیده حیـــات آن محیـــی دیـــن | از خلق جداست عیسی به یقـــین

۳- نـــور ازلـــی گردیـــده عیـــان | در جسم مسیح آمـــد بـــه جهـــان
پس شـــد گلـــه را حـــامی و شـــبان | ره را بـــنمـــود بـــر ایـــن بـــره‌گـــان
فرزند خداست عیســـی بـــه یقـــین | زین خلق جداست آن محور دین

۳۵

۱- از شرق مائیم پادشاهان   چشم دوخته به سوی آسـمان

دشت و کوه و دره طی کرده آمده‌ایم الان

بندگردان

ای نـــور دلربـــای مـــا   تـــویی رهنمـــای مـــا

دائـم رخشـان نورخـود را   مشـــو تـــو از مـــا نهـــان

۲- من تقدیمت می‌کنم هان   ایـــن طـــلای تـــاج شـــاهان

تا که سلطنت تو را تا ابد بیند جهان

بندگردان

۳- من کندر آورده‌ام حـــال   بهـــــر شـــــاه ذوالجـــــلال

او مظهرحق مسیح موعود باشد بی‌زوال

بندگردان

۴- مّر من شاهد نیکوسـت   طعمش تلخ و خودش بد بوست

زانکه این مولود زائل کند غم و درد از جهان

بندگردان

۵- نـــام او را حمـــد و ثنـــا   مـــی‌خواننـــد در ارض و ســـما

هللویا هللویا، ملائکند گویان

بندگردان

۳۶

۱- گردآیید ایمانداران شادان و فیروز گردآیید، گردآییـد، در بیـت‌لحـم
شاه ملائک گشته مولود امروز

بندگردان

آیید او را پرستیم،آیید او را پرستیم آیید او را پرستیم مسـیح عیسـی

۲- ای جمله ملائک با شادی سـرایید ای کـل کائنـات تسـبیح بخوانیـد
خدا را مجد باد در اعلی علیین

بندگردان

۳- خـــدا از خـــدا، نـــور از نـــور رحِـم بـاکره را نداشــت مکـروه
خدای حقیقی، مولود نه مخلوق

بندگردان

۴- آری خداوندا عزیزت مـی‌داریـم ای عیسی ما به تو سجده می‌آریـم
کلمة‌الله اینک شد مجسم

بندگردان

۳۷

۱- تصمیم گـرفتم در پـی‌اش روم (۳) در پـــی عیســـی هـــر روزه
۲- گرچه در پـی‌اش نـرود کسـی (۳) در پـــی‌اش روم هـــر روزه
۳- پشت بر جهان و رویم بر صلیب (۳) در پـــی عیســـی هـــر روزه

۳۸

۱- ای بیـــت‌لحـــم از قـــدر تـــو کاهیـــده کوچکیـــت

ســـکوت آســـمان تـــو محـــو کـــرده زنـــدگیت

لـــیکن در تـــو رخشانســـت نـــور هـــر دو عـــالم

امیـــد عمـــر مـــا همـــه پیـــدا در تاریکیـــت

۲- زآنکــه مســیحا شــاه مــا اکنــون مولــود گردیــد

آن نــور و آن مظهــر حــق اکنــون بــر مــا رســید

شـــادی و وجـــد بنماییـــد ای مؤمنـــان از دل

مژدهٔ صلح بــه خلــق دهیــد خــدا را حمــد کنیــد

۳- بــر مؤمنــان بــادا نویــد کــه نــور حــق عیســی

بهـــر گنهکـــاران آمـــد بنمایـــد جـــان فـــدا

ای عاصـــیان بگشـــایید قلـــب پـــر از خطـــا

تـــا دوســـت گمراهـــان آیـــد در آنجـــا گیـــرد جـــا

۴- جلــوهٔ حــق ای مســیحا در قلــبم جــای گیــر

لطفــت عــیان گــردان بــه‌مــن دورم کن از شریر

هـــر چنـــد قلـــبم ناپـــاک اســـت بیـــا بیـــا!

با نـــور پـــاک خـــود گـــردان ایـــن قلـــبم را منیـــر

۳۹

۱- چــون بــرای مــا آمــدی از بــالا   تــــرک کـــردی جـــلال خـــدا
در آخـــوری خوابانیـــده شـــدی   دیگـــر جـــا ندادنـــد تـــو را

بندگردان

بـــه قلـــبم بیـــا ای عیســـی   جـــا هســـت در قلـــبم برایـــت
ای عیســـی بـــه قلـــب مـــن بیـــا   جـــا هســـت در قلـــبم برایـــت

۲- فرشـــتگان ســـرودند در آســـمان   کـــه تـــو پادشـــاه مـــی‌باشـــی
اما راضـــی بـــودی بـــه جهـــان بیـــایی   بـــــه‌طـــــور افتـــــادگی

بندگردان

۳- دارند سوراخ‌ها در زمین روباهان   مرغـــــان هـــــوا آشـــــیان
اما تو ای عیسی نداشـــتی هـــیچ‌جـــا   چـــون ســـاکن شـــدی در جهـــان

بندگردان

۴- وقتـــی آمـــدی تـــا رهـــا بکنـــی   مـــــردم را از همـــــه گنـــــاه
ترا داشـــتند نفـــرت و کردنـــد اذیـــت   آخـــــر کُشـــــتندت ای عیســـــی

بندگردان

۵- اما چون از بالا می‌آیی ای عیسی   در جـــــلال عظـــــیم خـــــدا
مرا ای خداوند نزد خود خواهی خواند   خواهی گفت نـــزد مـــن هســـت جا

و قلـــبم شـــادمان مـــی‌گـــردد   چـــون مـــی‌آیـــی مـــی‌خـــوانی مـــرا
قلب من چقدر شـــادمان مـــی‌گـــردد   چـــون مـــی‌آیـــی مـــی‌خـــوانی مـــرا

۴۰

۱-یک‌شبی‌بودشب‌سعدو ازاین‌مُلکت‌دور اختران نورفشان بودی و مه بُـد پرنـور
مژده آمد به شبانان کـه خداونـد ودود آمد از ساحت قدسی و ز رخ پرده گشود
۲-جمله با شوق دویدند بدانسو به‌شتاب پادشه خفته بدیدند در آخور در خـواب
به تواضع همه خم گشته و بردند سجود همه تسبیح‌کنان در خور فیاض وجـود
۳-با ملائک به‌ستایش همه‌خواندندسرود نزد آن منجی کل شاه جهان منبع جود
به مکانی همه دیوار و زمیـنش نمنـاک به حصاری که شد از پای بهایم پر خاک
۴-آخورش خوابگه و بالش او بود زمـین بهر آزادی ما شد به زمین جـای‌گـزین
آنکه او بهر گناهان جهان زحمـت دیـد برسیه نامهٔ هریـک رقـم عفـو کشـید
۵-هردم احسان خداوندی او تازه کنـیم رحمتش را به همه ملک پر آوازه کنـیم
او پناه است چو مـا را نهراسـیم دگـر غیـر او پادشـهی را نشناسـیم دگـر

۴۱

۱- نازل شـد عیسـی بـا جـلال خـدا منجی آمـد جهـان هـادی گمرهـان
در آخوری پست مسیحا مولود گشـت با اشک و آه و زجر عمرش بـگذشت

بندگردان

آه دوســـتش دارم، او را ســـتایم اوســـت راه و نـــورم در وجـــودم
خـــالق عظـــیم منجـــی‌ام گردیـــد پـــری خـــدا در او بینیـــد

۲- شاه سماوی ترک کرد تخت‌وتاجش ظاهرگشت او به ما در جسم انسان‌ها
نـــور خـــدایی بخشـــید روشـــنایی جهـــان را داد از ظلمـــت رهـــایی

بندگردان

۳- منجی‌ام عیسی بهر من شـد فـدا خالق‌این‌جهان طرد شـد از مردمـان
بـا فیضـی عظـیم آن خـدای رحـیم بـا خـون خـود کـرد از بنـد آزادم

بندگردان

۴۲

۱- خدای عظیم بهر ما خاکیان		نمود نقشه‌اش را عیان
ز بهر نجات جمیع ملل		فرزندش را داد به جهان

بندگردان

جلال بر تو باد سرودند ملائک		آرامی و صلح بر زمین
رضامندی در بین آدمیان		ره و مقصد مؤمنین(۲)

۲- مژدهٔ تولد منجی ما		بشارت به ارض و سما
پیام خوشی عظیم خدا		تسلی دل‌های ما

بندگردان

۳- تمامی خلقت در اندوه و آه		در طلب رهایی‌اند
شبان و مجوسیان و شمعون پیر		پی نور سماوی‌اند

بندگردان

۴۳

۱- امشب چه فرخنده شبی		قدوس و رخشنده شبی
طفلی به پیش مادری		خفته است اندر آخوری

صلح و صفا از اوست		مهر و وفا از اوست

۲- امشب چه فرخنده شبی		قدوس و رخشنده شبی
دیده شبانان این زمان		فوج ملک آوازه خوان

اینک عید میلاد		خدا را جلال باد

۳- امشب چه فرخنده شبی		قدوس و رخشنده شبی
آورده‌ای با خود کنون		فیض و خوشی از حد فزون

باشی رهاننده		جاوید و پاینده

۴۴

۱- مژده عیسـی بـه‌دنیـا آمـد — مـژده منجـی بشـر آمـد
اینــک خــدا بــا مــا بُــوَد — مــژدهٔ روح القــدوس آمــد
۲- در شــهر داوود مســیحا را — آن خداونـــد کبریـــا را
بــین چگونــه تولــد شــده — منــور ســاخته قلــب مــا را
۳- طفلی در قنداق پیچیده بین — درآخـور او را خوابیـده بـین
نــور عــالم هویــدا شــده — کلمــه را مجســم ببــین
۴- این روزخوش از ایـزد بُـوَد — عیســی هدیــهٔ پـدر بُــوَد
او وعــده داد و کــرده وفــا — زنــدگی مــا از او بُــوَد
۵- خدا را در سـما، بـر زمـین — سلامتی بـاد و بـیش از ایـن
در میــان مــا رضــامندی — بُـوَد هـم در اعلـی علیـین

۴۵

۱- یــک شــب مقــدس — آرام و نــــــورانی
مــادر و طفــل در مکــانی — طفلــش نظیــف و راحــت
در خــواب آســمانی — در خــواب آســمانی
۲- یــک شــب مقــدس — بــا حیــرت شــبانان
نــزول اجــلال از آســمان — مــلائک، هــللویا خــوان
مســیح تولــد یافــت — در عــالم انســانی
۳- یــک شــب مقــدس — بــا نــور خــدایی
کــز صــورت مبارکــت — بــر کاهنــان بتــابی
عیســی تولــد شــد — بــر فــیض رحمــانی

۴۶

۱- عیســـی ناراحـــت روی خـــاک شـــد مولـــود

چـــون جـــای راحتـــی از بهـــرش نبـــود

اخترهـــا مـــی‌کردنـــد بـــه رویـــش نگـــاه

چـــون جســـم لطـــیفش خوابیـــده روی کـــاه

۲- صـــدای گلـــه برخیزانـــد از خـــواب

هر طفـل دیگـر لیـک عیسـی نیسـت بـی‌تـاب

شـــبان نیکـــو گوشـــم برنـــای تـــو اســـت

من دوســتت مــی‌دارم ایــن دل جــای تــو اســت

۴۷

۱- مـــاه و خورشـــید و کواکـــب همـــه آرام آرام

بـــی‌صـــدا کـــوه و در و دشـــت پـــر از نـــور کننـــد

گـــل زیبـــا بـــه جهـــان هـــیچ نـــه بگشـــاید کـــام

رنـــگ و بـــویش همـــه‌جـــا داروی رنجـــور کننـــد

۲- چـــون خـــدا خواســـت تکلـــم کنـــد او بـــا دنیـــا

انـــدر آرامـــش شـــب گشـــت تولـــد عیســـی

شـــد گرفتـــار و بـــه هنگـــام دفـــاع هـــیچ نگفـــت

بـــی‌صـــدا رفـــت بـــه ســـوی تپـــهٔ جلجتـــا

۴۸

۱- شـــاه کــــون و مکـــان بـــر زمـــین آمـــده

هـــــادی و منجـــــی هـــــالکین آمـــــده

ابـــن حـــق بهـــر ماهـــا مجســـم شـــده

فدیـــه بهـــر ضـــلال مبـــیّن آمـــده

۲- ســـینه از مهـــر او طـــور ســـینا شـــده

ســـور عـــیش از ثـــری تـــا ثریـــا شـــده

زآن‌کـــه امـــروز مولـــود عیســـی شـــده

آفتـــاب عـــدالت قـــرین آمـــده

۳- وعـــده بنمـــود بـــا مـــا خـــدای پـــدر

تـــا نجـــاتی فرســـتد بـــه کـــل بشـــر

ریشـــهٔ یســـی آورده اکنـــون ثمـــر

تخـــت داوود را هـــان مکـــین آمـــده

۴- آن مجوســـی کـــه آمـــد از مشـــرق زمـــین

تـــا پرســـتش کنـــد شـــاه گـــردون‌نشـــین

ســـجده کـــردش بـــه‌گفـــت ای خـــدای مبـــین

شُـــبهه از دل برفـــت و یقـــین آمـــده

۵- گشـــته مولـــود از مـــریم آن طفـــل پـــاک

شـــکر گـــوییم شـــد مـــار عصـــیان هـــلاک

شـــادمان مـــی‌ســـراییم از کـــس چـــه بـــاک

منجـــی از بهـــر مـــا بـــر زمـــین آمـــده

۴۹

۱- در آن شــب مــقدس و فروزان منجی من مولود گشت در این جهان
تشنگــان عــالم در انــتظارش تــا او ظـاهـر شـود در جـلالـش
کلمه جسم گردید و آشکار شد نـوری عظیم بـر مـا طلـوع نـمـود

بندگردان

تــمجید کنید ســرودهــا بــسرایید (اندر حضور آن مولود زانو زنید) (۲)

۲- حکم مسیح محبت حقیقی است انــجیل او مــژدهٔ سلامتی است
در قــوت نــام مــسیح شــود دور غم و اندوه و آنگه بخشد سرور
سرودهای شادمانی نــعمت اوست همه از رحمت و فیض خداست

بندگردان

۳- چیزهای کهنه اینک درگذشته با لطف او همه چیز تازه شده
معنی و عطر زندگی در عیساست او محور خوشبختی شماست
در او بــاشــد جــواب هــر تقــاضا چون اوست یگانه فرزند خدا

بندگردان

۵۰

(عیسی را دوست دارم) (۳)چون‌که مرا دوست داشت

(او مرا دوست دارد) (۳)من هم دوستش دارم

۵۱

۱- مسیح‌آمد به‌این عالم بشد او همچو ما انسان

که‌تا دوش خود گیرد (ز ما هر رنج و هر عصیان)۲

۲- مَلک درعرش باشادی همه با نغمه می‌گوینـــد

مبارک باد این مولود (برای عالم انسان)۲

۳- طریق حق اگر جویی بخوان انجیل اقـــدس را

ز هر آیات آن یابی (حیات تازه با ایمان)۲

۴- مسیح‌گفتا در این عالم شبان‌نیک من‌هســـتم

شدم حاضر فدا سازم (برای گوسفندان جان)۲

۵- هزاران شکر واجب شد به لطف خالق یـــزدان

که او بخشیده بر یاران (محبت‌های بی‌پایان)۲

۵۲

اگر عیسی هــزاران بــار دیگــر
به دنیا زندگانی گیرد از ســر

کند روشن ز نــو دنیــای مــا را
شفا بخشد همه دردهای ما را

بخود خواند همه زحمت‌کشان را
ببخشد زندگانی، مردگــان را

نمایانــد بـــه انســـان راه چـــاره
شود مصلوب و برخیزد دوباره

ولــی در قلــب مــا وارد نگـــردد
سراسر جمله کارش هیچ ارزد

۵۳

۱- در شب تـار و ظلمـانی		فرشـــــتگان نـــــورانی
ظـاهر شـدند بـر شـبانان		شــاد باشــید، شــاد باشــید
زیــرا کــه منجــی جهــان		ظـــاهر شـــد بـــر عالمیـــان
۲- در قنداقــه‌ای پیچیــده		در آخـــــوری او خوابیــــــده
بـــه دیـــدنش بشـــتابید		شــاد باشــید، شــاد باشــید
چـــون منجـــی عالمیـــان		آمـــده اکنـــون بـــه جهـــان
۳- مسیح عیسی از آسمان		آمـــده اکنـــون بـــه جهـــان
زانو زنید حمـدش کنیـد		شــاد باشــید، شــاد باشــید
نــام خــدا را جــلال بــاد		تـــا ابـــد او خـــدا بـــاد

۵۴

۱- بخواب ای کودک زیبا، تو نور ایزد یکتا، درخشیدی در این دنیا
روشــــن نمـــا دل‌هــــا		روشــــن نمـــا دل‌هــــا
۲- بخواب ای‌کودک زیبا، اگرچه آخورت مأوا، پرستندت فرشته‌ها
تواضــــع کــــن عطــــا		تواضــــع کــــن عطــــا
۳- بخواب ای کودک زیبا،چه شیرین می‌کنی برما،تبسم‌های پرمعنا
شـــــادی عطـــــا فرمـــــا		شـــــادی عطـــــا فرمـــــا
۴- بخواب‌ای‌کودک‌زیبا،درآرامش کنون زیرا،تو خواهی‌دیدزحمت‌ها
ای نـــور هـــر وادی ز تـــو		شـــــادی و آزادی ز تــــــو

۵۵

بودنـــــد دختــــران فــــراوان بــــه شــــهرها

زیبــا و بــا کمــال همــه شــهره در جهــان

لکــــن بــــه ناصــــره بدرخشــــید جبرئیـــل

بــر ســاده دختــری کــه نبُــد پــیش از او نشــان

روی زمـــین قصـــور مجلـــل زیـــاد بـــود

لکــن خــدا بــه آخــوری آمــد از آســمان

بودنـــــد عالمـــــان و مشـــــایخ در انتظـــــار

لکــن رســیده مــژده بــه یــک عــده‌ای شــبان

آمـــــاده بـــــود افســـــر شـــــاهی و لیـــــک او

بــــر ســــر نهــــاد افســــر خــــاری و داد جــــان

راه خــــدا ســــوای همــــه راه‌هــــای ماســــت

خــرم هــرآن‌کســی کــه پســندید ایــن از آن

۵۶

جهان آشـفته و درهـم، پریشـان بـود و پـر غوغـا

نه امنیت، نه آرامش، خوشـی‌هـا رفتـه از دل‌هـا

همه نومید و سرگردان کـه آخـر چـون شـود دنیـا

بزاد از مـادری طفلـی کـه نامیـدش خـدا بـا مـا

۵۷

۱- بخواب ای طفل بی‌همتا، بخواب ای منجی دنیا
بخـــــواب ای نـــــازنین مــــا، لا لا لا لا لا لا لا لا
۲- شب تار است و پیدایی، در آخور وه چه زیبایی
عزیــــز هــــر دو دنیــــایی، لا لا لا لا لا لا لا لا
۳- بخواب اکنون به شیرینی، تو که موعود دیرینی
چـــه از آینـــده‌ات بینـــی، لا لا لا لا لا لا لا لا
۴- بـرای دیـدن رویـت، شـبانـان آمـده سویـت
مغــان هســتند در کــوی‌ات، لا لا لا لا لا لا لا لا
۵- بخواب امشب به‌آرامش،پذیر از من یکی خواهش
نمــا قلـــب مــــرا بـــالش، لا لا لا لا لا لا لا لا

۵۸

۱- در دهکده‌ای به یک شب تـار
آرام در آخـــــوری محقــــــر
گردیـــد بـــه ســادگی پدیـــدار
طفلی کـه شکسـت قلـب مـادر
بودنــــد در انتظـــار شـــاهی
خواهـــان دمـــی و دســـتگاهی
۲- بر روی زمین نداشـت حتـی
یـک گوشـه ز بهـر سـر نهـادن
بگریست به حـال شـهر، گفتـا:
"جان یافتن است، جان فشاندن"
بودنــــد در انتظـــار شـــاهی
تا جنگد و بخشـد عـز و جـاهی
۳- جز مهر و وفـا نکـرد کـاری
همــراه دو دزد گشــت مصـلوب
از بهر چـه کـرد جـان‌نثـاری؟
جـان داد گنـــه نمود مغـــلـوب
بودنــــد در انتظـــار شـــاهی
کردنـــد عجـــب اشـــتباهی
۴- عیسی است کنون یگانه رهبر
بـــر مـــرگ هـــم او مظفرآمـــد
نومیدی و یـأس از چـه دیگـر؟
زآن‌رو کـه خـدای در بـر آمـد!
بودنــــد در انتظـــار شـــاهی
غافـــل ز محبـــت الهـــی

۵۹

۱- دوران به خود ندیــده شــبی ایــن چنــین ســعید
بــه‌بــه چه ظلمتــی کــه جهــان کــرده روســفید
آمــد نــدا بــه خلــق جهــان کــه‌ای گــروه خــاک
در کشـــــتی نجـــــات چراییـــــد بیمنـــــاک
۲- دوران رفتـــــه و نپرســـــید کـــــس از ســـــزا
امشـــب کشـــیده شـــد قلـــم عفـــو بـــر خطـــا
شـــاهی کـــه هســـت بـــارگهش آخـــوری خـــراب
برداشـــت رنـــج و محنـــت و تشـــویش و اضـــطراب
۳- فرزنـــد حـــق نهـــاد در ایـــن دم قـــدم بـــه خـــاک
تـــا از گنـــاه شـــوم نگـــردد کســـی هـــلاک
عیسی کــه جملــه انجــم و صــد قــرص مــاه و هــور
در پــیش نــور او چــو یکــی چشــمه‌ایســت کــور
۴- مهجــور را چــو خواســت کشــد تنــگ در کنــار
از ســـاحت فلـــک بـــه زمـــین گشـــت رهســـپار
در ســـاعتی کـــه جـــان جهـــان بُـــد در اضـــطرار
هـــر یـــک اســـیر پنجـــۀ ابلـــیس نابکـــار
۵- آمــد فرشــته تــا کــه دهــد مــژده بــر جهــان
کـــه آمـــد یگانـــه منجـــی عـــالم ز آســـمان
لایـــق نباشـــد ای کـــه شـــدی میهمـــان مـــا
گـــر نـــزد تـــو، بـــه هدیـــه فرســـتیم جـــان مـــا
۶- ای‌کـــاش کـــار مـــا چـــو رســـولان بـــه احتـــرام
جـــز دادن پیـــام تـــو نبـــود بـــه صـــبح و شـــام

۶۰

۱- به وقت نیمه شب نوری درخشید میان آسمان پر ستاره
مجوسیان خیره و در بیم و امید پی آن نور گردیده روانه
۲- هنوز آن ظلمت شب بود باقی شبانان بر سر آخور رسیدند
میان آخوری بس تنگ و تاریک درخشان اختری پر نور دیدند
۳- به خود گفتند هر یک از مجوسان به دنیا آمد آن ربّ جلالت
همان ربّ قدیر مهر پیشه همه سرها فرو شد با خجالت
۴- هدایا هر چه بود از عود و کندر طلا و نقره قلب و ارادت
همه بر پای پاک او نهادند چه خوش بودند آنان با سعادت
۵- همان نوری که با ظلمت نبردد همان که بر بدی پیروز گردد
همان که جان دهد در راه مخلوق همان که مهر دل افروز گردد
۶- بیا تا بار دیگر ما در این روز هدایای وجود و قلب و جان را
به پای پاک قدوسش بریزیم و از او یابیم آرام روان را

۶۱

۱- عیسی عزیز فرزندم! دلبندم بنه پلکانت برهم
جان شیرین! لای لای لای ای نازنین! لای لای لای
موجود آسمانی، زیبا و نورانی
۲- ای نور چشمان من! جان من تو هستی از آن من
جان شیرین! لای لای لای ای نازنین! لای لای لای
قلب من بهرت منزل، جان دلم، جان دل

۶۲

۱- چون ظاهر شد نجم آن شب — بـــر آن مـــردان خـــدا
گشـــتند بـــا شـــادی آنهـــا — از مســـکن خـــود جـــدا
کـــوه و دره ســـیر کردنـــد — رفتنـــد ســـوی مســـیحا

۲- رســـیدند بـــه بیـــت‌لحـــم — طفـــل را در آخـــور دیدنـــد
بـــر زمـــین زانـــو زدنـــد — بـــه آخـــور چـــون رســـیدند
نـــور حـــق در او دیدنـــد — پـــس از دل پرســـتیدند

۳- همچنـــان کآنهـــا دادنـــد — هـــدایای پـــر بهـــا
کـــاش مـــا هـــم اکـــنون دهیم — داریـــم آنچـــه در دل‌هـــا
گـــر شـــود لازم حتـــی — نهـــیم در راهـــش جـــان‌هـــا

۴- آوردنـــد بیـــرون آنهـــا — آنچه در خـــورجین داشـــتند
بـــه حضـــور شـــاهِشـــان — هـــدایا تقـــدیم کردنـــد
هرکـــه دل بـــه او دهـــد — تـــا ابـــد گـــردد خرســـند

۵- ایـــن هدیـــه را بپـــذیر — ای کـــودک نـــورانی
دور کـــن از دل‌هـــای مـــا — هـــر خیـــال جســـمانی
مـــا را نـــزدت جـــا بـــده — ای نـــور آســـمانی

۶- در آنجـــا کـــه تـــو هســـتی — در کشـــور روحـــانی
هســـت دائـــم چراغـــانی — زیـــرا تـــوئی نـــورانی
چه خوش است با تـــو داشـــتن — حیـــات جـــاودانی

۶۳

۱- از سه اقنوم یکی آن‌که مسیحا نامش
آمـــد از بـــاکرهٔ پـــاک کـــه او بُـــد مـــامش
از جـــلال ازلـــی دور شـــد آمـــد بـــه جهـــان
در لبـــاس بشـــری کـــرد خـــدائیش نهـــان
۲- مـــژده دادنـــد ملائـــک همـــه کـــه اینـــک مولـــود
هســـت خوابیـــده در آخـــور ملـــک‌الملـــک وجـــود
اختـــری ســـعد و درخشـــان بـــه ســـما بـــود نشـــان
رهنمـــا شـــد بـــه تنـــی چنـــد کـــه رفتنـــد چنـــان
۳- جملـــه بودنـــد ز ایـــران بـــه زیـــارت رفتنـــد
نـــزد آن قـــدس خـــدا شـــاه ولایـــت رفتنـــد
تـــا هـــدایای خـــود از آنچـــه کـــه همـــره مـــی‌بـــود
نـــزد آن شـــاه گذارنـــد بـــه بخـــت مســـعود

۶۴

بیایید با هم یک نفس، یـک صـدا — بپرســـتیم نـــام عیســـی را
محبـــت خـــدا فـــیض عظـــیمش را — بخشـــید حیـــات نـــو در عیســـی
اوست چشمهٔ حیات، شادی قلب پاک — مســـیح اســـت نـــام خـــدای مـــا
بیایید با هم یـک نفـس یـک صـدا — بپرســـتیم نـــام خـــدا را
(آیید خوانیم، دست زنیم دست زنیم — بپرســـتیم نـــام خـــدا را
او شایستهٔ حـمد و پـرستش‌هاسـت — هللویـــا بـــر عیســـی)۲

۶۵

۱- از سوی مشرق ما سه شه، داریم با خود هدیه‌ها
پیموده کوه و دشت و تل، ما را ستاره رهنما

بندگردان

ای اخــتر جــاوید مــا روشن‌تر از خورشید ما
در این سفر ما را تویی هم هــادی هم امید ما

۲- در شهر داوود این زمان، گشته شهنشاهی عیان
اینک برای او نشان، آورده‌ام تاج طلا

بندگردان

۳- آورده‌ام کندر چنین، از دود آن روی زمین
نزدیکی یزدان ببین، خاضع شو و سجده نما

بندگردان

۴- مر عطر تلخی آورد، تلخی ز دنیا مــی‌برد
چون او به قبر خود رود، با خود برد اندوه‌ها

بندگردان

۵- برخاست او از مردگان، هم فدیه هم شاه جهان
گوید زمین بر آسمان، هللویا هللویا

بندگردان

۶۶

۱- ای منجی و ای شاه مــن	تــویی فقــط دلخــواه مــن
خونت ریختــی در راه مــن	کـــردی رفـــع گنـــاه مـــن
۲- هلاک بــودم بــدون تــو	نجات یــافتم در خــون تــو
وجـــود مـــن مـــدیون تـــو	چون ذبح شدی در راه مــن
۳- از بهر من مصلوب شدی	چون خطاکارمحسوب شدی
در قلب من محبوب شــدی	صــلیب توســت نگــاه مــن
۴- هــدایتم کــلام توســت	عـــدالتم قیـــام توســـت
ســعادتم در نــام توســت	در ایــن عمــر کوتــاه مــن
۵- در شــب تــار دیجــورم	تـــویی ســـتارهٔ نـــورم
در وادی مـــوت مســـرورم	چون تو هستی همــراه مــن

۶۷

۱- بین بــر صــلیب عیســی را کــآن فرزنــد خــدا

بهـــر گناهـــان مـــن شـــد مصـــلوب از وفـــا

بندگردان

نـــام او عزیـــز اســـت جـــان را کنـــد شـــادان

انـــــوار رحمـــــت او دل را کنـــــد تابـــــان

۲- خـــونش بشســـته جـــرمم از مهـــر و از رأفـــت

نـــامش دهـــد تســـلی از فـــیض و از رحمـــت

بندگردان

۳- پشت و پنــاه مــن اوســت هــم رهبــر و معــین

دیگـــر چـــه غمـــی مراســـت؟ در روز واپســـین

بندگردان

۶۸

۱- بر فراز تلی بیرون از اورشلیم — برپا گشته صلیبی حقیر
آن برهٔ خدا بهر گناه ما — شد مصلوب با رنج بی‌نظیر

بندگردان

آن صلیب افتخار من است — چون بر آن منجی‌ام شد، فدا
در طریق صلیب پیش روم — تا رسم به جلال سما

۲- آن صلیب کهن رکن ایمان من — گشته خوار در افکار جهان
چون فرزند خدا ترک کرد فر سما — تا شود فدیه در جلجتا

بندگردان

۳- آن صلیب کهن عزت و جاه من — بخشید صلح و صفا به جهان
فیض و رحم خدا آشکار شد به ما — در صلیب مسیح عیسی

بندگردان

۶۹

۱- بردی محنت بهرم بردی زحمت بهرم — بهر نجات از مرگ دادی جانت بهرم

(دادی دادی جانت بهرم چه دادم من بهرت ؟)۲

۲- عرش برین ز احسان ملک پدر آن سان — کردی‌ترک از بهرم گشتی تو چون انسان

(آری ترک کردی از بهرم چه ترک کردم بهرت ؟)۲

۳- کشیدی بس زحمت دیدی بسا محنت — رنج و غم و اندوه هم خواری و ذلت

(دیدی کشیدی از بهرم چه کشیدم بهرت ؟)۲

۴- آوردی از رحمت نجات بی‌منت — بر ما ز مرحمت هم عفو و محبت

(آری آوردی از بهرم چه آوردم بهرت ؟)۲

۷۰

۱- بیـــــــنم ز دل تـــــــو را ای بـــــــرهٔ خـــــــدا

یــکتــا مــنجی

بشـــــــنو دعـــــــایم را بشـــــــنو گنـــــــاهم را

باشـــــم مـــــن دائمـــــاً بـــــا تـــــو همـــــی

۲- ده فیضـــــت ای خـــــدا تـــــا بخشـــــدم قـــــوا

هــم قــدرتــی

بهـــــرم دادی جـــــان را عشـــــقم فـــــزون فرمـــــا

تـــــا کـــــه افـــــروزدا در دل نـــــــــــــاری

۳- عمـــرم چـــو شـــد فنـــا مـــوت گیـــردم فـــرا

بــاشــی هــادی

بـــــزدا تـــــو ظلمـــــت را هـــــر اشـــــک و محنـــــت را

در نـــــزد تـــــو مـــــرا بـــــود جـــــایی

۷۱

زمین و آسمان پر از رحمت خداوند است

با کلامش دریا و خشکی و کوه و صحرا را آفرید

(خداوند را ستاییم با آوای موسیقی

خداوند را ستاییم با وجد و شادی

خداوند را ستاییم با رقص و با پایکوبی

بهر او سرودی نو خوانیم)۲

۷۲

۱- چـــون بـــا توجـــه بنگـــرم، انـــدر صـــلیبی کـــه بـــر آن
شاه جلال از بهـر مـا، بـا میـل خـود بخشـید جـان
۲- از افتخـــاراتم خجـــل، گـــردم همـــی از جـــان و دل
کـــاخ بزرگـــی مضـــمحل، دانـــم همـــه ســـودم زیـــان
۳- حاشـــا کـــه باشـــد در جهـــان، جـــز در صـــلیبش فخرمـــان
هرچـــه کنـــد مجـــذوبمان، تســـلیم تـــو ای مهربـــان
۴- بـــــار گنـــــاه عـــــالمی، بفشـــــرد قلـــــبش را همـــــی
حـــس کـــرد انـــدوه و غمـــی، عـــاجز ز شـــرح آن بیـــان
۵- رنـــج و محبـــت از بـــرش، جـــاری ز دســـت و هـــم ســـرش
از خار کردند افسرش،کـــی دیـــده شـــاهی آن‌چنـــان؟
۶- بهـــر محبـــت ایـــن چنـــین! هـــم آســـمان و هـــم زمـــین
باشد به چیزی کمترین، خواهد همه جان و روان

۷۳

۱- دانی مسیح جان گرامـی نثـار کـرد
بخشید نعمتی که نـدانی شـمار کـرد
او خالق جهـان بـدو بنگـر تواضـعش
خود را به دهرهمچون غلام آشکارکرد
۲- از دور باش سطوت خود دیو را براند
برگِرد ما زنام مجیـدش حصـار کـرد
تا رحمتش کمال پذیرد در ایـن جهـان
جان را به فدیه داد و صلیب‌اختیارکرد
۳- آن خاتم سعادت که اهریمنت ربود
با جان خود خرید و بدست استوارکرد
بودیم غرق به هـر گنـه وان خـدایگان
زین خاک تیره‌مان به فلک‌رهسپارکرد
۴-خرم‌کسی‌که‌بِدل‌به‌هوایش‌سپردوجان
فرخنده طالعی که به کویش گذار کرد
با سادگی پرستش او کن که خویشـتن
تشبیه بندگان به یکی از صـغار کـرد
۵- فرمود هر کسی به ارادت نهاد سـر
فردوس را چـو وارث دارالقـرار کـرد
شکرش چگونه کرد توان بندهٔ ضـعیف؟
هرگز نیارد آن که یکی از هـزار کـرد

۷۴

۱- آه چه ظلمتی تسخیر نمود دلم　　یـــاد درد و رنـــج منجـــی‌ام
چون به قلب سـیاهم نظـر نمـود　　ظلمــت غلــیظ از مــن بــزدود

بندگردان

راه جلجتـــا را او پیمـــود بهـــرم　　پیمـــود بهـــرم پیمـــود بهـــرم
راه جلجتـــا را او پیمـــود بهـــرم　　تـــــا بخشـــــد حیــــاتم

۲- ترسان و لرزان به پایش افتادم　　در شـــک و تردیـــد از نجـــاتم
آنگه از درونـم ایـن نـدا رسـید　　" مسـیح گناهانــت آمرزیـد "

بندگردان

۳- عیسی محبتش را ظاهر نمود　　راه جلجتــــــا را او پیمــــــود
تــرک نمــود شــکوه آســمانی را　　جــلال بــر نــام شــاهم عیســی

بندگردان

۷۵

۱- بـــــاغ جتســـــیمانی را　　بنگریـــــــد ای مؤمنــــــــان
جنـــگ منجـــی را بینیـــد　　در آن شــــب بــــی‌پایــــان
(دردش را احســـاس نمـــا　　تـــا دانـــی طـــرز دعـــا)۲
۲- او را چــون محکــوم بینیـد　　مضـــروب و خـــوار در جهـــان
قلـــــب خــــــدایی او　　مملـــــو از غــــم نهــــان
(از کنــــارش دور مشـــــو　　زیـــــن ره صـــلیب بـــرو)۲
۳- ســـوی جلجتـــا رویـــد　　دســـت در دســـت او نهیـــد
اعجــــاز خــــدا بینیــــد　　فرزنــــــدش را بشــــــنوید
(تمـــام شـــد فریـــاد زد او　　مرگـــت نیـــز باشـــد چـــو او)۲
۴- ســـوی قبـــر شـــوید روان　　کـــه مـــدفون گشـــت او درآن
بهـــر چـــه بـــود خـــالی　　جسمش نیســت در ایــن مکــان
قیـــام و صـــعود فرمـــود　　بهـــر مـــا نیـــز ره گشـــود)۲

۷۶

۱- خداونـــدا نگـــاهم‌دار   در زیـــر خـــون بـــی‌همتـــا
گناهـــان و ترســـم بـــردار   بـــا خـــون پـــر بهـــا

بندگردان
در زیـــر خـــون پـــر بهـــا   کـــه بخشـــد پـــاکی و شـــفا
هـــر روز مـــرا نگـــاه‌دار   بـــا خـــون پـــر بهـــا

۲- پناهگـــاه گناهکـــاران   در زیـــر خـــون بـــی‌همتـــا
نجات یابیم محـض ایمـان   بـــه خـــون پـــر بهـــا

بندگردان
۳- خدایا ز روحم پر ســاز   در زیـــر خـــون پـــر بهـــا
فیض و قـــدرت عطـــا فرمـــا   بـــا خـــون پـــر بهـــا

بندگردان
۴- پر از آرامش می‌گـــردم   در زیـــر خـــون بـــی‌همتـــا
قلبم لبریز از شوق اوســت   بـــا خـــون پـــر بهـــا

بندگردان

۷۷

همه مؤمنین با هم دستک زنیم با شادی، با فریاد شادمانی
همه مؤمنین با هم دستک زنیم با شادی، بهر عیسی
(گـــوییم هـــللویا هـــللویا) (۴)
(در ایـــن عـــالـــم یـــک خـــداونـــد عـــیســـی مـــســـیـــح) (۲)
اوســـت خـــداونـــد آسمانـــها، خـــداوند همه مـــؤمنین
(گـــوییم هـــللویا هـــللویا) (۲)

۷۸

۱- مطیع شد عیسی بهر خدا   خـــالی شـــد از جـــلال ســـما

جسم پوشید عیسی چون یک بشر نزد ما

آغوشـــش گشـــوده بهـــر مـــا   سیمایش دعـــوتی اســـت از خـــدا

مـــظلوم شـــد عیسی چـــون بـــرهٔ بی‌گناه

بندگردان

(محبّتِ‌ابدی آشکار شد بر صلیب   قیام‌باشکوهش،قبروموت‌رادادنهیب)۲

عیسی یارم، ای منجی، نامت خوانم، خداوند، فیضت دانم

۲- ای فرزند، بشنو آوای پدر   قلبـــت را بِگشـــا بهـــر پســـر

حضورش پُر از گرمـــی و صـــفا   کلامـــش مملّـــو از فـــیض خـــدا

رحیم و پر محبت است منجی‌ات عیسی

بندگردان

۷۹

۱- (اینک چه خوش و چه دلپسند است با هم بودن ایمانداران) (۲)

(با یکدل همه با یکدل با یکدل با محبت همواره با یکدل) (۲)

۲- شادی...

۳- امید...

۴- قوت...

۸۰

۱- چــون چــشمان خــود را بــر صلیب جلجتا دوزم
بــر روی تــلی از خاک مــنجی خــود را بــینم
در دست‌ها و پاهایش چــنان زخمیست که می‌سوزم
بــهر من کشید این رنج، بنگر وای که من اینم

بندگردان

شادم‌کن‌توشادم کن که دردم راتومی‌دانی در عمق نگاه من اندوهم را می‌خوانی

۲- غم‌هایم چنان باریست و دردهایم چنان خاریست
بـــر دوش و بــر ســر تــو آنــها را مــی‌گذارم
از پــهلوی تــو خــونــی و آبــی هــمچنان جاریســت
کــه شویــد هــرآن انــدوه و دردی که من دارم

بندگردان

۳- چــون بــا بــار عــصیانم بــه پیــش صــلیبت آیم
بــار نـــگــاه تـــو را تــحــمـــل نــتــوانـــم
بــهر مــن چــشیدی مــوت و لیک رنــجت را افزایم
بــا زخمهــای انــدوهــم بــا بــار گــنــاهــانــم

بندگردان

۸۱

۱- ای منبـــع نـــور ای خـــدا دادی مســـیحت را بـــه مـــا
مـــا غـــرق عصـــیان و خطـــا در جـــای مـــا او کشـــته شـــد
اندر حضورت فدیه شد
۲- ای خـــالق ارض و ســـما ای مبـــدأ مهـــر و وفـــا
دادی تـــو عیســـی را بـــه مـــا در جـــای مـــا او کشـــته شـــد
اندر حضورت فدیه شد
۳- از آســـمان بـــر بنـــدگان دادی نجـــاتی رایگـــان
آمـــد خداونـــد جهـــان در جـــای مـــا او کشـــته شـــد
اندر حضورت فدیه شد
۴- شـــکر تـــو را کـــی مـــی‌تـــوان کـــردن ابـــا دســـت و زبـــان؟
فرزنـــدت آمـــد در میـــان در جـــای مـــا او کشـــته شـــد
اندر حضورت فدیه شد

۸۲

۱- ای آسمان بگشای در، آرایشی نو ده دگر، عهد خدایی شد به سر
برخاست عیسی از زمین، بر جان پاکش آفرین
۲- کی جسم آن خلاق جان، ماند به خاک اندر نهان، اینک قیامش بین عیان
دیدند و ما را شد یقین، بر جان پاکش آفرین
۳- تبدیل کرد این خانه را، افروخت این کاشانه را، پر ساخت آن پیمانه را
دیدند و ما را شد یقین، بر جان پاکش آفرین
۴- دادت صلائی از کرم، معدوم شد اندوه و غم، آزادیت را زد رقم
دیدند و ما را شد یقین، بر جان پاکش آفرین
۵- خیل ملائک منتظر، کروبیان در رهگذر، کآید پسر نزد پدر
دیدند و ما را شد یقین، بر جان پاکش آفرین

۸۳

۱- ای مسیح ای خداوند هستی / داده‌ای بهر من تن به پستی

من همان بندهٔ روسیاهم / خون پاک تو شسته گناهم

پیروت آن یهودای بدکار / از ره جهل و دونی پندار

۲- رهبر دشمنان شد به کویت / بوسهٔ دوستی زد به رویت

با زبانی پر از حیله و فن / شد معرف تو را پیش دشمن

من هم از گمرهی چون یهودا / گشته‌ام واله و محو دنیا

۳- با زبانم تو را جویم از جان / قلب من پر بود از گناهان

جمله اعمال زشتم تو دانی / باطنم را سراسر تو خوانی

نزد تو ای خدا شرمسارم / جز تو یار و پناهی ندارم

۴- دشمنانت ز دونی و پستی / کرده ترک حقیقت پرستی

بر نهادی به سر تاج خاری / کرده‌ای جان ما جان نثاری

رنج و اندوه و درد فراوان / سیلی و ضربت از دست دونان

۵- بر صلیبت شدی غرقه درخون / خسته و بی‌کس و زار و محزون

چون تو دیدی چنین رنج و خواری / تا دهی بر جهان رستگاری

من دگر از مشقات دنیا / کی شوم ای خدا ناشکیبا؟

۶- شادمان گردم از رنج و سختی / شِکوه ننمایم از شوربختی

خون پاکت دهد رستگاری / رنج و دردت دهد سازگاری

مرگ تو در زمان جوانی / داده بر مردگان زندگانی

۷- تا تن آسان نمایی جهان را / فدیه کردی خدایا تو جان را

پس تو را تا جهان پایدار است / آفرین و ثنا بی‌شمار است

نزد خود ای خدا ده پناهم / هم ببخشا ز رحمت گناهم

۸۴

۱- در خاک‌کردند آنها جسم عیسی را — او که گردید مصلوب مُرد بهر ما

بندگردان

کرد او ز قبرش قیام — هان غالب شد او بر دشمنان

فتح پیروزی نصیب او گردید — سلطنت از او است تا ابد جاوید

کرد قیام، کرد قیام — هللویا کرد قیام

۲- او کی ماند در قبر خوار کند ما را — نیست آنجا جای آن روح خدا

بندگردان

۳- گشوده قبر خود کرد آزاد خود را — گشت غالب او بر مرگ شد شاه ما

بندگردان

۸۵

۱- برخاست ز اموات مولای ما — عیسی و رفت سوی سما

آزادمان کرد از گنه — بخشش به انسان شد عطا

از آسمان کرده نزول — جسم بشر کرده قبول

بنمود صعود باز آن رسول — از افلاک برتر باشدا

۲- ای جاودان دروازه‌ها — سرها برافرازید هلا

داخل شود با فرهی — شاه ابد مولای ما

کیست این شهنشاه جهان — هست او خدای لامکان

فرزندت حق پور انسان — ربّ جلیل یکتا خدا

۳- چون کرد قیام آن شاه از خاک — گردیدند خصمانش هلاک

کیست این ملک کز قدرتش — خیل شریران شد فنا

هست او خداوند قدیر — در جنگ او غالب بر شریر

از نزد حق ما را بشیر — نام عزیزش هست عیسی

۸۶

۱- مژده بادا که نو شد سراسر جهان
گشته بیدار گیتــی ز خــواب گــران

بین چگونه شود رنگ‌رنگ آســمان
گه کند گریه گه خنده بــر بوســتان

بر طبیعت نگر مرده بود زنــده شــد
در جهان پرتــو مهــر تابنــده شــد

آن مسیحی که از بهر ما بنده شــد
مُرد و برخاست و ما را رهاننده شد

۲- مژده آمد که اینک قیامش ببین
باز شد تــا ابــد آســمان بــر زمــین

موت دیگر نبد قدرتش بیش از این
ازچه ترسم دگر ازچه باشم حــزین

ســر بــرآر از افــق مهــر تابــان مــا
بین چه‌سان تازه گشته تن و جان ما

قبــر خــالی نگــر کــار یــزدان مــا
زنده عیسی ببین اصــل ایمــان مــا

۸۷

۱- پیروزی از توست عیسای زنــده
فرزنــد خــالق مــا را رهاننــده

در روز سوم خود از قبر برخاســتی
نیروی موت را تا ابد بشکســتی

پیــروزی از توســت عیســای زنــده
فرزنــد خــالق مــا را رهاننــده

۲- عیسای زنده اکنون بــر ماســت
با مهر و شادمانی او رهبر ماست

اینــک کلیســا بــا شــادی ســراید
امیدوار و خوش بر غم فایق آید

پیــروزی از توســت عیســای زنــده
فرزنــد خــالق مــا را رهاننــده

۳- هیچ شک نداریم تو زنده هستی
همراه ما باش در بــالا و پســتی

در زنــدگی شــو مــا را یــار و یــاور
از دروازهٔ مــرگ نــزد خــود آور

پیــروزی از توســت عیســای زنــده
فرزنــد خــالق مــا را رهاننــده

۸۸

۱- فرشـــته نـــزول کـــرد　　از نـــــزد خداونـــــد
شـــاد باشـــید همگـــی　　مســـیحا قیـــام کـــرد

بندگردان

مســــــیح برخاســــــت　　مســــــیح برخاســــــت
از مردگــــــــــــــان　　مســــــیح برخاســــــت
از قبــــــر خــــــود　　قیــــــام نمــــــود

۲- "آییــــــد و بینیــــــد"　　خود فرمود منجـی‌مـان
"رســـانید ایـــن مـــژده　　بـــه اقصـــای جهـــان"

بندگردان

۳- بـــا هـــم گیـــریم امـــروز　　جشـــــن فرخنـــــده را
بـــا شـــادی حمـــد گـــوییم　　مســــــیح زنـــــده را

بندگردان

۸۹

۱- امروز برخاست مسـیحا　　چه فیـروز اسـت روز مـا
قبـــر و صـــلیب پـــذیرفت　　تـــا رهانـــد عاصـــی را
۲- هان شاه قادر برخاســت　　ای موت نیش تو کجاســت
جلـــوس فرمـــود در ســـما　　ای گور ظفر کـی تراسـت
۳- ای عاصی فدیـه‌ات داد　　وز عـــذاب کـــردت آزاد
برخیزانـــــدت منجـــــی　　در ســـما نِشـــینی شـــاد
۴- امروز برخاست مسـیحا　　چه فیـروز اسـت روز مـا
بـــا صـــوت ظفـــر شـــادان　　بـــر گـــو حمـــد منجـــی را

۹۰

۱- رسد نای شادی به گوش ازسما ملائــک بخواننـــد حمـــد و ثنـــا
شــد انـــدر ســـما بـــاز دروازه‌هـــا کـــه تـــا از جهانشـــاه مهـــر و وفـــا
نهد پا به جنت خدای جلال
۲- به فیروزی آن شاه شد برفراز نشست او به تخـت پـدر بـی‌نیـاز
همه کار خود یکسره کـرد سـاز از این‌رو به بانـگ خـوش و دلنـواز
بخوانیم تمجید آن بی‌زوال
۳- که بر آسمان عیسی‌کردصعود مر او را سزد شـکر و حمـد و درود
جهـــان را ره رســـتگاری نمـــود ز خـــون عزیـــزش گناهـــان زدود
ز مرگش بشد موت ما پایمال
۴- کنون‌هست درپیش تخت پدر بـــر او رنـــگ فرمانـــدهی دادور
بـــود تـــاج اعـــزاز او را بـــه ســـر نبینـــــد ز آلام دنیـــــا دگـــــر
نیارد دگر مرگ او را ملال
۵- پس ای خاکیان با دلی تابناک ســـراییم همـــواره یـــزدان پـــاک
سپاریم گر جان به راهش چه باک چو او بهـــر مـــا داد تـــن بـــر هـــلاک
هماره بود نام او را جلال

۹۱

۱- کـــرده قیـــام مســـیحا، هللویـــا روزی است شادی افـــزا، هللویـــا
بهـــر نجاتـــت ای یـــار، هللویـــا جـــان داد بـــر روی دار، هللویـــا
۲- جان را به کف نهـــادی، هللویـــا مـــا را نجـــات دادی، هللویـــا
درد و غـــم تـــو بـــاری، هللویـــا بخشـــیده رســـتگاری، هللویـــا
۳- از حـــال و تـــا قیامـــت، هللویـــا حمـــد و ثنـــا بـــه نامـــت، هللویـــا
بهـــر تـــو ای خداونـــد، هللویـــا فرشـــتگان ســـرایند، هللویـــا

۹۲

۱- بر فـراز تلـی خـارج از اورشـلیم
در تفکـر از آنجـا اگـر بگـذریم
زنـده عیسـی و یـاران او بنگـریم
دیدگان خیره دل پر ز امیـد و بـیم
۲- گوید عیسی به ایشان،حبیبان من
تـا ابـد جملـه هسـتید ازآن مـن
هر زمـان جملـه تـا انقضـای جهـان
با شما در همـه جـای هسـتم روان
۳- کل قدرت به روی زمـین و سـما
هرچه باشد به من از پدر شـد عطـا
رفته در هـر مکـانی بشـارت دهیـد
مـژدهٔ رسـتگاری بـه عـالم بریـد
۴- چونکه فارغ‌شد از گفتنی‌هرچه‌بود
لکـه ابـری ورا از نظـر در ربـود
شد فرشته پدیدار و گفت ایـن خبـر
خواهـد آمـد خداونـد بـار دگـر

۹۳

۱- دیـــدار او باشـــد یقـــین
زیـرا کـه مـی‌باشـد امـین
او وعـــده داده ایـــن چنـــین
بـر جملـهٔ مـا مـؤمنین
۲- نیکـــو بـــود رفتـــار او
باشـــد محبـــت کـــار او
جـــانم خـــوش از گفتـــار او
دل طالـــب آن شـــمس دیـــن
۳- چـون کـه خداونـد او بـود
راهـــم بـــه ســـوی او بـــود
مـــا را حیـــات از او بـــود
دیگـــر نباشـــد دل غمـــین
۴- ما جمله اعضـا، او سـر اسـت
روحـش بـه قلـبم انـدر اسـت
ایـن گلـه را او رهبـر اسـت
مـــا را بـــود یـــار و معـــین
۵- روزی کـه شـد سـوی سـما
پنهـــان شـــد از انظـــار مـــا
گفـت او کـه هسـتم بـا شـما
در وعـــده مـــی‌باشـــد امـــین

۹۴

۱- ای روح حق آرام جانی، بـازآ | از دیده‌ها تـا کـی نـهـانی، بازآ
مـا را حیـات جـاودانی، بـازآ | بـازآ و کـن بـر ما شبانی، بـازآ
ای منجی ما جمع هالـک، بـازآ | بـا صـور و آواز ملائـک، بـازآ

بندگردان

دریای رحمت، فیض و محبت، کن تو عنایت

عالم منور کن ز نورت، بازآ | تعجیل کن اندر ظهورت، بازآ

۲- آیینه‌ای و حق‌نمـایی، بـازآ | بازآ و کن مشکل‌گشـایی، بـازآ
ابـن خـدایی و خـدایی، بـازآ | بردار این رسـم جـدایی، بـازآ
کروبیان انـدر حضـورت، بـازآ | حاضر همه بهـر ظهـورت، بـازآ

بندگردان

۳- ای شاه ملک جاودانی، بـازآ | بـا فـوج‌هـای آسـمانی، بـازآ
با آن اسـاس خسـروانی، بـازآ | بـازآی و بنما حکمرانـی، بـازآ
ما را ز دست غم رها کـن، بـازآ | پاک از گنه قلب مرا کـن، بـازآ

بندگردان

۹۵

پیـروزی هسـت، آزادی هسـت | پیـــروزی در نـــام تـــو عیســی
پر جلال است، پر قـدرت اسـت | پر جـلال، تنهـا نـام تـو عیسـی
چون ترسان شوم، جانم خم شود | بـاز در تـو ظفـر خـواهم یافـت
(آنگه سـرایم، بـاز هـم سـرایم | پیروزی هست در نام تو عیسی)(۲)

۹۶

۱- عیســی تــو مســیحایی، از عــالم بــالایی، از عیــب مبرایــی
عــالم شـــده بـــس تاریـــک، وقـــت اســـت کـــه بـــازآیی

۲- ای نور جمال حق، از ذات خدا مشتق، درمانده شدیم الحــق
عــالم شـــده بـــس تاریـــک، وقـــت اســـت کـــه بـــازآیی

۳- احوال همه دانی، افکار همه خوانی، زنــده ز تــو هــر جــانی
عــالم شـــده بـــس تاریـــک، وقـــت اســـت کـــه بـــازآیی

۴- گردآمده در درگاه، در قــدس پرستشــگاه، از آمــدنت آگــاه
عــالم شـــده بـــس تاریـــک، وقـــت اســـت کـــه بـــازآیی

۵- گفتی تو که در فرجام، یک‌سو شود این آلام، کوتاه کنی ایام
عــالم شـــده بـــس تاریـــک، وقـــت اســـت کـــه بـــازآیی

۶- بازآیی اگر ای شاه، با ما تو شوی همراه، هر رنج شود کوتــاه
عــالم شـــده بـــس تاریـــک، وقـــت اســـت کـــه بـــازآیی

۹۷

۱- در دل خودتان سرود سازید
در دل خــودتان ســرود سازیــد
در دل خودتــان ســرود ســازید
بـــــــــرای خداونـــــــــــد

۲- او را بــپـــرســـتـــیـــد
در دل خــودتــان ســرود سازید
او را بپرســـــــــــــــــتید
بـــــــــرای خداونـــــــــــد

۳- خـــداونـدا شـــاه‌شــاهـان
در دل خــودتان ســرود سازیــد
خداونـــــدا شـــــاه‌شـــــاهان
بـــــــــرای خـــداونـــــد

۹۸

۱- چون‌عیسی‌شاه‌جلال‌باشکوه‌بی‌زوال بازگشـت کنـد بـه ایـن جهـان
ایمانداران حقیقی را سوی خود خواند در آن بهشـت جـاودان
شکر و سپاس باد بر نام عیسی تنهـا امیـدم در ایـن دنیـا

بندگردان

(شادانم حمدش را خوانم، بازگشت منجیم را خواهانم)۲

۲- وقتی‌خداوندعیسی مظهر ذات خدا نـازل شـود ز آسـمان
همهٔ گنهکـاران از هـر نقطـهٔ جهـان گردنـد ترسـان و پریشـان
گویند ای کوه‌ها محـو کنیـد مـا را شـرمنده‌ایـم از روی عیسـی

بندگردان

۳- وقتی‌رسدبه‌پایان‌کارمن‌دراین‌جهان پـرواز کـنم سـوی عیسـی
تاج جلالم بخشد با شادی مـرا گویـد ای فرزنـد نـزد مـن بیـا
در نـور رویـش روم بـه سـویش اشک شـوق ریـزم بهـر فیضـش

بندگردان

۹۹

شـبان جـانم مطیـع تـو مـانم هرجا مرا خوانی مـن مـی‌آیـم
تسلیم تـوام صـدایت گـوش گیـرم هرجـا مـرا خـوانی مـی‌آیـم
چه باشد مرتعهای‌سبز،یا نهرهای‌آرام دانم شبان جانم با مـن اسـت
گرچه به کوه‌ها برسم، وادیهای‌تاریک چه غم شبان جانم با من است

چه غم شبان جانم با من است(۲)

۱۰۰

۱- در ایـــن دنیـــای بـــی‌کـــران آدمیـــــــان زار و نـــــــاتوان
جنـــگ و قحطـــی و طوفـــان‌هـــا حیـــران کـــرده پیـــر و جـــوان
دل‌هـــــا تپـــــد ز اضــــطراب آینـــده گشـــته چـــون ســـراب
ابـــــر تیـــــره در آســـــمان چیـــره شـــده بـــر ایـــن جهـــان

بندگردان

آه ای مســـیح بازگشـــت نمـــا آرامـــــی و امیـــــد مـــــا
رویـــم بـــا تـــو ســـوی ســـما آه ای مســـیح،آه ای مســـیح
بـــازگـــشـــت نـــمـــا

۲- فرمـــــان او را بشـــــنوید کلامـــــش هرجـــا رســـانید
فرصـــت نباشـــد بـــیش از ایـــن پـــیش از ظهـــور تخـــت‌نشـــین
فرمـــــوده او بیـــــدار شـــــوید انتظارهـــــا بـــــه ســـــر رســـــید
ســـوی ابرهـــا نگـــاه کنیـــد فرزنـــــد خـــــدا را بینیـــــد

بندگردان

۳- این اســـت امیـــد پـــر جـــلال کـــه او زدایـــد هـــر مـــلال
پـــاک نمایـــد اشـــک غـــم را ز چشـــمان گریـــان مـــا
جفاهـــــا پایـــــان پـــــذیرد شـــادی‌هـــا جـــایگزین شـــود
پروانـــــه‌وار بـــــه دور او گـــردیم و بـــال و پـــر زنـــیم

بندگردان

۱۰۱

۱- چـــون شــــیپور خداونـــد کنـــد صـــدا ز آســـمان

دمـــد آن صـــبح پـــر جـــلال و رخشـــان

بـــه عـــالم بـــالا رونـــد همـــه نجـــات یافتگـــان

چـــون خواننـــد نـــام‌هـــا را باشـــم در آنجـــا

بندگردان

چـــــون خواننـــــد نـــــام‌هـــــای مـــــا را

چـــون خواننـــد نـــام‌هـــای مـــا را

چـــــون خواننـــــد نـــــام‌هـــــای مـــــا را

چـــون خواننـــد نـــام‌هـــا را مـــن باشـــم آنجـــا

۲- مردگـــان در مســـیح برخیزنـــد در آن صـــبح رخشـــان

بـــا شـــکوه قیـــامش گردنـــد عیـــان

چـــون گـــرد آینـــد جملـــه برگزیـــدگان در آســـمان

چـــون خواننـــد نـــام‌هـــا را باشـــم در آنجـــا

بندگردان

۳- تا زمان باقیســـت کنـــیم کـــار و کوشـــش بهـــر عیســـی

مـــــژدهٔ فیضـــــش رســـــانیم در هرجـــــا

تـــا چـــون بـــه پایـــان رســـد عمـــر و کـــار مـــا در دنیـــا

چـــون خواننـــد نـــام‌هـــا را باشـــم در آنجـــا

بندگردان

۱۰۲

۱- مســیحا ســلطان مهــر محبــت　　تا ابد مسح شده با فیض و رحمت
با پدر عهد بسته تا بخشــد نجــات　　بهــر تشــنه او دهــد آب حیــات

بندگردان

بــرهٔ خــدا غالــب شــد بــر دنیــا　　برهٔ خــدا غالــب شــد بــر دنیــا
بــرهٔ خــدا غالــب شــد بــر دنیــا　　مسیح خداوند بر مــوت و گنــاه

۲- شیاطین می‌لرزند از اسم عیسی　　دیوها نیز می‌ترسند از منجی مــا
چون نام مجیدش باشــد بــی‌همتــا　　بــا خــونش خریــده آزادی مــا

بندگردان

۳- همه گناهکاران به خود بیاییــد　　دنیا را در عمــق هلاکــت بینیــد
عــدهٔ کثیــری بــی‌نجــات مردنــد　　از دنیای فــانی ســودی نبردنــد

بندگردان

۴- با ابرها همی آیــد شــاه‌شــاهان　　با جــلال و شــکوه و فرشــتگان
از عــدالت پــر ســازد او دنیــا را　　داوری نمایــــد گناهکــــاران را

مســیحا ســلطان مهــر و محبــت　　مسیحا ســلطان مهــر و محبــت
مســیحا ســلطان مهــر و محبــت　　تا ابد مسح شده با فیض و رحمت

۱۰۳

آتشــــی در قلــــبم برافــــروز　　آتشــــی در قلــــبم برافــــروز
بگذار روح‌القدس مرا پر ســازد　　در قلــب مــن آتشــی برافــروز

۱۰۴

۱- هللویـــا هللویـــا هللویـــا — هللویـــا هللویـــا هللویـــا

هللویـــا هللویـــا هللویـــا — مســیح خداونـد زود مــی‌آیـد

۲- بـیدار شـوید همه ایمانداران — از روح شوید پر نجات یافتگـان

مـژده دهـید بـهر گـنهـکاران — مســیح خداونـد زود مــی‌آیـد

۳- هللویـــا هللویـــا هللویـــا — هللویـــا هللویـــا هللویـــا

هــللویـــا هــللویـــا هللویـــا — مســیح خداونـد زود می‌آیـد

۱۰۵

۱- مســیح بــه آســمان رفتــه — به‌زودی به این جهان برمی‌گردد

(بـــه‌زودی برمــــی‌گـــردد)۲ — به‌زودی به این جهان برمی‌گردد

بندگردان

هللویـــــــا هللویـــــــا — به‌زودی خواهـد آمـد مســیحا

هللویـــــــا هللویـــــــا — خواهـــــد آمـــد مســـــیحا

۲- ای مسیح چشـم انتظـاریم — تا به‌زودی به این جهان برگردی

(تـــا رویـــت را ببینــــیم)۲ — تا شبیه تو گـردیم ای‌خداونـد

بندگردان

۳- نشـــانه‌هـــا تاکیــد کننــد — بازگشت منجی ما نزدیک شده

(بازگشـــــت منجــــی مـــا)۲ — بازگشت منجی ما نزدیک شده

بندگردان

۱۰۶

۱- مردمان در اضطراب ناامید و سرگردان
همه‌جا صحبت از این است که مسیحم می‌آید
همه در اندوه و درد همه بی‌تاب و توان
همه این را شنیده‌اند که مسیحم می‌آید

بندگردان

مسیح می‌آید، مسیح می‌آید خداوند محبت مسیحم می‌آید
مسیح می‌آید، مسیح می‌آید خداوندم می‌آید

۲- بلایای آسمانی فرو ریزد بر جهان
روز داوری رسیده روز اندوه و فغان
مردمان با رُعب و وحشت سوی سما می‌نگرند
زیرا این را همه دانند که مسیحم می‌آید

بندگردان

۳- امید مبارکی است بازگشت شاه جلال
آنگه ربوده خواهیم شد تا مسیح را ببینیم
چه شادی جاودانی چه امید چه رحمتی
خداوند و شاه‌شاهان سرور من می‌آید

بندگردان

۱۰۷

۱- امید شادی بخشی است آن چـــون روز آخـــر در رســـد
شـــاه شـــاهان در آســـمان تاج عزت همـی بـه سـر نهـد

بندگردان

زود مـــی‌آیـــد، زود مـــی‌آیـــد بـــا شـــادی اســـتقبالش کنـــیم
گر صبح باشد، یا وقت عصر بود دانـــم کـــه زود مـــی‌آیـــد

۲- آیـــات عجیـــب بـــر زمـــین در بـــر و بحـــر و آســـمان
گوینـــد بـــا ابـــر شـــاهدان که مسیح با جلالـش مـی‌آیـد

بندگردان

۳- خوابنـــدگان در مســـیح از قبـــر خـــود بـــه پـــا خیزنـــد
او وعـــده داده ایـــن‌چنـــین دهـــد مـــا را بهشـــت جـــاودان

بندگردان

۴- آنگـــاه همـــه کـــه مـــؤمنیم بـــا هـــم ســـوی ســـما رویـــم
امیـــد مبـــارکی اســـت ایـــن پس دهید تـسلی بـه مـؤمنین

بندگردان

۱۰۸

او خداست، او خداست
از مردگان برخاسته خداوند
هر زانویی خم شود
هر زبانی بگوید
عیسی خداوند است

۱۰۹

۱- (سخن بگو از عمق‌های وجود خود تو با ما) (۲)

بندگردان

پدر بریز آتش آسمانی را تو بر ما بریز، بریز آتش آسمانی را تو بر ما

۲- (بنا نما نمونهٔ آسمان را بر زمین) ۲
بندگردان
۳- (عیسی بریز محبت الهی را تو بر ما) ۲
بندگردان
۴- (انجیل شود آشکار در وجود همهٔ ما) ۲
بندگردان
۵- (بر مذبحهای ما بریز آتش آسمانی) ۲
بندگردان

۱۱۰

۱- هرجا روح خداست آنجا آزادی است هرجا روح خداست آنجا آزادی است
هــرجا روح خــداست آنجا آزادی است هرجا روح خداست آنجا آزادی است

بندگردان

هللویا شکر هللویا هللویا شکر هللویا هللویا شکر هللویا هللویا شکرش هللویا

۲- هرجا روح خداست آنجا شادمانی...
۳- هرجا روح خداست آنجا پیروزی...

۱۱۱

۱- آزاد شـــــدم بــــا خـــــون او، آزاد شــــدم بــــا خــــون او

آزاد شدم با خــون او از روح‌القــدس پــر شــدم از هــر گنــاه پــاک شــدم

آزاد شدم

۲- نجـــات یـــافتم بـــه فـــیض او، نجـــات یـــافتم بـــه فـــیض او

نجات یافتم به فیض او از روح‌القدس پــر شــدم از هــر گنــاه پــاک شــدم

نجات یافتم

۳- تعمیـــــد یـــــافتم بـــــا روح او تعمیـــــد یـــــافتم بـــــا روح او

تعمید یافتم با روح او از روح‌القــدس پــر شــدم از هــر گنــاه پــاک شــدم

تعمید یافتم

۴- شـــاهد هســـتم بـــه اســـم او، شـــاهد هســـتم بـــه اســـم او

شاهد هستم به اسم او از روح‌القدس پــر شــدم از هــر گنــاه پــاک شــدم

شاهد هستم

۱۱۲

بندگردان

شادی نماییم، شادی نماییم، شادی نماییم با عیسی(۲)

مسح نمود با روحش عیســی لبریــز نمــود کاســه‌ام را

حضــورش همــواره بــا مــا بخشــیده نیکــویی صــفا!

بندگردان

۱۱۳

۱- باران آخر مـی‌خـواهیم		ایــن اســت وعــدهٔ خــدا
کز منجـی نـازل مـی‌شـود		بـــــاران روح خـــــدا

بندگردان

بـــــاران آخـــــر		بـــــاران روح‌القـــــدس
قطره‌هـای فـیض مـی‌بـارد		رگبــارش را مـــی‌خـــواهیم

۲- باران آخر مـی‌خـواهیم		کـــه بخشـــد حیـــات نـــو
بـــر روی بـــاغ کلیســـا		ای روح اکنـــون نـــازل شـــو

بندگردان

۳- باران آخر مـی‌خـواهیم		نهرهـــــای آب زنـــــده
تا سیراب شود این دشت‌ها		همـــه دل‌هـــای تشـــنه

بندگردان

۴- باران آخر مـی‌خـواهیم		از بهـــر پیـــر و جـــوان
نـــام مســـیح را بخـــوانیم		بـــا دلـــی پـــر از ایمـــان

بندگردان

۱۱۴

او قادر است او حاکم است، جلال بر نام خداوند

زیرا خدای قادر ما سلطنت می‌کند،

او قادر است او حاکم است، جلال بر نام خداوند

خداوند را بسرایید زیرا سلطنت می‌کند

۱۱۵

بندگردان

لـــیکن چـــون روح‌القـــدس بـــر شـــما مـــی‌آیـــد

قوت خواهیـد یافـت و شـاهدان مـن خواهیـد بـود

۱- هرکــه ایمــان آورده تعمیــد یابــد نجــات مــی‌یابــد

اما هرکـه ایمـان نیـاورد بـر او حکـم خواهـد شـد

بندگردان

۲- این‌آیات همراه ایمانداران خواهـد بـود کـه بـه نـام مـن

دیوها را بیرون کنند و به زبان‌های تازه حـرف زننـد

بندگردان

۳- هرگاه دست‌ها بر مریضـان گذارنـد شـفا خواهنـد یافـت

اینــک تــا انقضــای عــالم همــراه شــما مــی‌باشــم

بندگردان

۱۱۶

عیسی بـرای مـن همـه چیـز اسـت — بـرای هـر مشـکل او جـواب اسـت

خود را فدایم کرد، هر چیز را نو ساخت — او هر چیز من است، برای تو چیست؟

۱۱۷

۱- روح‌القدس تازه‌کن روحم‌بالمس‌خود روشن کن افکار مرا با نور خود
پُر نما قلب مرا از نیکوئیت سیراب نما از نهر آب حیات

بندگردان

جلال بر تو پدر بهر روح‌القدس جلال ای خداوند بهر روح پاکت
جلال بر تو پدر بهر روح‌القدس جلال بر تو، جلال بر تو پدر

هللویا، هللویا، هللویا، هللویا (۲)

۲- روح‌القدس تازه‌کن روحم با قدرتت روح‌القدس زندگیم را تبدیل نما
روح‌القدس جاری کن مِهر منجی‌ام را روح‌القدس تقدیس کن با کلامت

بندگردان

۱۱۸

۱- روح القدس به ما قوت عطا فرما
تا آنکه نور رحمتت روشن کند جان را
وین قلب جامد را بگذار و غالب آ
بر جمله افکار بدم نو خلقتم فرما

بندگردان

ایمان نو بخشا شک را ببر از ما
دلهایمان کن مشتعل با حب بی‌فنا

بندگردان

۲- حمد از زبان من تسبیح زیبد تو را
پس صرف خدمتت کنم باقی عمرم را
در قدرت روحت گویم کلامت را
جویندگان و تشنگان یابند نجاتت را

۱۱۹

۱- ای روح‌القدس ای چشمهٔ خـدا جـــاری شــو درون قلــب مـــا
سیراب کــن زمـین تشـنهٔ قلـبم تـــا بهـــرت ثمـــرات آورم

بندگردان

کبـــــوتر آســـــمانی خـــــدا بــر قلبهـــای مـــا تـــو فـــرودآ
بگشـــا چشـــمان دلهـــای مـــا را تـــا ببینـــیم ســـرّ کلامـــت را

ای روح‌القدس جاری شو در ما

۲- ای روح‌القدس ای هادی راهم هـــدایت کـــن تـــو زنـــدگی‌ام
از ســـــرگردانی از پریشـــــانیم رســـتگاری ده بـــاش رهبـــرم

بندگردان

۳- ای روح‌القدس تسـلی روحـم در غمهـــایم تـــو بـــاش همـــدمم
در تنهـــایی و در ضـــعف درونـــم شـــادی ده همـــی بـــاش قـــوتم

بندگردان

۴- محبت و خوشــی و ســلامتی حلـــم و مهربـــانی نیکـــویی
ایمـــان و تواضـــع و پرهیزگـــاری میـــوه‌هـــای روح الهیســـت

بندگردان

۵- کلام علم و هم کلام حکمـت ایمـــان و معجـــزات و شـــفا
نبـــوت تمییـــز روح و زبانهـــا عطایـــــای روح مسیحاســـــت

بندگردان

۱۲۰

۱- ای روح‌القدس مرا لمس نما   ای روح‌القدس مرا لمس نما
ریزد بر قلبم روحـت از سـما   مقدس گـردد اینک کلیسا
ریزد بر قلبم روحـت از سـما   تا وارث مسح گردد کلیسا

(روح‌القدس ریزد، روح‌القدس ریزد بر روح و بر جانم)۲

۲- چون نسیم ز کوهسـاران   مـی‌وزد روحـش بـر مـا
همچـون بـاران بهـاران   مـی‌ریزد روحش بر مـا
همچـون آتشـی مشـتعل   (گـرم نمایـد قلـبم را) ۲

(روح القدس ریزد، روح القدس ریزد بر روح و بر جانم)۲

۱۲۱

۱- ای روح‌القـدس وعـدهٔ پـدر   ای روح راسـتی و وعـدهٔ پسـر
بیـا بـا آتشـت مـرا بسـوزان   به نـور خـدایی گـردان فروزان

بندگردان

ای نهـر خـدا جـاری شـو الآن   تا سیراب گردد قلب ما تشنگان

۲- چون آهوی تشنه در کوهسار   دل من تشنه است ای پروردگار
چشـمهٔ حیـاتی ای روح خـدا   زآسـمان بر من اکـنون فـرودآ

بندگردان

۳- برخیـز و بـوز بـاد آسـمانی   بر باغ کلیسا چـون در جـوانی
تا عطرهایش گردد منتشر هـرجا   تا عیسی بیاید چینـد میـوه را

بندگردان

۱۲۲

۱- ای آفریننــــدۀ روان، اذهـــان مـــا روشـــن نمـــا

از فیض و لطـف خویشـتن، سرشـار کـن دلهـای مـا

۲- ای نـــام تـــو آرام جـــان، بخشایشـــی از آســـمان

عشـق و حیـات از تـو نشـان، ای مـرهم دل، آتشـا

۳- بخشـــندۀ نعمـــت تـــویی، دارنـــدۀ رحمـــت تـــویی

سرچشـمۀ حکمـت تـویی، پـر مغـز کـن گفتارهـا

۴- نـورت عطـا فرمـا بـه مـا، دلهـا پـر از مهـرت نمـا

هـر سسـتی و هـر ضـعف را، بـا قوتـت جملـه زدا

۵- دشـمن بـران یکسـر ز مـا، صـلح و صـفا فرمـا عطـا

رهبـر اگـر باشـی مـرا، آسـوده از شـر و بـلا

۶- تـا جملـه عـارف بـر پـدر، گـردیم بـر تـو هـم پسـر

نـورت ز دلهـامـان مبـر، گـردان یکایک پـارسا

۷- تمجیـد بـر تثلیـث بـاد، تردیـد بـر وحـدت مبـاد

خـواهـیـم از روی وداد، روح‌الـقـدس را دائـمـاً

۱۲۳

مهمان بزرگ ما است عیسی

داریم عزیز مقدمش را

از او است صفای بامدادان

آسایش و لطف شامگاهان

روزانه غذا دهد خداوند

هر قلب کند ز مهر خرسند

۱۲۴

بندگردان

عدالت سلامتی خوشی روح‌القدس   عدالت سلامتی خداوند، خوشی روح‌القدس

۱- (آیا می‌خواهید ملکوتش را) (۳) همگی بیایید

بندگردان

۲- (ملکوت او پر از محبت!) (۳) همگی بیایید

بندگردان

۳- (ملکوت عیسی صلح و آشتی است) (۳) همگی بیایید

بندگردان

۴- (ملکوت عیسی پر از شادی است) (۳) همگی بیایید

بندگردان

۱۲۵

۱- چون روحش در من کار کند   سرایم مانند داوود(۲)

سرایم، سرایم   سرایم مانند داوود(۲)

۲- چون روحش در من کار کند   شنوم مانند سموئیل(۲)

شنوم، شنوم   شنوم مانند سموئیل(۲)

۳- چون روحش در من کار کند   خواهم گفت مانند دانیال(۲)

خواهم گفت، خواهم گفت   خواهم گفت مانند دانیال(۲)

۴- چون روحش در من کار کند   اطاعت کنم چون مریم(۲)

اطاعت، اطاعت   اطاعت کنم چون مریم(۲)

۵- چون روحش در من کار کند   محبت کنم چون عیسی(۲)

محبت، محبت   محبت کنم چون عیسی(۲)

۶- چون روحش در من کار کند   بشارت دهم چون پولس(۲)

بشارت، بشارت   بشارت دهم چون پولس(۲)

۱۲۶

۱- شــکرت کنـیم ای خداونـد بهـر عطایایـت

بـــارش روح قـــدوس تـــو بـــر کلیســـایت

قـــدرت ســـما همچـــو آتـــش مشـــتعل بنمـــود

شـــاگردان مشـــتاقت را از هـــر خطـــا بـــزدود

بندگردان

بـــاران آخـــر را خـــواهیم بـــر طبـــق وعـــده‌ات

تجهیـــز نمـــا کلیســـایت از اعلـــی بـــا روحـــت(۲)

۲- گنـاه و عصـیان جهـان بسـیار فـزون گشـته

چـــارهٔ آن الـــزام روح توســـت بـــه هـــر تشـــنه

دلریش نمـا قلبهـای سـخت بـا شمشـیر روحـت

آنگـــه شـــفا ده زخـــم دلهـــا بـــا محبتـــت

بندگردان

۳- امـــداد نمـــا ای خداونـــد انـــدر ره عیســـی

بـــا هـــدایت و تســـلی روحـــت در هرجـــا

تقـــدیس نمـــا هـــر روزه ایـــن وجـــود تشـــنه‌ام

تـــا شـــبیه عیســـی شـــوم کامـــل چـــو او هـــردم

بندگردان

۱۲۷

۱- گــرخواهی از گناه در امــان باشی باید پــر از روح قدوســش شــوی
خود را تسلیمش کن بــا سرود و حمد بگـــذار روحـــش پـــر کنـــد

بندگردان

بگـــذار روحـــش پـــر کنـــد بگـــذار روحـــش پـــر کنـــد
خود را تسلیمش کن با سرود و حمــد بگـــذار روحـــش پـــر کنـــد

۲- گرخواهی از شادی و وجد پر شوی عاری از شک و ترس، زندگی کنی
خود را تسلیمش کن با سرود و حمــد بگـــذار روحـــش پـــر کنـــد

بندگردان

۳- گــرخواهی ز آتش روح پــر شوی سوزد هر خطایی و تقدیس گردی
خود را تسلیمش کن با سرود و حمــد بگـــذار روحـــش پـــر کنـــد

بندگردان

۴- گرخواهی ز قدرت روح پر شــوی بــا دلیــری مــژده‌اش را رســانی
خود را تسلیمش کن با سرود و حمــد بگـــذار روحـــش پـــر کنـــد

بندگردان

۱۲۸

چون روی قدوســت را بیــنم چون عشــق و مهرت را بنگرم
حضـــورت چـــون تابـــد آنگـــه تنهـــا تـــو را بیـــنم
چون تنها در تو شادی یافته‌ام کنم تسلیم تو هر خواسته‌ام
حضـــورت چـــون تابـــد آنگـــه تنهـــا تـــو را بیـــنم

(ستایمت، ستایمت، با هر نفس عیسی ستایمت)(۲)

۱۲۹

۱- ای روح ایزدی ای نـور لایـزال
شد زیستن مرا بی‌حضرتت محال

توفیق خود به یار کن از فلک نـزول
مـلک وجـود ما شد تیره از ملال

۲- ای صادر از پـدر موعـود از پسـر
ما را پنـاه ده از هـر گنـاه و شـر

گر نیست فیض تو ما را کجـا امیـد؟
سعی و عمل همه از نیک و بد هدر

۳- روح‌القدس بیا همچـون کبـوتری
بر تخت جان تویی زیبنده گوهری

مـا را اگـر مـدد روزی ز تـو رسـد
با بندگان خاص جوییم هم‌فکـری

۴- بر تشنگان ببار چون بارش سحاب
پرواز کن بیـا چـون پرش شهاب

فـیض تـو بـر وجـود جوییم متصل
نور تو بر زمین خواهیم بی‌حجاب

۵- ما را به راستی میکن تو رهسـپار
ظلمت ببر ز ما فیضی ده آشـکار

جمعـی نشسـته‌انـد در راه منتظـر
مگذار بیش از این با چشم انتظار

۱۳۰

۱- ای تمامی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید
خداوند را با شادی عبادت نمایید به حضورش با ترنم آیید

بندگردان

خداوند نیکوست، خداوند نیکوست رحـمـت او تـــــا ابـدالآبـاد(۲)

۲- به دروازه‌های او با حمد بیایید به صحن‌های او با تسبیح
او را حمد گویید و متبارک خوانید زیرا که خداوند ما نیکوست

بندگردان

۱۳۱

۱- ای خداوند پری تو را خـواهیم   ثمـــرات و عطایـــای روحـــت
برطبـــق وعـــده‌ات افاضـــه فرمـــا   چون هستیم همه طالب رویـت

بندگردان

روح‌القدس ای روح پـاک عیســی   ای بخشـــندۀ کـــل نعمتهـــا
همچـــون اعضـــای بـــدن خداونـــد   منتظـــر قـــدرتیم از بـــالا

۲- ای خداونـــد اراده‌ات را دانـــیم   ســـر عظـــیم حکمـــت خـــدا
که می‌خواهی با حلول روح در مـا   ظـاهر کنـی مهـر و قـدرتت را

بندگردان

۳- کلیسا اینک می‌شنود صدایت   بـــه ترجمـــۀ زبـــان‌هـــای روح
نبـــوت نیـــز بنـــا کنـــد همـــه را   بـــا نصـــیحت و تســـلی روح

بندگردان

۴- کلام علم و هم کـلام حکمـت   قطـــره‌هـــایی از عـــالم بالاســـت
تمییز دهیم ارواح بـه قـوت روح   این عطایا بهـر خـدمت ماسـت

بندگردان

۵- بـه ایمـان و عطایـای شـفاها   قدرتت ظـاهر شـود در هرجـا
دنیای ما طالـب معجـزات اسـت   این اسـت ارادۀ تـو در عیسـی

بندگردان

۱۳۲

۱- روح‌القـــدس در هـــر زمـــان　　هـــادی مـــا در ایـــن جهـــان
حضـــور تـــو بخشـــد حیـــات　　تســـــلی و فـــیض نجـــات

بندگردان

ای روح شـــعله‌ور کـــن مـــا را　　ای آتـــــــش خـــــــدا
بیـــــدار نمـــــا کلیســـــایت　　بهـــــر کـــــار و خـــــدمت

۲- روح‌القـــــدس ربّ جـــــلال　　دور نمـــا هـــر اشـــک و مـــلال
گـــر محـــزون کـــرده‌ایـــم تـــو را　　از مـــــا مشـــــو دور و بیـــــا

بندگردان

۳- روح‌القـــدس جـــاری فرمـــا　　نهـــر حیـــات از بطـــن مـــا
احیـــــا شـــــود دل مردگـــــان　　چون روح دمد بر قلب و جان

بندگردان

۴- روح‌القـــدس شـــکرت گـــوییم　　هرچـــه هســـتیم ز تـــو داریـــم
در نـــــورت بینـــــیم عیســـــی را　　محبـــــــت پـــــــدر در مـــــــا

بندگردان

۱۳۳

۱- یاربّ مسیحی‌تر شـوم　　در قـلـبـــــم، در قـلـبـــــم
یاربّ مســیحی‌تـر شـوم　　در قلبــــــــــــــــــــــم
در قـــلـبـــم، در قـــلـبـــم　　یاربّ مسیحی‌تر شوم، در قلبم

۲ - یاربّ محبت ایجاد کن، در قلبم، در قلبم...

۳- یاربّ هر روز پاک‌تر شوم، درقلبم، درقلبم...

۴- یاربّ مثل عیسی شوم، در قلبم، در قلبم...

۱۳۴

۱- روح قـــــدوس الهـــــی در قلــــوب مــــؤمنین

موجد حمد و سـرور اسـت عـاطی فـیض و یقـین

بـــا حضـــور پـــر جـــلال روح و راســـتی خـــدا

درک نمــودم در وجــودم خداونــدی عیســی(۲)

۲- چون مسیح منجی عالم ســوی ســما کــرد صـعود

روح قدوســـش فرســـتاد بـــر تمـــامی شـــهود

تـــا رونـــد اکنـــاف عـــالم شـــاهدان او شـــوند

مژدهٔ انجیل رسانند بــه هرجــا کــه پــای نهنــد(۲)

۳- روح قـــدوس الهـــی مـــردم را ملـــزم کنـــد

هــر گنــاه مخفــی نیــز در نــورش بــرملا شــود

او شکست این قلــب ســنگم قلبــی نــو ایجــاد نمــود

تــا بــه روح او را پرســتم بــا دعــا و بــا ســرود(۲)

۱۳۵

{(ملجای من تویی مأوای من تویی   لبریز کن قلبم از سرود رهایی

امیدم بر توست)۲

(امیدم بر توست ضعیف گوید قوی هستم در تو ای خداوند)۲}۲

امیدم بر توست

۱۳۶

۱- بـا شـعلهٔ روح نـزول فرمـا   تسـخیر کـن دلـم خداونـدا
تـا بهـر عیسـی بجنبـد جـان   بهـرش بلـرزد تـن و روان

بندگردان

چشـمهٔ حیـات آرام جـان   مهـر بـی‌پایـان نـور تابـان
روز و شـب کـنم گریـه فغـان   بشـنو دعـایم بـاش نگهبـان

۲- از بدی حفظـم کـن ای خـدا   روح حکمـت را عطـا فرمـا
چشـم دلـم را روشـن گـردان   تـا راز کـلام شـود عیـان

بندگردان

۳- روح و عروس گویند مسـیحا   چشـم‌انتظـاریم بـه‌زودی بیـا
جـلال خـود را نمایـان کـن   مـرا قـرین حضـورت فرمـا

بندگردان

۱۳۷

ای عیسی منجی‌ام، بی‌همتایی خداوند   مـی‌ستایم، تـمام عـمر، عظمت مهرت را
پـنـاهـم، آرامـم، بـرج امن و بلندم   با هر نفس، هرچه هستم، فقط تو را سرایم
خـوانـیـد سـرود هـمـه بهر مسیح   شـکر بـر او چـون اوسـت تـنهـا شاه ما
کوه‌می‌لرزد و دریا می‌غرد،ازذکرنام تو   مـی‌سـرایـم خـلـقـت دسـتـت را
تـا ابـد دوسـتـت دارم، تـا ابـد   چـه چـیـز را قیاس توان کرد با وعدهٔ تو

۱۳۸

۱- در ره مسیح با قدرت خــدایی پیش رویم به سوی نور و زندگی
خواست منجی باشد رشد دائم ما کامل شویم همچو خدا در ســما

بندگردان

منبـــــع قـــــدرت نمــــوِّ مــــا ای مسیح تو هستی فرزند خــدا
تحـــت قـــدرت روح تـــو رویـــم تا شبیه تو از هر جهــت شــویم

۲- گرچه طالــب قــدرت خــدایی حــمد و شکر نماییم بهر رهایی
رو بـــه کاملیـــت تـــرک جاهلیـــت باشناخت منجیمان یابیم رحمت

بندگردان

۳- در حضور روح و قدرت خدایی حــمد و شکر نماییم بهر رهایی
سرّ قدرتش را روزبــه‌روز بــدانیم تــا شــبیه بــرۀ خــدا گــردیم

بندگردان

۱۳۹

۱- ما را خدا باشــد پــدر زان مایلیم بر یکــدیگر
چون شاخه‌ها از یک شجر گشته به یکدیگر قرین
۲- عیسی بود آقــای مــا هم صاحب و مولای مــا
نیکــو شــود عقبــای مــا اندر سما و بــر زمــین
۳- ما را به تو باشد امیــد روحت به ما داده نویــد
الطاف تــو بــر مــا رســید ای در سما گشته مکین

۱۴۰

۱- خداوندا که هر چیز از تو آمـد و از تـو شـد صـادر

همه چیزی بـه فرمـان تـو هـم در زیـر و در بـالا

تـو بـر انجـام هـر کـاری توانـایی و هـم قـادر

عطا کن قـدرتی مـا را کـه فرمانـت کنـیم اجـرا

۲- تو ای عیسی خداوندی که دادی فدیه جـان و تـن

به‌دادی جان خـود از بهـر جـان مـا زهـی سـودا

تو هستی منجی و غیر از تـو نبـود، ایـن بـود روشـن

ز رنـج تـو شـد آزاد از عـذاب آخـرت جـان‌هـا

۳- ز روح‌القدس فیضـی همـره دل‌هـای مـا گـردان

کـه هـردم بـیم لغـزش باشـد ار بگـذاریم تنهـا

ز نـور تـو شـود هـر مشـکلی حـل کـار مـا آسـان

وگرنه روز روشن می‌شود تاریـک چـون شـب‌هـا

۱۴۱

اوست خـدای قـادر، شفیع و هم ناظر ای زمین و آسمان، جمیع فرشتگان

سرایید عیسی را

تسبیحش بخوانیم، بهرش دستک زنیم با بَربط و کَرِّنا، با سنجهای خوش صدا

سرایید عیسی را

۱۴۲

۱- مگذر زیــن حــرم ای دل کــه جنــان اســت اینجــا

معبــد اهــل دل و محیــی جــان اســت اینجــا

گلســتانی اســت فــرح‌بخــش و دل‌افــروز بشــر

فــیض روح‌القدســش در جریــان اســت اینجــا

از ثــری تــا بــه ثریــا ز ســما تــا بــه ســمک

منظــر حاجــت صــاحب‌نظــران اســت اینجــا

۲- بــا ادب بــاش دلا از حــرمش همــت خــواه

کــه کلیســای شــه عــرش مکــان اســت اینجــا

بــه گــدایان درش افســر شــاهی بخشــند

نــزد اربــاب خــرد گــنج عیــان اســت اینجــا

کــن تــو پــرواز و پــر و بــال بــزن ســوی مســیح

دل صــاحب‌نظــران در طیــران اســت اینجــا

۳- دل غــم‌دیــده کجــا در طلــب درمــانی

داوری درد دل خســته‌دلان اســت اینجــا

جــز پســر راســتی و راه و حیــاتی نبــود

پســران را بــه پــدر بــاز رســان اســت اینجــا

بشــتابید بــدین راه آیــا گمشــدگان

خــود پســر راه نجــات دو جهــان اســت اینجــا

۴- پرتــو نــور مســیحا اســت دلیــل ره مــا

نــور او راهبــر راهــروان اســت اینجــا

فدیــه گردیــده خداونــد مســیح ابــن‌الله

منجــی مهلکــهٔ آدمیــان اســت اینجــا

داد تبشـــیر بـــه مـــردم کـــه مـــنم نـــان حیـــات

نـــزد مـــن هرکـــه بـــود ســـیر ز نـــان اســـت اینجـــا

۵- گوســـفندیم و مســـیح اســـت شـــبان نیکـــو

آن‌کـــه جـــان در ره مـــا داد شـــبان اســـت اینجـــا

از مســـیحا بـــه طلـــب هرچـــه بخـــواهی ای دوســـت

کـــه بـــه‌جـــاآورد عهـــد همگـــان اســـت اینجـــا

دو نفـــر یـــا ســـه نفـــر جمـــع چـــو آیـــیم مســـیح

حاضـــر انـــدر بـــر ماهـــا بـــه میـــان اســـت اینجـــا

۱۴۳

۱- گفت عیسی که تاک حقیقی مـــنم　　شاخه‌ای کز من آمد جـــدا بشـــکنم

وان چنان شاخه در آتشـــی افکـــنم　　هان ز تاک حقیقـــی جـــدایی مبـــاد

بندگردان

اتحـــــاد، اتحـــــاد، در مســـــیح　　اتحـــــاد، درمســـــیح، اتحـــــاد

۲- ما همه شاخه‌هـــاییم از آن شـــجر　　ریشه‌یک شاخه‌یک، یک بود بار و بر

جمله فرزنـــد اویـــیم و از یـــک پـــدر　　او درِ علم و دین بـــر رخ مـــا گشـــاد

بندگردان

۳- فیض عیسی بود همچو بحر نجات　　گشته ازآن روان‌چشمه‌های حیـــات

جمله یک بحر جودند و در یک صفات　　جز محبـــت نـــدارد کســـی در نهـــاد

بندگردان

۴- ای مسیح ای خدای روانبخش من　　دورکن جان و دل را ز رنج و محـــن

خود به نامت مبارک کن این انجمـــن　　تا جهان هست فیض تو با خلق بـــاد

بندگردان

۱۴۴

۱- جـانم بـه تـو چسـبیده اسـت بـرادر عزیـزم
مثـل یوناتـان و داوود در مسـیح عهـد بسـته‌ام
بایـد در وصـف تـو سـخن‌هـای نیکـو بگـویم
اعمـال نیکـوی تـو را در هرجـا بـازگو کـنم

بندگردان

از ایمـان و نیکـویی تـو در مسـیح عیسـی
دلهـای مقدسـین اسـتراحت مـی‌پـذیرد(۲)

۲- تـو را بـا تمـام وجـودم بـرادر دوسـت دارم
بگو هر چـه دلـت مـی‌خواهـد برایـت مـی‌کـنم
بگـذار بـه گردنـت افتـاده همـی گریـه کـنم
در آغوشـم تـو را گرفتـه غـرق بوسـه کـنم

بندگردان

۳- آرزویـم تقویـت دسـتهای توسـت در عیسـی
تـو اولـین بـاش و مـن هـم دومـین تـو هرجـا
آه این فیض است که برای تـو هـر وقـت دعـا کـنم
در حضـور خـالقم برایـت شـفاعت کـنم

بندگردان

۴- ای هـم‌سـپاه ذکـر محبـت تـو را شـنیدم
پیوسـته در دعاهـایم تـو را روبـه‌رو دیـدم
ذکـر محبـت تـو در میـان مقدسـین
تسـلی روح را خـودم بـه چشـم خـود دیـده‌ام
بندگردان

۱۴۵

۱- ای مقدسین ای قوم خدا ای کـه بـه یکـدل بـا هـم سـاکنید
خوشی من فقـط شـما هسـتید، شـما بـرادران مـن هسـتید

بندگردان

کیست امید مـن، تـاج فخـر مـن، فقـط تـو هسـتی بـرادر مـن
جلال و خوشـی مـن تـو هسـتی، بـرادر مـن ای عزیـز مـن

۲- فدیهٔ جان تو گرانبهاسـت تـو هـم از بنیـاد راسـتی هسـتی
جزء سـنگهای زنـدهٔ مسـیح مـورد اکـرام و محبـت هسـتی

بندگردان

۳- شـما هیکـل خداونـد هسـتید، جـزء اعضـای بـدن مسـیح
همـــوطن مقدســین او از اهـــل خانـــهٔ خـــدا هســـتید
بندگردان

۱۴۶

(تو بی‌همتایی، تو بی‌همتایی) (۲)
تو خداوندی، پسر خدا
عیسای مسیح، تو بی‌همتایی
تو محبتی، تو آرامشی
دوستت می‌دارم تو بی‌همتایی
می‌پرستمت، می‌پرستمت
پسر خدا، تو بی‌همتایی

۱۴۷

۱- ای خداوند حمدت سراییم بهر کلیسایت

کهانت ملوکانه و امت و قوم خاصت

بندگردان

عیسی ای سرور ما عیسی ای ناجی ما

عیسی

ای قدرت سما ای پسر خدا

۲- کلیسا در سختی و جفا شاهد قوت توست

در تسلی روح‌القدس لبریز از رحمت توست

بندگردان

۳- دانیم که حضور تو با ماست در هر زمان و مکان

وعده دادی حفظ کنی ما را از حیله‌های شیطان

بندگردان

۴- ای بانی و سر کلیسا امید ما تو هستی

در خطرها و در اضطراب در بالا و پستی

بندگردان

۱۴۸

چشمانم بگشا، عیسی را ببینم، به پای او افتم، گویم دوستت دارم

گوشهایم بگشا، آوازش بشنوم، حمدت سرایم تو را ستایم

تسلیمت گردم شبان اعظم، صخرهٔ نجات منجی‌ام عیسی

۱۴۹

بندگردان

ای بـــرادران مـــن خوشـــی دل مـــن

خوشـــی دل مـــن و دعـــای مـــن

۱- چقدر دلپســند اسـت کـه بـا هـم سـاکن شـویم

نـــام عزیـــز او را، بـــا هـــم جـــلال دهـــیم(۲)

بندگردان

۲- محبـــت خداونـــد در مـــا چـــه‌هـــا کـــرده

همـــهٔ مـــؤمنین را یکـــدلی بخشـــیده(۲)

بندگردان

۳- خداونـــدم امـــر کـــرده پایـــت را بشـــویم

آن‌چـــه را کـــه او داده بـــا تـــو قســـمت کـــنم(۲)

بندگردان

۴- خداونـــدا فـــیض بـــده محبـــت نمـــایم

تـــا جـــانم را در ره، بـــرادرانم نهـــم(۲)

بندگردان

۱۵۰

۱- خداونـــــد عیســـــی عـــــدالت مـــا

روح تـــو جـــذب کـــرده مـــا را از کـــل دنیـــا

اتحـــاد مـــا بـــا تـــو چـــه زیبـــا

بـــا صـــلیب و قیـــام تـــو شـــعله‌ور در مـــا

بندگردان

ای شـــبان اعظـــم گلـــه خداونـــد عیســـی

دامـــاد پـــرجلال ســـماوی بهـــر کلیســـا

۲- پـــدر از ســـما حاضـــر در هرجـــا

فرزنـــدان تـــو گشـــته‌ایـــم بـــا خـــون عیســـی

اتحـــاد مـــا بـــا تـــو چـــه زیبـــا

بهـــر مـــا گمراهـــان کـــردی فرزنـــدت فـــدا

بندگردان

۳- ای روح خـــــدا عامـــــل احیـــــا

حضـــورت بخشـــد لطـــف و شـــادی بـــه کلیســـا

اتحـــاد مـــا بـــا تـــو چـــه زیبـــا

ســـاکن گشـــته‌ای ای قـــدوس در قلـــوب مـــا

بندگردان

۴- ای قـــوم خـــدا عـــروس عیســـی

جامـــهٔ عـــدالت بـــر تـــن، زینـــت تقـــوا

اتحـــاد مـــا بـــا تـــو چـــه زیبـــا

یگـــانگی روح باشـــد ســـرلوحهٔ مـــا

بندگردان

۱۵۱

۱- بهـــر تعمیـــد عضـــو کلیســـا	بـــزم جنـــت قـــرین شـــد مهیـــا

شکر الله که خواندستم عیسی

حُـــبش انـــدر دلـــم جاگرفتـــه	روح مـــن میـــل بـــالا گرفتـــه

۲- از صلیبش ندارم کنـون عـار	بــر خداونـــدیش دارم اقـــرار

نور را یافتم رَستم از نار

حُـــبش انـــدر دلـــم جاگرفتـــه	روح مـــن میـــل بـــالا گرفتـــه

۳- از مسیحم رسیده است فرمان	تا کنم جنگ با نفس و شـیطان

کامل از فیض او گشته ایمان

حُـــبش انـــدر دلـــم جاگرفتـــه	روح مـــن میـــل بـــالا گرفتـــه

۴- چون خدا شد مجسم عیان‌شد	رهنما بـر همـه گمراهـان شـد

خون او فدیهٔ عاصیان شد

حُـــبش انـــدر دلـــم جاگرفتـــه	روح مـــن میـــل بـــالا گرفتـــه

۵- تـا نفرسـایدم پـای از سـیر	تـا بمـانم مقـیم انـدرین دیـر

تا بپردازد این خانه از غیر

حُـــبش انـــدر دلـــم جاگرفتـــه	روح مـــن میـــل بـــالا گرفتـــه

۶- از صـلیبش ره مهـر آموخـت	رحمتش خرمن معصیت سوخت

از تجلی او جانم افروخت

آتـــش از طـــور ســـینا گرفتـــه	شـــور عشـــقش ســـراپا گرفتـــه

۱۵۲

۱- ای سرور و دمساز من		از تو عیان راز کهن
مردود درگاهت بدی		دور از تو باشد اهرمن
۲- تعمید ما از نام تو است		آسودگی ز آلام تو است
ما را عشاء راستین		از جسم تو و از جام تو است
۳- تو منجی و یار منی		هادی و غمخوار منی
خوفی ندارم چون که تو		خلاق و دادار منی
۴- کردی چو جسم خود عطا		دادی نجاتم از خطا
آنگه تو از راه کرم		سیرم نمودی از وفا
۵- اکنون به آهنگ سرود		حمد تو ای ربّ ودود
خوانیم و تسبیحت کنیم		در سجده آییم و درود

۱۵۳

۱-گسترده مسیح خوان بهر امم		در داده صلا گسترده نعم
بخشند بهم ارباب کرم		هرگونه عطا هرگونه نعم
لیکن نبود در ملک وجود		این‌گونه سخا وین سفرهٔ جود
۲- این نان سما وین آب حیات		بر اهل جهان بخشیده نجات
یابیم از آن فیض و برکات		آرد به ظهور از ما ثمرات
خون و جسدش بنموده عطا		نابود کند آن عصیان و خطا
۳- از فیض خدا آمرزش ناس		در خون مسیح بگرفته اساس
برتر بود این از فکر و قیاس		درمانده زبان از شکر و سپاس
کردن نتوان شکر وی ادا		جز آنکه رسد توفیق خدا

۱۵۴

۱- گفتا مسیح نور رحمت   این جسم و جان و سلامت
میسپارم در غرامت   یادآورید این محبت
۲- این عشاء و این خوان من   تسلیم جسم و جان من
تا باز آیم پیمان من   یادآورید این محبت
۳- از بخشش کالای او   وان خلعت والای او
ز انعام جان آرای او   یادآورید این محبت
۴- جسم او جانفزای ما   خون شربت شفای ما
ریخته در وفای ما   یادآورید این محبت
۵- ای بندهٔ آزاد او   غافل مباش از یاد او
ملک بقا بنیاد او   یادآورید این محبت
۶- قیامت در قیام اوست   هستی‌ها در نظام اوست
هر عطایی به نام اوست   یادآورید این محبت

۱۵۵

۱- گسترده‌ای خوان ای خدا   مهرت ز جامت ریزدا
جمعاً به سویت رو کنیم   ده زان حلاوت جمله را
۲- خوانی بود که مسیحا   از خون و جسمش سازدا
خوشا بدانکس که خورد   زان شرب خوش و اکل سما
۳- خوانت معزز باشدا   مهمان به شادی آیدا
جمله نجات آرند بکف   یعنی هر آن کاو آیدا
۴- بر أب و هم بر ابن و روح   خدای واحد یکتا
تعظیم و تمجیدش کنند   هم بر زمین هم بر سما

۱۵۶

۱- می‌رسد نوید ای دوست	جـــان و دل مهیـــا کـــن
پای خــوان تــو زانــو زنــم	فــیض حــق تماشــا کــن
۲- گر دلت شــده تاریــک	بـــا ادب بیـــا نزدیـــک
نــوش کــن از ایــن ســاغر	قلـــب را مصـــفا کـــن
۳- فدیهٔ مسیح است این	معنـــی محبـــت بـــین
رازهـــــای پنهـــــان را	نـــزد او تـــو افشــا کـــن
۴- از فلک ســروش آیــد	این نــدا بــه گــوش آیــد
در عشــــــاءربــــــانی	یــاد خــون عیســی کــن
۵- جان و تن براهــت داد	فدیـــه بـــر گناهـــت داد
زانکـــــه او پناهـــت داد	ترک مــا ســوی الله کــن
۶- داده او بــه مــا مــژده	هســـت منـــزل آمـــاده
دســت شُــوی از پســتی	میــل ســوی بــالا کـــن
۷- ای مســـیح ابـــن‌الله	آمــــدم بــــه درگـــــاه
قلـــب نـــو عطـــا فرمـــا	محـــو جـــرم ماهـــا کـــن

۱۵۷

۱- مســــــرورم نجـــاتم داده ؛ مســـــــرورم نجـــــاتم داده

مســــــرورم نجـــاتم داده ؛ جــــلال بــــر نـــام عیســــی

نـــجـــاتـــم داده

۲- مســــرورم حیـــاتم داده...

۳- مســـرورم شـــفایم داده...

۱۵۸

۱- ایـــن یادگـــار اوســـت	عشـــــــاءربـــــانی
بـــه جســـم و خـــون خـــود	نمـــــوده مهمـــــانی
از بهـــــر مـــــا نمـــــود	او خـــــود را قربـــــانی
۲- به‌به چه نیکو است این	غـــــذای روحـــــانی
مـــــا گمشــــدگان را	او کـــــرده شـــبانی
مصـــلوب شـــد او کـــه مـــا	شـــــویم آســـــمانی
۳- مسیح اینجـــا حاضـــر	کنـــــد نگهبـــــانی
مســـیح کنـــد منـــزل	در قلـــــب ایمـــــانی
مســـیح مـــا را خوانـــد	زیـــن عـــالم فـــانی
۴- بخشــــش او باشـــد	حیـــــات روحـــــانی
هرگـــــز نمـــــی‌ترســـم	از مـــــرگ جســـــمانی
او دســـت مـــن گیـــرد	خیـــزم بـــه آســـانی
۵- دیگـــر نترســـم مـــن	از هــــــلاک ثـــــانی
چـــون شـــافعم او شـــد	در عـــــرش ربـــــانی
قـــدوس قـــدوس گویـــان	کـــــنم ثنـــــا خـــــوانی

۱۵۹

جان من خداوند را متبارک بخوان	وجود من نامش را متبارک خواند
اوست سلطان تا ابد هللویـــا	خـــداونـــد تا ابد هللویـــا
اوست سلطان تا ابد هللویـــا	اوست سلطان و خداوند
جان من خداوند را متبارک بخوان	وجود من نامش را متبارک خواند

۱۶۰

۱- هستی مـن فـدای تـو	قـلب من است جـای تـو
مـی‌شـنوم نـدای تـو	راحـت مـن رضـای تـو
۲- جسم تو شد غذای من	خـون تـو شد برای من
شـربت بـی‌بهـای مـن	راحـت مـن رضـای تـو
۳- مـزد گـنه سـزای من	لـیک شـدی فـدای مـن
منجـی مـن خـدای مـن	راحـت مـن رضـای تـو
۴- درد مـن و دوای تـو	رنـج مـن و شـفای تـو
دِیـن مـن و ادای تـو	راحـت مـن رضـای تـو
۵- خاک درت بـهشت من	مـهر رخـت سرشت مـن
عشـق تـو سرنوشت مـن	راحـت مـن رضـای تـو

۱۶۱

۱- مرا این دست کز خوان تو برده‌است	هر آن جسمی که نعمت از تو خورده‌است
قـوی گـردان خداونـدا شـب و روز	به خدمت کردنت چـالاک و پیـروز
۲- زبان ما که حمد تو نموده اسـت	هم‌اکنون شرح احسانت سروده‌است
ببخشـا تـا کـه بیهـوده نگویـد	ره بـی‌مهـری و غفلـت نپویـد
۳- دو چشمانی که الطاف تو دیدنـد	دو گوش ما کـه فرمانـت شـنیدند
به درک خـدمت همنـوع کـن بـاز	بـه آوای محبـت کـن هـم‌آواز
۴- چراغ روح ما روشن کن ازخویش	که هر دم نور بخشد بـیش از پـیش
چـراغ روح کـز فـیض تـو گیـرد	بمانـد تـا ابـد، هرگـز نمیـرد

۱۶۲

۱- وسوسـۀ دیـو چـون گشـت مـرا رهنمـون

کـرد بـه صـد ذلـت از سـاحت قدسـم بـرون

خـواری و بیچـارگی گشـت بهـر دم فـزون

در اثـر یـک خطـا رنـج بشـد گونگـون

واسـطۀ امـر شـد منجـی اهـل جهـان

داد صـلیبش بـه مـا جـایگهی در امـان

۲- دشـمنی دیـو دون گشـت بـه مـا آشـکار

شـد پـی آن تـا زنـد حیلـه دیگـر بکـار

گفت به ما یـک‌بـه‌یـک صـلیب ننـگ اسـت و عـار

تـو را حمایـت کنـد امیـد هرگـز مـدار

تـا کـه بـرانیم دیـو، بهـر یـک از پیـروان

کـرد مسـیحا عطـا فـیض خـدا رایگـان

۳- هـر سـه أب و ابـن و روح بـود نگهبـان مـا

حفـظ کننـد از خطـا هـم خطـر جـان مـا

نعمـت خـوان مسـیح قـوت ایمـان مـا

اوسـت بهـر رنـج و درد عـلاج و درمـان مـا

ایـن همـه لطـف و سـخا ز حـق رسـد بـی‌گمـان

هـر کـه کنـد بنـدگی جـای دهـد در جَنـان

۱۶۳

۱- خاموش و آرام ای جهـان از شـور و شـر شـو برکنـار
آیــد مسـیح یکتـا خـدا خاضـع بمـان در انتظـار
برکــت از او جــاری شــود بایــد اطاعــت بنــده‌وار
۲- شاهنشــه از مــریم بــود گشــته مجســم بــر زمــین
در جسم و خون خویشـتن خـود را بـه کـل مـؤمنین
تقــدیم دارد هــر زمــان نبــود غــذایی بــه از ایــن
۳- در آســمان غوغــا بــه‌پــا زیــرا کــه نــور نورهــا
تابــد ســوی دنیــای مــا از عــالم بــی‌انتهــا
نیــروی دوزخ بشــکند مــا را ز تــاریکی رهــا
۴- صــرافین و کــروبین گســترده پیشــش بــال‌هــا
از هیبــت درک حضــور بگرفتــه روی خــویش را
پیوسته حمد او کنان هللویـا، هللویـا

۱۶۴

۱- مسیح ای من مخفــی خــدا	مشــو از فکــرم آنــی تــو جــدا
آن‌چه از تو ماند اندر این جهان	دل را تسلی است و جان را توان
۲- ای مرد کامل ای مرد خــدا	اســـم عزیـــزت بـــود دلربـــا
هــان تواضــع بــی‌مثـال تــو	رفتــار شــیرین بــی‌همــال تــو
۳- از آخور فقر تا به میخ و دار	تــاج خــاری و قبــری مســتعار
هریک از اینها دفتریست طویل	برای دردم مرهمی است جمیــل
۴- اندر حیاتت فرزنــد انســان	از بهر هر درد می‌یــابیم درمــان
پس از آلام صلیب و هــم قبــر	همــی نشــینی بــر ســریر قــدر

۱۶۵

۱- در شــب آخــر شــاه شــاهــان نــشــســته بــود بــیــن شــاگردان

بــا دســتــهــا نــان را پاره می‌کرد (بــهرشــاگردان حاضر می‌کرد) (۲)

آنــگــه شــکر کــرد و بــرکت داد گــفــت بــگیرید این تن من است

بــخــوریــد ایــن را بــه یــاد مــن (تــا بــمــانــد یــادگار مــن) (۲)

۲- بــعد از شام، برداشت پیاله را پــیــالــهٔ عــهــدجــدیــد را

گــفــت ایــن پــیــاله در خون من (در آیــنــده یــادگــار مــن) (۲)

هــر وقــت این نان را شما خورید ایــن پــیــالــه را شــمــا نــوشــید

ظــاهــر خــواهــید کرد موت مرا (تــا من بــاز آیــم نــزد شــما) (۲)

۳- پــس هــرکس نــان و پیاله را خــورد نــالایــق نــزد خــدا

آنگه آن شخــص می‌گردد مــجرم (در بــدن و در خــون عــیسی) (۲)

زیــرا هــرکــس ایــن عــمل کنــد خــورد نــوشــد فــتــوای خــود را

دیــگــر خــواهــد بــود او گنهکار (در آن حــضــور پــاک خــدا) (۲)

۱۶۶

منجی شایسته‌ای تو ای شاه شاهان شایسته‌ای

منجی شایسته‌ای خداوند قدیر شاه جلال

خدای مقدس تو ای شاه شاهان تویی قدوس

خدای مقدس خداوند قدیر شاه جلال

عیسی خداوندم تو ای شاه شاهان خداوندم

عیسی خداوندم خدای خدایان شاه جلال

۱۶۷

۱- خون عیسی قطره قطره از صلیب		می‌چکد بر روی عصیانهای مــن
رنگ قرمز مــی‌زدایــد رنــگ خشــم		رنــج بــی‌درمانی و دردهای مــن

بندگردان
(هللویا هللویا شاد شادم شاد شــادم		ربّ مــرا کــرده ز غــم آزادم)۲

۲- خسته‌خسته می‌کشد بردوش‌خود		چوب سنگــین ز غم دنیای مــن
تــاج خــاری بــر ســر افســرده‌اش		تا که دانم مهر آن عیســای مــن

بندگردان
۳- شادم آخر کز پــس رنــج صــلیب		آن یگانه منجــی و مــأوای مــن
روز ســوم قبــر خــود خــالی نمــود		باشد این یک اصل شادیهای من

بندگردان

۱۶۸

۱- ده بهــــرم ای خداونــــد ایــــن نــــان
چنــــان کـــه دادی بهــــر شــــاگردان
مســــیحا جــــانم در طلــــب توســــت
منبـــع حیــــات روحـــم تشـــنه اســـت
۲- تـــو بهــــرم حقیقـــت را کـــن عیـــان
چنـــان کـــه کـــردی بهـــر شـــاگردان
آنگـــه شـــود پـــاره هـــر قیـــد و بنـــد
آرامــــی خـــواهم یافـــت ای خداونـــد
۳- تـــو مـــرا ده تعلـــیم چـــون شـــاگردان
تـــا در زنـــدگی‌ام کـــردی رخشــــان
چـــون جنـــگ عمـــرم رســـد بـــه پایـــان
بیـــنم تـــو را زنـــده محبـــوب جـــان

۱۶۹

۱- سرچشمهٔ محـبــت، تثـلیث پاک یکتا
در ما همه ز رحــمت، عشقــت مزید فرما
اصل‌محبت‌از‌توست، هرگونه نعمت از توست
هرجاکه‌صحبت از توست، باشدبهشت‌آنجا
۲- ادراک بــی‌نهـایــت، از لــذت مــحــبت
کردی به ما عنایت، شکرت ز دل مسیحا
دانیم انــدر ایــن راه،بـاشد به‌هر طرف چاه
مــا را نــما تــو آگــاه، از جــمــلــهٔ بدی‌ها
۳- اینک ز رحمــت تــو، انــدر محــبت تو
یک‌تن شدند این دو، همچون تو با کلیسا
در طی زنــدگــانــی، در پــیــری و جــوانی
آن‌گونــه کــه تو دانی، بر عشقشان بیفزا
۴- در روزگار سختی، در درد و تیره بختی
در فقر و تنگدستی، نزدیک کن تو دل‌ها
در عــیــن کــامــرانــی، ایــام شــادمــانــی
از لــطف و مــهــربانــی، بپذیر شکر ما را
۵- این‌دو کنون خداوند، در تو شدند پیوند
بخشا که در تو ماننــد، حــیات با تو زیبا
بستند با تو پــیــمان، پیمان به قیمت جان
جز موت نگــسلد آن، تــوفــیق ده خدایا

۱۷۰

۱- در کلیسا نشاط و سرور است!
عقل بندان و دل پر ز نور است!
قدســیان مــی‌ســرایند بــا هــم
زهره با مشــتری گشــته تــواَم
چشم مخمور نرگس بــه ســنبل
عنــدلیب آمــده همــدم گــل
۲- یار گردیده شمشاد و نسرین
ارغوان خوانده برلاله تحســین
متحــد صــف کشــیده محبــان
بهر تســبیح و تمجیــد یــزدان
بهر تقدیس این عیش بر خــاک
می‌رســد منجــی مــا ز افــلاک
۳- هست چون ازدواجی خدائــی
نیست در بــین آن دو جــدائی
یعنی آن این و ایــن آن او شــد
آن یکی جسم و این جان او شد
از خــدا خــواهم ایــن کــامرانی
باشــد انــدر جهــان جــاودانی!

۱۷۱

۱-یک‌روز این روح خواهدگریخت　　مفتول عمر خواهــد گســیخت
ای خـــوش آن روز کـــنم قیـــام　　در قصــر شــاه گیــرم مکــان

بندگردان

خـــــواهم دیـــــد او را روبـــــه‌رو　　گـــویم رهانـــدم فـــیض او(۲)

۲- بنـــای عمـــر گـــردد خـــراب　　روم چـــو دیگـــران بـــه خـــواب
دارد منـــــزل خـــــدای مـــــن　　در قصـــر خـــود بـــرای مـــن

بندگردان

۳- خورشـــید عمـــر گـــردد نهـــان　　بیـــرون روم از ایـــن جهـــان
اســـتاد از مـــن راضـــی شـــود　　در نـــزد خـــود مـــأوی دهـــد

بندگردان

۴- دارم نظـــــــر بـــــــه روی او　　خـــواهم روم بـــه ســـوی او
چـــون بگـــذرد ایـــام مـــن　　رســـد بـــدو پیغـــام مـــن

بندگردان

۱۷۲

۱- آسمان گوید جلال و شکوه عیسی　　کیست همـــچو او نـــوبـــر قیـــام کردِگان

بندگردان

(تـــا ابـــد تو هستی، برۀ تخت‌نشین　　نـــزدت زانـــو زنـــم و تـــو را پرســـتم)۲

۲- اعـــلام کنـــم زیـــبایی خداونـــدم　　او فدیـــه گشـــت بهـــر نجـــات انســـانها

بندگردان

۱۷۳

۱- شادباش ای روح خدا همراه توست — کن تحمل صلیب رنج و درد

بسپار به او هردرد و غم در توست — زیرا که او با کس جفا نکرد

شادباش ای روح چون دوست تو آخر — می‌کند خوش پایان این نبرد

۲- شادباش ای روح خدا هادی توست — دستت گیرد همچون که کرد درپیش

مگذار امید و اعتبار تو — ترکت کند نه در کم نه در بیش

شادباش ای روح چون باد و موج هنوز — یاد آورند فرمان شاه خویش

۳- شادباش ای روح آن‌روز نزدیک‌شود — ما با مسیح باشیم تا جاودان

آنگه که ترس و غم از ما رود — از محبت مملو شود روان

شادباش ای روح چون درد و غم‌گذشت — ترا بینم پیروز و شادمان

۱۷۴

۱- من اینجا غریبم — عرشم وطن

مسیح است منجی‌ام — عرشم وطن

زمین در حقیقت — بود رنج و محنت

در آنجا هست عزت — عرشم وطن

۲- باشم در این غربت — عرشم وطن

هستم در تجربت — عرشم وطن

ولی رنج مشکل — رود جمله از دل

رسم زود به منزل — عرشم وطن

۳- گله پس ندارم — عرشم وطن

که دنیا ندارم — عرشم وطن

مسیحم عهد دارد — به راستش گمارد

به تختم گذارد — عرشم وطن

۱۷۵

۱- شــهر خــدا مــأوای مــن	چــه عزیــز اســت نامــت
پایــان کــی بــود رنجــم را؟	در تـــو شـــوم راحـــت
۲- ســاکنانت آســوده‌انــد	از بنـــد غـــم راحـــت
منزلگـــــه ســـــماویم	مایـــل شـــوم ســـویت
۳- چرا باشــم دچــار غــم؟	یــا از مـــرگ در زحمـــت
جنـــت در مـــدنظر اســـت	جاویـــدان مملکـــــت
۴- شــهر خــدا مــأوای مــن	جـــانم هســـت مشـــتاقت
پس تمــام شــود رنــج مــن	وقـــــت ملاقاتـــــت

۱۷۶

۱- باشــد خــدا ســلطان	مدحش کنیــد بــه جــان
حمـــد و ثنـــا گوییـــد	او را تـــا جاویـــدان
به‌فراز قلبت به‌فراز صوتت	شادان شو گویمت شادان
۲- عیسی منجی شاه است	آور بـــــه او ایمـــــان
شســت مــا را لکــه‌هــا	شـــد ســوی آســمان
به‌فراز قلبت به‌فراز صوتت	شادان شو گویمت شادان
۳- شــادان شــو بــا امیــد	آیــد عیســی حکمــران
دوســـــتانش را بـــــرد	بـــه جاویـــد وطنشـــان
اِصغا کنیم شــادان شــویم	صوت ملک صور رحمان

۱۷۷

۱- هســـت عـــالم بـــالا
خـــوش‌تـــر از ایـــن
کـــرم کنـــد خـــدا
بـــر مـــؤمنین
شـــیرین اســـت حمدشـــان
بـــه منجـــی و شاهشـــان
مـــی‌خواننـــد جـــاودان
آن مـــؤمنین
۲- رخ درخشانشـــان
هســـت نـــورانی
هســـت محبتشـــان
آســـمانی
چـــو مـــا رویـــم آنجـــا
مـــی‌یـــابیم افســـری را
خیـــزد از روی مـــا
شـــادمانی
۳- خوبســـت بـــر آن دنیـــا
رو آوریـــم
بـــه عـــالم بـــالا
شـــک نیـــاریم
از گنـــاه آزادی
طلـــب کنـــیم از هـــادی
بـــه میـــل و دل‌شـــادی
ایمـــان آریـــم

۱۷۸

۱- تو ای روح ار گذر کردی به افلاک
رها کردی به یـاران خطـه خـاک
بـه پـرواز آمـدی از قیـد رسـتی
در زندان تـن بـر خـود شکسـتی
۲- اگرفرسوده‌شداین‌تن‌چه‌باک‌است
که باید داد قرضی‌کآن ز خاک است
نه مـا را زیـن جـدایی بـاک باشـد
که دل ز اندوه خـاکی پـاک باشـد
۳- همان پیوند پیشین استوار است
همان پیمان دیرین برقـرار اسـت
تو دادی همچـو عیسـی پادشـاهی
به پـای تخـت شـاهی جایگـاهی
۴- مسیحا جان ما را فدیه داده است
به همراهان‌خوداین‌هدیه‌داده‌اسـت
حـریم قـدس ایـزد پایگـاه اسـت
عبیر و مشک اندر جایگـاه اسـت

۱۷۹

۱- پیروان مسیح خداوند | از یکی شهر و یک شاه دارند
اختلافات دنیا در آن نیست | فخری از یک نژاد و زبان نیست
از فقیر و غنی، بنده، سرور | جمله با هم یکی چون برادر
هرکه از هر دری گشت نومید | رفت آنجا اگر، شاد گردید

۲- گرچه آغاز آن در جهان است | هم به اطراف آن دشمنان است
لیک تا جاودان پایدار است | رو به مقصود و دائم به کار است
کار باید صمیمانه از دل | تا شود شهر موعود کامل
یعنی آنجا که دیگر الم نیست | ناله و ماتم و موت و غم نیست

۳- ایزد مهربان اشک چشمان | پاک گرداند از روی ایشان
باشد آنجا جلال خداوند | او پدر دیگران همچو فرزند
نیست آنجا شب تار و ظلمت | هست نور درخشان رحمت
هرچه باشد در آنجای پاک است | گردن سرافرازان به خاک است

۴- شخص ناپاک و کاذب بدآنجای | ره ندارد که بنهد یکی پای
اجتماع شکسته‌دلان است | هرکس آنجا بود شادمان است
در به‌روی حقیقت‌پرستان | شاهدان امین باوفایان
باز و آزاد باشد، بیایید | فرصت است این، غنیمت شمارید

۱۸۰

۱- بـــین شـــکوه و جـــلال ســـما　　محـــض ایمـــان بینـــیم آن ســـرا
وعـــده فرمـــوده او ایـــن چنـــین　　تـــا دهـــد مـــا را خلـــد بـــرین

بندگردان

چــــه زیباســــت آســــمان　　فـــارغ از اشـــک و درد و فغـــان
چــــه زیباســــت آســــمان　　چـــون‌کـــه بـــره بـــود نـــور آن

۲- حمـــد و تجلیـــل و شـــکرش کنـــیم　　بـــا دعاهـــا حضـــورش رویـــم
چـــون خـــدای پـــدر بهـــر مـــا　　بـــی‌دریـــغ کـــرد پســـر را فـــدا

بندگردان

۳- وه چـــه فـــیض عظیمـــی نمـــود　　هـــر گنـــاه دلـــم را زدود
بنگـــر ایـــن رحمـــت بـــی‌کـــران　　خوانـــده از هـــر نـــژاد و زبـــان

بندگردان

۴- چـــون‌کـــه ســـاکن شـــویم در ســـما　　تـــاج عـــزت بـــود ارث مـــا
وان مســـیح منجـــی و شـــاه نیـــک　　باشـــد انـــدر ســـرودها شـــریک

بندگردان

۱۸۱

(چشمان قلبم را بگشا، چشمان قلبم بگشا تا تو را بینم، تا تو را بینم) (۲)

در جلال آسمان، نور رویت درخشان، مهر و قوت از توست،

تو هستی، قدوس قدوس قدوس

قدوس قدوس قدوس

قدوس قدوس قدوس، چشمانم بگشا

۱۸۲

۱-روزی آید که دردوغم نباشددگر آسمان صاف وبی ابرچشمی گریان نی دگر
شادمانم در سما در آن ساحل طلا روز خـــدا بـــه دل دهـــد جـــلا

بندگردان

روزمبارکیست عیسای خود ببینم ای خداکن نصیبم من در ره آن راهم
نجات داد جان مرا در مقام کبریـا روز خـــدا بـــه دل دهـــد جـــلا

۲ -نی اندوه ونی غم نی بیماری نی الم تـا ابـد مکـانم پایـان جـدایی ام
نزدشاهم عیسی که بهرم برده جفا روز خـــدا بـــه دل دهـــد جـــلا

بندگردان

۱۸۳

۱- عیسی امیـد پـر جلالـم به آسـمان باشـد او رهبـرم
وارث نجـات ملـک خـدا مولـود روحـم شسـته مـرا

بندگردان

تـا دم آخـر شـاهد هسـتم محبـــــت او را ســــرایم
تـا دم آخـر شـاهد هسـتم محبـــــت او را ســــرایم

۲- تسلیم اویم خوانم سرود در انتظـارم تـا او آیـد زود
فرشـــتگانش نـزول کننـد پیـام مهـر و فـیض آورنـد

بندگردان

۳- آرامش دارم چون مطیعم در منجی خود شاد و مسرورم
در انتظـــار بازگشـــت او غـــرق محبـت در فـــیض او

بندگردان

۱۸۴

۱- فکـــر و ذکـــرم امـــروز باشـــد حـــول ســـما

ســــــــرزمین زیبــــــای بـــــــالا

چـــون کنـــار مســـیح بایســـتم در آنجـــا

تـــاج جـــلال را بخشـــد خـــدا

بندگردان

تـــاج نـــاپژمردهٔ جـــلال را بخشـــد

وقتـــی عمـــرم بـــه پایـــان رســـد

راحـــت و شـــادمان در جمـــع مـــؤمنین

ســـرایم دور ز رنـــج زمـــین

۲- بـــا دعاهـــا کـــنم جـــد و جهـــد در دنیـــا

مطیـــــع حکـــــم منجـــــی مـــــا

تـــا وقتـــی بـــه حضـــورش روم آن بـــالا

تـــاج جـــلال را بخشـــد خـــدا

بندگردان

۳- چـــه وجـــد و ســـروری چـــون رُخـــش را بیـــنم

خـــود را تقـــدیم منجـــی کـــنم

او بخشـــد پـــاداش و اجـــر بـــی‌انتهـــا

تـــاج جـــلال را بخشـــد خـــدا

بندگردان

۱۸۵

۱- ای مسیح تو منجی عــالمی — تو هستی شبان نیکــوی مــا
ما گوسفندان سرگردان بــودیم — که تو آمدی از بــرای مــا(۲)

بندگردان

دســت بزنیــد، شــادی کنیــد — زیرا که مسیح منجی ماســت
منتظر هســتیم، منتظر هستیم — چون او حیــات تــازۀ ماســت

۲- لبیکت گوید عــالم هســتی — که تو برگــردی در میــان مــا
تا که تو باشی نوری در جهــان — تا ما هم باشیم در نور تــو(۲)

بندگردان

۳- مسیح آید ظلمت را بشکند — تا ظلمتــی نباشــد در عــالم
مسیح آیــد ظلــمت را بــشکند — تا بخشد روشنایی در عالم(۲)

بندگردان

۱۸۶

۱- مــدد کــن خــدایا روم راه تــو — کــنم زنــدگانی بــه دلخــواه تــو
دلیــرم بگــردان بــه وقــت خطــر — که با مهر تــو، عمــر آرم بــه سـر
۲- اگر آزمــایش بیایــد بــه پــیش — عطا کن به من عقل‌و نیروی‌خویش
بــه تنهــایی ار افــتم و بــی‌کســی — تو را چون که دارم نخواهم کســی
۳- زمــانی کــه آرامــم آزاد و شــاد — ببخشا که هر دم کنم از تــو یــاد
که شادی‌جز این نیست از بهــرکس — بفهمد که تو دوست داری و بــس
۴- زمانی که‌سخت‌است‌تکلیف و کار — مــرا عاقــل و شــاد و خــرم بــدار
ببخشــا کــه ســختی و رنــج و الــم — برای کسان خــوش تحمــل کــنم
۵-کنم آنچه دانم که نیکوســت آن — که خوش کودکت باشم اندر جهان
ســپس مــنزل آیــم چو فــرزند تو — شــوم جــاودان یــار دلــبنــد تــو

۱۸۷

۱- با خـود ببـر اسـم عیسـی / ای فـرزنـد حـزن و غـم
زیـرا تـو را خواهـد شـد آن / تسـلی انـدر مـاتم

بندگردان

نـام او چـه شـیرین / شـادان زان دلهـای مـا
نـام او چـه شـیرین / شـادان زان دلهـای مـا

۲- با خـود ببـر اسـم عیسـی / چـون سـپر بـه هـر خطـر
مـی‌شـود کمـک تـو چـون / امتحانـت آیـد بـر

بندگردان

۳- بسـرا آن اسـم اعظـم را / مـرهم بـود هـر غـم را
پـس بـا خـودت بـر نـام وی / دافـع بـود هـر هـمّ را

بندگردان

۴- به اسم عیسی شـو سـاجد / در حضـورش شـو راکـع
چـون سـفر همـی شـود طـی / سپاس‌خـوان شـو بـه شـافع

بندگردان

۱۸۸

داماد می‌آید

اینست امید مـا امیـد عظـیم / کـه مسـیح مـی‌آیـد
ای ایمانـداران آمـاده بشـوید / آمـادهٔ دیـدنش
بیـدار باشـید دعـا کنیـد / در مسـیح بمانیـد
چـون کـه دامـاد ماننـد دزد / سـرزده مـی‌آیـد

۱۸۹

۱- ای مظهـــر لطـــف خـــدا عیســـی مســـیح پـــور خـــدا

روح خــــدا عــــین خــــدا مـــن آمـــدم قبـــول فرمـــا

۲- ای دوست از جـان بهتـرم مـــن بـــی‌پنـــاه و مضـــطرم

از مرحمـــت بـــاش یـــاورم مـــن آمـــدم قبـــول فرمـــا

۳- فرمـودی سـوی مـن بیـا تـــا آرامـــی بخشـــم تـــو را

بـــه درگاهـــت بـــا التجـــا مـــن آمـــدم قبـــول فرمـــا

۴- عیسی تویی تکیـه گـاهم تـــو را جـــویم تـــو را خـــواهم

نخواهـــد لغزیـــد پاهـــایم مـــن آمـــدم قبـــول فرمـــا

۵- اول تـــویی آخـــر تـــویی بـــاطن تـــویی ظـــاهر تـــویی

طیـــب تـــویی طـــاهر تـــویی مـــن آمـــدم قبـــول فرمـــا

۱۹۰

۱- ای آنکـه بـر مسـیحید مؤمنـان محکـــم اساســـی دارد ایمانتـــان

امکـــان نـــدارد وعـــده‌ای نمـــودن برتـــر از آنچـــه نمـــوده ربّتـــان

۲- مترس من با توام مشو پریشـان خدای تو هســتم و ناصـرت هــان

حافظـت مـی‌شـوم کـنم تقویـت بلندت خواهم کرد با دست احسان

۳- اگر آتشین است تـو را امتحـان توفیــق کــاملم شــود پاســبان

شعله‌اش کند پاک قلـب ناپاکـت را آنگه تو شوی چون طـلای تابـان

۴- هرکس که بر عیسی امید می‌دارد نخواهمش سپرد من به دشـمنان

هرگز نخـواهمش کـردن فرامـوش گرچـه جهـنم آیـد بـه هیجـان

۱۹۱

۱- ای کـه تـو از بـهـر دعـا آمـده‌ای | در چنین جای مقدس این را یقین دان
مـنـجی مـا می‌نـگـرد، مـی‌شـنـود | عـرض مـا را گـر بـود از روی ایمـان
چـون‌کـه خود فرموده ما را ای محبان | بـا شما بستـم ز رحمت عهد و پیمان

گــر در عـهـد و وفـا بـمـانید | حـــکـــم مـــرا بـدانـــیـد
نـــام مـــرا بـــخـــوانـــیـــد | بـــا قـــلـــب و وجـــدان
می‌کنم هر مشکلی را حل و آسان | مـــی‌رســانم هر دعا را نزد یزدان

۲- طـرز دعا را ابن خدا یاد به ما داده | تـا افـتـد قبـول حـیّ سـبـحـان
هر که خدا را با دل و جان، قلب و زبان | خواند زود یابد جواب از فضل رحمان
پـس بـیا تا متـحد گـردیـم و هم‌راز | حـاجت خـود را بریم نزد سبب ساز

گـــویـــیـــم ای پـدر روحـانـی | حـــاجـــت مـــا را دانـــی
بـــاطـــن مـــا را خـــوانـــی | ای شـــاه شـــاهـــان
قـادرا مـا را رهان از نفس شیطان | کن عطا ما را از احسان روح ایمان

۱۹۲

خــدا نیکوســت بـا شـادی سـراییم | خــدا نیکوســت حمــدش گــوییم
خـــدا نیکوســـت شـــکی نـــداریم | خـــدا نیکوســـت یقـــین داریـــم
چـــون بـــه یـــاد آرم محبـــتش | قلبم حمد گویـد از شـادی می‌رقصم
چـون در قـلبش جـا هـست بـرایم | ســــویش روم بـــا اشـــتیاق

۱۹۳

۱- دو روزهٔ عمــرم، شــده چــون نقــش بــر آبــی

هــر جلــوه و جــاه‌اش ز بصــر شــد چــو ســرابی

در هرچــه ببینــیم فنــا هســت و خرابــی

ای آن‌کــه بقــا بــا تــو بــود پهلــوی مــا بــاش(۲)

۲- در شــدت آلام حضــور تــو بخــواهم

از وسوســهٔ نفــس بــه نــزد تــو پنــاهم

جــز تــو کــه بــود راســت نماینــدهٔ راهــم؟

در خــوب و بــد ای ربّ کَــرم پهلــوی مــا بــاش(۲)

۳- کِی باک ز دشــمن بــودم گــر تــو شــوی دوســت

کِی تــرس حــوادث بــودم گــر بــه تــوام روســت؟

در نــزد تــو گــر عمــر بــه ســر رفــت چــه نیکوســت

ای دوســت مشو دور و بیــا پــهلوی مــا بــاش(۲)

۱۹۴

ای تمــامی زمــین خداونــد را بســرایید

کارهــای عظــیم و جلالــش را بــه مــردم بــازگو کنیــد

چــون او عظــیم اســت قــوت و جلالــش

شــادی کنیــد خــداوند سلطنــت مــی‌کند

۱۹۵

۱- ای که اکنون در دعـــایی　　دان که این‌دم با خدایی
گــر بــه درگــاهش برآیـــی　　جهل و غفلت را زدایی
او ببخشد هــر عطایـــی

۲- بارالاهـــا بـــی‌نیـــازی　　تو پناه و چـاره ســازی
عـــادل و بنـــده نـــوازی　　هــم مبــرا از مجــازی
گمــرهــان را راهنمایی

۳- تــو مســیحا مهربــانی　　جملــهٔ مــا را شــبانی
بـــر دل مـــا حکــم رانـــی　　مقصد مــا را تــو دانــی
گر چه خود اندر سمایی

۴- گوش خود بر این دعا کن　　درد روح مـــا دوا کـــن
دین مـا را خـود عطـا کــن　　حاجـت مـا را روا کــن
قـــادر قــدرت نــمــایی

۱۹۶

۱- اگر روز من اگر شب من صرف خدمت خداوند شــود
غــلام　(کنیز)　بــی‌مــنفعــت　مــنم(۲)

۲- اگر جان من اگر مال من صرف خدمت خداوند شــود
غــلام　(کنیز)　بــی‌منفعــت　مــنم(۲)

۳- اگر قوم من اگرخویش من مرا رد کنند مرا ترک کنند
غــلام　(کنیز)　بــی‌منفعــت　مــنم(۲)

۱۹۷

۱-هان چه دوست است ما را عیسی — که بـــرده رنـــج‌هـــای مـــا
بایـــد کـــه طلـــب نمـــاییم — هرچیـــز از حـــق در دعـــا
چـــه رنـــج و غـــم‌هـــای زیـــاد — هجـــوم آورده بـــر مـــا
از آن‌رو کـــه نمـــی‌خـــواهیم — هرچیـــز از حـــق در دعـــا
۲- اگـــر تجربیـــات داریـــم — اگـــر زحمـــت در هرجـــا
مـــا را چـــه دلتنگـــی بـــریم — جـــملـــه نـــزدش در دعـــا
آیـــا کســـی باشـــد چـــو او — تـــا بـــردارد غـــم مـــا
عیســـی بدانـــد ضـــعف مـــا — آریـــم نـــزدش در دعـــا
۳- خســـته ضـــعیفیم جملگـــی — در زیـــر بـــار فکرهـــا
عیســـی پنـــاه مـــا بـــود — آریـــم نـــزدش در دعـــا
جـــواب ارچـــه تـــأخیر شـــود — اصـــرار مـــی‌کـــن در دعـــا
در ظـــل رأفـــت او مـــا — یـــابیم همـــی آرام را

۱۹۸

پـــدر جـــان محبـــت تـــو — آنقـــدر عظـــیم اســـت نـــدانم
بـــدون تـــو حیـــات چـــه بـــود — ای خداونـــــدم
خوانـــدی مـــرا فرزنـــد خـــود — دهـــی هـــر روز محبتـــت
نکنـــی تـــرک خداونـــدم — چـــون تـــو پـــدر مـــن هســـتی
(حمد بر نام قدوست باد تو پادشاه هستی — تنهـــا تـــویی ربّ الاربـــاب)(۲)

۱۹۹

۱- وقت دعـا، وقـت دعـا — کـه سـازد از دنیـا جـدا
دعـوت کنـادم بـر پـدر — تـا حـاجتم سـازد روا
گـر غـرق درد و محنـتم — راحـت بـود آن دم مـرا
از امتحـان گـردم رهـا — در وقتـت ای وقـت دعـا
۲- وقت دعـا، وقـت دعـا — عرضـم رسـد سـوی سـما
بـر درگـه ربّ ودود — توبـه پـذیر و رهنمـا
از او نمـایم مـن طلـب — تا فـیض خـود سـازد عطـا
راحـت شـوم از دردهـا — در وقتـت ای وقـت دعـا
۳- وقت دعا، وقـت دعـا — باشـی تسـلی ده مـرا
تـا وقـت آخـر در رسـد — یـا منجـی آیـد از سـما
این جسـم خـاکی افکـنم — فـانی شـود غـرق بقـا
انـدر حضـور قـدس او — کامـل شـود وقـت دعـا

۲۰۰

سربازان عیسـی بـه جنگـیم — نیروهای شیطان را در هم کوبیم
پیش رویم هر روزه در ایمـان — برعلیـه قلعـه‌هـای دشـمنان
مشـعل انجیـل را برافـرازیم — در دنیای تاریک نور بیافشـانیم
ای بـرادر بـه پـیش — تـو ای خـواهر بـه پـیش
مشـعل انجیـل را برافـرازیم — در دنیای تاریک نور بیافشـانیم

۲۰۱

۱- به نزد پاک یزدان شو تو خاموش نمــا دنیــا و هســتی را فرامــوش
کــه تــا جــان تــو را آرام بخشــد دل غم دیــده‌ات را کــام بخشــد
۲- چــو طوفــان بــلای زنــدگانی تو را ســازد از ایــن دنیــا فغــانی
در آن‌دم در دعا می‌خوان خداونــد ز جان و دل بــدو بنمــای پیونــد
۳- دعا بخشد توان بر قلب ریشــت نمایــد شــادمان قلــب پریشــت
شود انــدوه و غــم یکســر فــراری اگر یکــدم بــه یــزدان روی آری
۴- ز مهر او چو دل سرشــار گــردد همی آسان بــه دنیــا کــار گــردد
اگر هســتی بــه قیــد غــم گرفتــار دعا کن تا شــود شــادی پدیــدار
۵- سوی عیسی دعا کن تا که یابی از او شــــادی و اصــــل کامیــــابی
تــو ای عیســی حیــات جــاودانی بــه‌جــز در تــو نباشــد زنــدگانی
۶- تو را حمد و سپاس بی‌عدد بــاد که جان ما ز محنــت کــردی آزاد
بــه مــا آمــوختی طــرز دعــا را که بستاییم بــه نــام تــو خــدا را

۲۰۲

۱- (عیسی منجی من، شبان نیکوی من حافظ جان من،تویی غمخوار من)(۲)
(تویی یاور من، تو مددکار من، تویی آن صخرهٔ استوار من)(۲)
۲- (تو فروغ جهان، آب حیات و زمان تــو اَزَلــی هستی، اَبدی، جاودان)(۲)
(تویی یاور من، تو مددکار من، تویی آن صخرهٔ استوارمن)(۲)

۲۰۳

۱- ای خداونـد و معبـود مـن   قبلـۀ روح و مسـجود مـن
جز تـو نبـود کسـی کارسـاز   جملـه پیغـام تـو دلنـواز
قوت از تست نصرت از تو

۲- تا به یـاد تـو در سـاختم   خانـه از غیـر پـرداختم
دل همه ملک خاص تـو شـد   جان به‌رهن سپاس تـو شـد
قوت از تست نصرت از تو

۳- فیض روحم ببخشا مـدام   یاریم کن به‌هر صبح و شـام
دسـتم از هـر گنـه دور دار   قـانعم سـاز و مسـرور
قوت از تست نصرت از تو

۴- تا گذاریم ایـن مـا و مـن   چون یکی روح در چند تـن
بـر بـد و نیـک یـاور شـویم   مهربان چـون بـرادر شـویم
قوت از تست نصرت از تو

۲۰۴

۱- نخواهم یاری از کس چون‌که با تو   مرا کافی است کردن زندگانی
نترسـم هـیچ‌چیـز و هـیچ‌کـس را   چرا که تو کنی بهـرم شـبانی
به دست تو همی محفوظ‌تـر زآن‌کـه   کند لشگر بـه دورم پاسـبانی
۲- نترسـد از خطـر فرزنـد ایـزد   در این دنیا به پیری و جـوانی
بـه تـو مـا سرنوسـت خویشـتن را   سپـاریم ای حـیات جـاودانی
نباشـد راحـت مـا اتفـاقی   تو ای شاه‌شـاهان آرام جـانی

۲۰۵

۱- ای خـــــالق ارض و ســـــما	وی درگهـــــت دارالشـــــفا
بـــردی بســـی رنـــج از وفـــا	منجـــی مـــا عیســـی
۲- گـــر بـــا تـــوأم عصـــیان کجـــا؟	در نـــزد تـــو حرمـــان کجـــا؟
بـــا رحمتـــت نیـــران کجـــا؟	منجـــی مـــا عیســـی
۳- در گوشـــۀ ایـــوان تـــو	سرشـــار از پیمـــان تـــو
جملـــه طفیـــلِ خـــوان تـــو	منجـــی مـــا عیســـی
۴- دادی شـــفا هـــر کـــور را	بیچـــاره و رنجـــور را
خوانـــدی بـــه خـــود مهجـــور را	منجـــی مـــا عیســـی
۵- زنـــده ز تـــو شـــد جـــان مـــن	موجـــود شـــد ارکـــان مـــن
در نـــزد تـــو درمـــان مـــن	منجـــی مـــا عیســـی
۶- نـــور جهـــان از روی تـــو	خـــرم بهشـــت از بـــوی تـــو
آب بقـــا در کـــوی تـــو	منجـــی مـــا عیســـی

۲۰۶

به قصرهای او داخل شو، خداوند را سجده کن

به قصرهای او داخل شو، جلال و شکوهش بین

به حـــضـــور قدوسش بـــیا، او را ستایش کـــن

به قصرهای او داخل شو، متبدل خواهی شد

۲۰۷

۱- خداوندا دل ما شاد از تو گلستان بقا آباد از تو
فروغ این جهان از شمع رویت حیات جاودان باشد به کویت
گر از لذات دنیا روی تابیم به درگاه پر از مهرت شتابیم
۲- روان تشنگان در جستجویت که نوشند آب زنده از سبویت
تو تنها پایدار و جاودانی تو ما را اندرین دنیا شبانی
ببخشی گمرهان را رستگاری دهی مر پیروان را کامکاری
۳- چو از آب حیات بی‌زوالت هم از سرچشمهٔ آب زلالت
روان تشنهٔ ما کام یابد ز آلام جهان آرام یابد
تو را جوید روان بی‌قرارم بجز تو در جهان یاری ندارم
۴- ز دیدارت درونم شاد گردد ز قید رنج و غم آزاد گردد
خوشا آندم که باشم از دل و جان تو را خواهان به دنیای پریشان
مسیـح ای جـاودانی داور ما ز رحمت باش دائم در بر ما
۵- ز نورت ساز روشن جان ما را بکن ثابت به خود ایمان ما را
ز تاریکی و نادانی پندار خدایا جان ما را برحذر دار
جهان را از فروغت ساز روشن چنان روشن که گردد رشک گلشن

۲۰۸

۱- نزدیک شوم بر تو! نزدیک شوم
هر چند بود بر تو مشکل راهم
باز حمد کنم بر تو نزدیک شوم بر تو
نزدیک شوم بر تو نزدیک شوم

۲- هرگاه چو آواره در دشت روم
سر را شب تیره بر سنگ نهم
در خواب رسم بر تو نزدیک شوم بر تو
نزدیک شوم بر تو نزدیک شوم

۳- بینم معراجی را بگذاشته‌اند
بسیار فرشته‌ها ایستاده‌اند
که خوانندم بر تو نزدیک شوم بر تو
نزدیک شوم بر تو نزدیک شوم

۴- چون صبح خیزم، کنم شکر خدا
باید بنا کنم یک بیت الله
آرد رویم بر تو نزدیک شوم بر تو
نزدیک شوم بر تو نزدیک شوم

۵- از شوق بر آرم پر ره ساز کنم
از ماه و خور برتر پرواز کنم
پس حمد کنم بر تو نزدیک شوم بر تو
نزدیک شوم بر تو نزدیک شوم

۲۰۹

۱- عیسی به‌تو محتاجم چون‌که گنهکارم
غیر از تو نبود امید در تــو امیــدوارم
به منجی من محتاجم در تــو پنــاه آرم
خون مقدس تــو رفــع عصــیان کنــد

۲- عیسی به‌تو محتاجم امید به تو دارم
مسافر و غریبم جز تــو کــس نــدارم
روحت شــود هــادیم باشــد مــددکارم
روشن نماید روحم راهم عیــان کنــد

۳- عیسی به‌تومحتاجم‌سنگین بود بارم
بــار گنــاه خــود را نــزد صــلیب آرم
آرامــی حقیقــی بخشــی امیــدوارم
هرکس شود زتو دور دانم زیــان کنــد

۲۱۰

۱- عیسی محب جانم هم محیی روانم
غیر از تو در دو عالم نبود پناه جــانم
گر از کشاکش دهر دائــم در امتحــانم
با نام قدوس تو خود را از آن رهــانم

۲- بر بحر زندگانی آرم چو کشتی‌رانی
آرامم گرچه آیــد طوفــان ناگهــانی
شادم از آنکه دارم همچون تو پشتیبانی
دانم که تو سلامت به بندرم رســانی

۳- ای مصدر جلالت وی منبع عدالت
بر درگهت ندارم جز توبه و خجالــت
آواره بنده بودم گم‌گشته در جهالــت
لیکن مرا ز رحمت برهاندی از ضلالت

۲۱۱

۱- ای منجی ای مهر جان — نورت برد ظلمت ز جان
رویت فروغی داده خوش — بر دیدهٔ ما بندگان
۲- عشقت مُخمر در گِلم — روح تو ساکن در دلم
شادم که باشد منزلم — نزدیک تو تا جاودان
۳- ما را تو دادی زندگی — به رهاندی از درماندگی
شادم که هستم تا ابد — در نزد تو ای مهربان
۴- چون صبحدم خیزم ز خواب — تابد رُخت چون آفتاب
آیم به سویت با شتاب — تا گردد این دل شادمان

۲۱۲

۱- مسیح حیات و مسیح است نورم — مسیح هادی شب دیجورم
مسیح کاهنم مسیح وکیلم — مسیح استاد و مسیح دلیلم
۲- مسیح مصلحم مسیح هادیم — مسیح است عدلم مسیح ناجیم
مسیح پیغمبر، کاهن و شاهم — مسیح است راستی مسیح است راهم
۳- مسیح است تاجم مسیح جلالم — مسیح همدردم چون در ملالم
مسیح در سما گنج اعظمم — مسیح تسلی هرگاه در غمم
۴- مسیح منجیم مسیح آقایم — مسیح قسمتم مسیح مولایم
مسیح آرامم مسیح غذایم — مسیح شادی بی‌انتهایم
۵- مسیح بهر غم مسیح در شادی — مسیح از گناه دادم آزادی
بهر مرضم مسیح است شفا — در فاقه و فقر مسیح است غنا

۲۱۳

۱- مسیح محبوبم مسیح است دوستم
مسیح پیوسته می‌گیرد دستم
من گوسفند و مسیح شبانم
مسیح خود بود حافظ جانم

۲- مسیح سپهبد من سپاهیم
توفیق از پیش کرده راهیم
مسیح است قوت و مسیح غذایم
مسیح مظهر حب خدایم

۳- مسیح محمودم قصد ثنایم
مسیح مونسم هرگاه تنهایم
مسیح قداست مسیح حکمتم
مسیح است کمک چون در زحمتم

۴- مسیح است کوهم مسیح پناهم
اوست رهنمای پای گمراهم
مسیح خون اقدسش بریخت
مسیح کفاره چون به‌دار آویخت

۵- مسیح است راه وصول به حق
مسیح کلمهٔ بیان مطلق
مسیح کوکب منیر صبحم
مسیح است سرم با وی یک روحم

۲۱۴

او شبان نیکویم است در او حیات دارم
نزد آب‌ها رهبرم است در او حیات دارم
دائم دائم در او حیات دارم
دائم دائم در او حیات دارم
او شبان نیکویم است در او حیات دارم
نزد آب‌ها رهبرم است در او حیات دارم

۲۱۵

۱- عیسی مسیح مولای من　　بهر دردی دوای من

تسلی‌ام در ابتلا　　مفرحی به از شفا

چارهٔ هر بلای من

۲- فدا شدی به جای من　　خون تو خون‌بهای من

در این جهان پر خطر　　با سخت و تلخی سفر

روح تو رهنمای من

۳- در اندوه و هم بیماری　　در ذلت و هم در خواری

در ماتم و حین زاری　　می‌دهیم تو دلداری

تو باشی غم‌زدای من

۴- کامل‌ترین مردمان　　ما جملگی جسم و تو جان

از دوریت دارم فغان　　بازآی و گردآر مؤمنان

اموات و هم احیای من

۵- ای جان جانان زودتر　　برخیز از تخت پدر

نابود کن این شور و شر　　از این جهان پر خطر

ای منجی و مولای من

۲۱۶

(جشن عظیمی است باید سراییم سرودها بهر خداوند) (۲)

(حمدش کنیم سرودی تازه سراییم) (۲)

(هللویا هللویا هللویا هللو هللویا) (۲)

۲۱۷

۱- عیسی کـه تـویی نـورم ره ســـــوی تـــــو آرم
جـــز تـــو نبـــود نـــوری ایمـــان بـــه تـــو دارم
نـــزد تـــو همـــی آرم عصـــیان بـــی‌شـــمارم
نـــورت شـــود رهبـــرم کـــــلام بیـــان کنـــد

۲- عیسی که تـویی نـورم در تـــــو امیـــــدوارم
در تـــو شـــود روشـــن چشـــــم گنهکـــــارم
از قلـــب رو بـــه تـــو آرم جـان را بـه تـو سـپارم
حیـــات جـــاودان را روحـــت عطـــا کنـــد

۳- عیسی که تـویی نـورم آرام دل دارم
در بیمـــاری و ســـختی در تـــــو شـــــفا دارم
گـــر تـــو نـــدهی بـــارم دانـــم کـــه زیـــان‌کـــارم
در فقـــــر و بینـــــوایی روحـــت مـــدد کنـــد

۲۱۸

خدای پدر نمی‌دانم چگونه توانسته‌ام تاکنون زنده بمانم بدون مهرت

ولی اکنون فرزندت می‌باشم در خانوادهٔ الهی هرگز تنها نمی‌باشم

زیرا که تو با من هستی

(تـــو را حـــمـــد خـــواهـــم گـــفـــت) (۳) حـــال تـــا ابـــد

(تـو را حـــمـــد خـــواهـــم گـــفـــت) (۳) حـــال تـــا ابـــد

۲۱۹

۱- ای مـظهر قدرت خـدایی ای جاه و جـلال کبریـایی
در ظلمت جهل و موت عصیان تنها تو شـها نجـات مـایی
عشاق تو منتظـر کـه در دل بـازآیی و جلـوه‌ای نمـایی
۲- نهری بـود صـاف و روان کـز شـعبه‌هـای نیـک آن
شـــهر خـــدایی شـــادمان جنبش نخواهد خورد هـان
زآن رو کـــه خـــلاق جهـــان در آن همـــی باشـد مقـیم
۳- آن را خـــدا یـــاری کنـــد وقتـــی سـپیده بـــر دمـــد
اقـــوام عـــالم از حســـد بـــا هـــم نماینـــد ار مـــدد
صوتش چـو آیـد مـی‌شـود دنیـا گـدازان مثـل سـیم
۴- گویـــد کـــلام او چنـــین: کـــآخر خداونـــد مبـــین
ساکن نمایـد جنـگ و کـین نیزه کمان بشکسـته بـین
این ربّ یعقوب است و هـین انـدر پنـاهش شـو مقـیم

۲۲۰

۱- منمـــا از خـــود جـــدا روح مـــن ای خـــدا
بـــا مهرخـــود تســـخیرم کـــن تـــا جـــان کـــنم فـــدا
۲- تـــویی دلخـــواه مـــن شســـتی گنـــاه مـــن
بـــا نـــور خـــود منیـــرم کـــن ای نـــور و راه مـــن
۳- مـــالم از آن توســـت جـــانم قربـــان توســـت
در قیـــد خـــود اســـیرم کـــن دل در فرمـــان توســـت
۴- هـــان ای خـــدای مـــن نـــزد تـــو جـــای مـــن
بـــا روح خـــود بـــصیـــرم کـــن بـــشـــنـــو دعـــای مـــن

۲۲۱

۱- خداوند ای‌جان شبان من است	به هرجـا روم پاسبان من است
به چیـزی ندارم دگـر احتـیاج	هـمه دردهـایـم کـند او عـلاج
۲- بخـواباندم در چمن‌های سبز	صدایش شناسم چه شیرین و نغز
بـه آب گـوارا کـند رهـبـری	دهد جـان و تـن را همی برتری
۳- به راه عـدالـت هـدایت کند	مـحبت همی بـی‌نـهـایـت کند
چـو در وادی سـایـۀ مـوت راه	روم، هم بـبینم صد افسوس و آه
۴- نـترسم ز شری چو تو در بری	عـصـایـت نـمایـد مـرا رهبری
ز روی مـحـبـت تـو می‌گستری	به پـیش عدو بـهر من سفره‌ای
۵- فـرو ریـختی روغنت بر سرم	چه لبـریز گشـتـه همی ساغرم
نـکویـی و رحـمت به فرخندگی	به من رو کند در هـمه زنـدگـی
۶- بـه خـانه خداوند یکسر روم	ابد مـدت آن‌جـای سـاکن شوم
خـداونـد ای‌جان شبان من است	بـه هرجا روم پـاسبان من است

۲۲۲

جان من در دست توست، در آستان قدس توست

حیاتم در دست توست، ز توست و بهر توست

خـداوند چـه می‌خواهـی، روم هـرجا که خواهی

هرگز من نمی‌خواهم، غیر از آن‌چه تو خواهی

۲۲۳

۱- پروردگـــار مهربـــان دارم بـــه دل عشـــقت نهـــان
نـــی بهـــر اجـــر آن جهـــان تنهـــا تـــو را خواهـــان

۲- نـــی شـــهرت و جـــاه و جـــلال نـــی زنـــدگی بـــی‌زوال
بل عشق تو ای بـــی‌مثـــال خـــواهم تـــو را از جـــان

۳- مهـــرم نـــه از بـــیم عقـــاب یـــا بهـــر امیـــد ثـــواب
خـــواهم دهـــم مهـــرت جـــواب دادی مـــرا تـــاوان

۴- اول‌تو ای عیسی من، بخشـــیده‌ای جـــان جـــای مـــن
شاهنشـــه و خـــدای مـــن مهـــر تـــو بـــی‌پایـــان

۵- من آگـــه از پایـــان خـــود تـــو بـــا بهـــای جـــان خـــود
کـــردی مـــرا از آن خـــود دلـــداری و جانـــان

۶- دیـــدم محبـــت‌هـــای تـــو دارم کنـــون ســـودای تـــو
مـــن زنـــده‌ام بـــرای تـــو مـــهـــر تـــو جـــاویـــدان

۲۲۴

۱- در تو جلال و در تو بقاست — ای که پرستش بر تو سزاست
تـــو ازلـــی و تـــو ابـــدی — در تو بقا و بـــی‌تـــو فناســـت

۲- درگاه قدست پر از جـــلال — نبینـــد نامـــت هرگـــز زوال
قدوس ای قدوس خدای پاک — محبـــت تـــو بـــی‌انتهاســـت

۳- نور حقیقت باشد رخشان — از تو کـــه هستی نـــور جهـــان
بی‌نـــور تـــو مـــا در ظلمتـــیم — از تو منـــور دل‌هـــای ماســـت

۴- ما مسکینان و گنهکـــاران — ما دردمندان و ما بـــی‌کســـان
از بهـــر درمـــان آمـــده‌ایـــم — چون‌که درگاهت دارالشفاست

۲۲۵

بندگردان

ای دوست بیا راحت این قلب حزین باش　　تو نور جهانی به دلم جـایگزین بـاش

۱- وقتی که به ظلمـت گردیـده گرفتـار　　وقتی که مددکار عـاجز شـده از کـار
وقتی که ز عصیان بر مـن شـده دشـوار　　بازآی و نجاتم ده و هم رهبر دین باش

بندگردان

۲- هستم به تو محتاج هرساعت و هرآن　　فیض تو بکاهـد از قـدرت شـیطان
درتیرگـــی ابـــر در نـــور درخشـــان　　پیوسته بهر جای مرا یار و معین باش

بندگردان

۳- وقتی که تو شاها آیـی بـه کنـارم　　برکت ز تو یـابم رحمـت ز تـو دارم
از خصم بـد انـدیش مـن بـیم نـدارم　　بازآی و بیا در برم ای شاه مکین باش

بندگردان

۴- آن‌دم که رسد عمر یکباره به آخـر　　آن‌دم کـه تعَـیُّش گردیـده مکـدر
آن‌دم کـه شـود کـون یکسـر متغیـر　　ای لایتغیر تو مرا حِصنِ حَصین باش

بندگردان

۵- آلام و شـدائد بـالمره ز بـر رفـت　　وز تلخی هر اشک یکباره اثر رفـت
از موت بشد نیش از قبـر ظفـر رفـت　　ای ناصر من در دل من صدرنشین باش

بندگردان

۶- تا نقـش صـلیبم در دیـده نمـایی　　تا از دل ظلمـت رخشـنده در آیـی
درهـای سـماوات بـر مـن بگشـایی　　در من بگزین جای و مرا روح‌امین‌باش

بندگردان

۷- چون صبح سعادت طالع ز سما شد　　هر سایه عبث بود در نـور فنـا شـد
پیـدایش گیتـی بـر نـور بنـا شـد　　ای نورحقیقی‌تو مرا نور یقـین بـاش

بندگردان

۲۲۶

۱- عمــــر مــــن خـــاطی را
ای ربّ تــــو مصـــفا کـــــن
هـــــــر لحظــــــه و روزم را
بـــا شــکر تـــو گویـــا کـــن
۲- بـــا قـــوت تـــو دســـتم
جنبـــد بـــه رضـــای تـــو
پـــــایم بــــه ره خـــــدمت
ســـــاعی و توانـــــا کـــــن
۳- صـــوتم بســـراید هـــان
تمـــــدیح تـــــو شــــاهم را
بـــر نشـــر پیـــام خـــود
اعطـــا لـــب دانـــا کـــن
۴- بـــر گـــنج و زر و ســـیمم
بـــــا عـــــزمم و تصــــــمیم
اینـــک مـــن و عقـــل و جـــان
اجــــرای تجلـــــی کـــــن
۵- نیـــــات مـــــرا ای ربّ
از آن خـــــودت گـــــردان
امــــرت بـــــه ســــریر دل
شــــاهانه تــــو اجــــرا کــــن
۶- در پـــای تـــو مـــی‌ریـــزم
هـــر عشـــق کـــه مـــن دارم
خـــود را بـــه تـــو بـــسپارم
نـــــورانی و احیــــــا کــــــن

۲۲۷

این است روزی، این است روزی که خداوند ساخت، که خداوند ساخت
شادی کنیم، شادی کنیم و وجد نماییم، و وجد نماییم
این است روزی که خداوند ساخت، شادی کنیم و وجد نماییم
این است روزی، این است روزی، که خداوند ساخت

۲۲۸

۱- عیسی مسیح شاه آسـمان　　مدتی گرفت بر زمـین مکـان

تـا تـرا دهـد از خطـر امـان　　با چه قیمتی؟ با بهـای جـان!

هان به پای خیز! هین به جهد رو!

۲- گویمت بیا در غمـی چـرا؟　　شد زخـون مـن دیـن تـو ادا

کی گـذارمت خـوار و مبـتلا؟　　من ز بهر تو دیـدم ایـن جفـا

هان به پای خیز! هین به جهد رو!

۳- ای خوشا به تو کآمدی برش　　صد هزار جان برخِـیِ رهـش

جملـه قدسـیان خـادم درش　　خِیلِ خاکیان خـاک درگهـش

هان به پای خیز! هین به جهد رو!

۴- نقش این صلیب از زبـان او　　در جماعـــت پیـــروان او

خوانـــدت تـــو را در امـــان او　　تا شوی ز دل جـان‌فشـان او

هان به پای خیز! هین به جهد رو!

۵- مهر او به دل برقـرار کـن　　اعتـــراف او آشـــکار کـــن

عـار از آن مـدار افتخـار کـن　　در سپاس او جـان نثـار کـن

هان به پای خیز! هین به جهد رو!

۶- راه عافیت سخت بسته بود　　سالک اندر آن زار و خسته بود

رشتهٔ امید زآن گسســته بـود　　زآن مسیح ما دل شکسته بود

او گـشـاده ره از کـمـال جـود

۲۲۹

۱- محبـــوب مـــن ای صـــورت تـــو صـــورت یـــزدان

معبـــود مـــن ای قـــدرت تـــو قـــدرت یـــزدان

از فـــیض تـــو ای دوســـت جهـــان گشـــته فـــروزان

از نـــور تـــو ای دوســـت رســـد دســـت بـــه یـــزدان

۲- ظـــاهر شـــده از ســـیرت تـــو حکمـــت یـــزدان

عیســـی کـــه تـــویی نـــور بشـــر وحـــدت یـــزدان

امیـــد جهـــان بـــر تـــو بـــود ای شـــه خوبـــان

ای آن‌کـــه تـــویی پـــور خـــدا رأفـــت یـــزدان

۳- بینـــا ز تـــو کـــوران و خرامـــان شـــده لنگـــان

در صـــورت تـــو نیـــک عیـــان رحمـــت یـــزدان

گـــر جـــان بـــه فـــدای تـــو کـــنم ای شـــه نیکـــان

دانـــم کـــه رســـد از تـــو بـــه مـــن نعمـــت یـــزدان

۴- ایمـــان تـــو بخشـــد بـــه مـــن نـــور درخشـــان

عصـــیان ز دلـــم رفـــت و شـــدم درفـــش یـــزدان

در کـــوی تـــو هـــر لحظـــه همـــی شـــادم و شـــادان

دیـــو گنـــه‌ام رفـــت شـــدم مســـت ز یـــزدان

۲۳۰

۱- پور خدا ای شه نیکــوی مــن ای که تویی دلبر و دلجوی من
روح مرا خون تو طاهر به‌ســاخت جز تو نباید احدی ســوی مــن
ای مسیح ای مسیح ای مسیح من

۲- روی تو اندر نظرم شد پدیــد ظلمت غم شد ز دلــم ناپدیــد
مهر تو چون در دل من رخنه کرد نور رجا بر دل و جــانم رســید
ای مسیح ای مسیح ای مسیح من

۳- نام تو را مــن بــه زبــان آورم شکر تو را مــن بــه بیــان آورم
فیض حیات تو چو بر مــن رســید مژدهٔ رحمــت بــه جهــان آورم
ای مسیح ای مسیح ای مسیح من

۴- مهر تو عصیان مــرا در ربــود دیــو خطــا را ز دل مــن زدود
میــل گنــه را ز دلــم دور کــرد عشق تو غم را ز دل مــن زدود
ای مسیح ای مسیح ای مسیح من

۲۳۱

۱- خدایا ذهن و فکرم را فراگیــر مرا یاری نما در فهــم و تــدبیر
درون چشم من باش و بــه راهــم نگه کن ای خدا بر هــر نگــاهم
۲- خدایا لمس کن هــر دو لبــانم که هرگز بی‌تو نگشــایم زبــانم
خدایا در دلم باش و بــه صــحبت مــرا تعلــیم ده طــرز محبــت
خداوندا تو در پایان من باش
زمــان رفتنم با جان من باش

۲۳۲

۱- باشد خداوندم شــبان　　محتاج هــیچ از ایــن و آن
چیزی نخواهم بود و هــان　　در مرتــع ســبز جهــان
خواباندم آن ذوالوفا

۲- پس نــزد آب راحــتم　　رهبــر شــود از رحمــتم
احیــا کنــد از شـــفقتم　　در نام خــود آن حضــرتم
بنمایدم راه هدی

۳- در بر ظل مــرگ اگــر　　راهــی شـــده آرم گـــذر
کــی باشــدم از بــد حــذر　　زیرا که در خــوف و خطــر
حفظم نمایی دائماً

۴- نیکو عصایت ای خــدا　　وان چوب‌دســتی‌ات مــرا
هــــردم تســــلی آردا　　در نزد خصــمان ســفره را
می‌گسترانی بهر ما

۵- وانگه سرم را از کــرم　　تدهین نمــودی ای شــهم
شادان از آن تدهین شدم　　وز شــفقت تــو کاســه‌ام
لبریز شده، ای رهنما

۶- پس نیکویی درهر زَمن　　هم رحمت اندر عمــر مــن
اندر پــی‌ام خواهــد بُــدن　　تا جــاودان ســکنای مــن
باشد همی بیت خدا

۲۳۳

۱- از جان و دل خواهم تـرا
عیسـی بـه قلـب مـن درآ
باشــد تـــرا آنجــا ســرا
کـــن رهبـــری مـــرا
۲- غوغا و شور ایـن جهـان
نامــت کنــد از دل نهـان
لـیکن تـویی نیکـو شـبان
ظـــاهر کنـــی خـــود را
۳- خودخواهی و کبر و غرور
از مـــن نمـــا یکبـــاره دور
گردان تو قلـبم پـر سـرور
خـــــواهم از دل تـــــرا
۴- این روح سـرگردان مـن
ویـن قلـب نافرمـان مـن
درآی و کـــن درمـــان مـــن
فرمـــان بـــرم جانـــا
۵- گر این دل از عیسی شود
هـر چیـز روح افـزا شـود
زشـــتی رود زیبـــا شـــود
تـــازه شـــود دنیـــا
۶- سرتاســر قلــبم اگــر
از آن تـــو باشـــد دگـــر
چیـــزی نخـــواهم ای پـــدر
پـــس ای خـــدا بیـــا

۲۳۴

۱- عیســی خــدایم، شــاه و مــولایم
ای پـــور خـــدا و انســـان
تـــرا پرســـتم، تـــرا ســـتایم
ای شـــادی و راحـــت مـــن
۲- دشت و دمن بین، خرم چمن بـین
پوشـــیده لبـــاس زیبـــا
خلقت از عیسی است زیبا و شـیرین
بـــزدوده غـــم دل مـــا
۳-خورگرچه‌زیباست،ماه‌هم‌دل‌آراست
مـــریخ و ســـهیل و پـــروین
مهـــر مســـیحا بهتـــر ز آن‌هاســـت
گـــردون بنمـــوده نـــورین
۴- منجـــی دوران، ســـرور جهـــان
ای پـــــور خـــــدا و آدم
شـــکوه و عـــزت و فـــر فـــراوان
بـــا نـــام تـــو در دو عـــالم

۲۳۵

۱- ای یـــار جـــان فشـــانم، امیـــد زنـــدگانی

عیســـی محـــب جـــانم، همـــدرد و مهربـــانی

بـــی‌تـــاب و بـــی‌قـــرارم، جـــز تـــو کســـی نـــدارم

ز آن ره ســـوی تـــو آرم، غمخـــوار بـــی‌کســـانی

۲- آنگه که خسته باشـــم، یـــا دل شکســـته باشـــم

از تـــو گسســـته باشـــم، آغـــوش خـــود گشـــایی

آغـــوش تـــو پنـــاهم، درمـــان اشـــک و آهـــم

بگـــذار تـــا بیـــایم، آرام جســـم و جـــانی

۳- دریـــای زنـــدگانی، طوفـــانی اســـت دانـــی

لـــیکن نترســـم، آنـــی، چـــون تـــو بـــر آن روانـــی

ایـــن روح ســـرکش مـــن، قلـــب مشـــوش مـــن

ویـــن طبـــع نـــاخوش مـــن، درمـــان آن تـــوانی

۴- نیـــروی ناتوانـــان، نـــوای بینوایـــان

امیـــد نابینایـــان، تـــو نـــور ایـــن جهـــانی

ای راحـــت دل مـــن، حـــلال مشـــکل مـــن

قلـــب تـــو منـــزل مـــن، در پیـــری و جـــوانی

۵- من عاجز و گنهکار، تـو فـیض بخـش و غفـار

پـــاکم نمـــا بـــه یکبـــار، ای یـــار جـــاودانی

پروردگـــار و شـــاهم، هســـتی تـــو چـــون پنـــاهم

چـیزی دگـر نـخـواهـم، جـز در تـو زندگـانی

۲۳۶

۱- در آزمایش‌ها و تنگی، خارهای تیز زندگی
تنها بُوَد این فکر قوی، که به یادم هستی

بندگردان

تو به یادم هستی، تو به یادم هستی   ازچه ترسم ای خداوند، تو به یادم هستی

۲- اندیشه‌های این جهان، در روح من کنند طغیان
چیره شوم بر هر غمی، چون به یادم هستی

بندگردان

۳- ابرهای تار آیند روند، تاریکی‌ها حمله کنند
نومید نگردم در سختی، چون به یادم هستی

بندگردان

۲۳۷

۱- جهان را با چنین حسن و طراوت   بــه مــا کــردی خداونــدا عنایــت
ز آبــش تــازه کــردی هــر چمــن را   ز گــل افروختـــی کـــوه و دمـــن را
چنــان دلکــش یکایــک را سرشــتی   که خــاک تیــره را کــردی بهشــتی
۲- ز نورت قلــب مــا را روشــنی ده   ز شـــر دیـــو رهـــزن، ایمنـــی ده
روان مـــا ز فـــیض خـــود برافـــروز   که باشد تخت‌دل جایت شــب و روز
ز نور تو جهان گشته اســت پرشــور   به قلبم پرتــویی افکــن از آن نــور

۲۳۸

۱- ای عـــیسی نزدم بیا! بهر من باش رهنما
دردســتهــایــت ایــن جانم، ای هادی نیکویم
بندگردان
(تــشــنــهٔ وجــودتــم، تــشــنــهٔ حــضورتم!
درخواست کنم منجیام، همیشه باش رهبرم)۲
۲- قــلــبم را نــگشایم، هیچکس را جا ندهم
تــنــها حــضــورت خواهم، ای عیسای مصلوبم
بندگردان
بــه تــو تــوکل دارم، در هر چیز باش رهبرم
ســلــطــنــت کــن درقــلبم، ای مسیح محبوبم
بندگردان

۲۳۹

۱- خدایی کــه آفریــد ارض و ســما را
هـــوا، دریـــا، جهـــان باصـــفا را
همـــان کـــه نورهـــا از جلـــوهٔ اوســـت
به یاد من همیشه هست آن دوست
۲- خدایی که آفرید خورشید و مــه را
بـــه نـــور اختـــران افروخـــت ره را
همـــان کـــه گـــردش ایـــام از اوســـت
به یاد من همیشه هست آن دوست
۳- خداونـــد خـــور و مـــاه و ســـتاره
که باشد حـــاکی از کـــارش همـــاره
به وقـــت تیرگـــیهـــا رهبـــرم اوســـت
به یاد من همیشه هست آن دوست
۴- بـــه وقـــت نااميـــدی در جهـــانم
بـــود آرامبخـــش جســـم و جـــانم
چو در اندیشهٔ من باشـــد آن دوســـت
به یاد من همیشه هست آن دوست

۲۴۰

۱- یک روز این دنیا برای من — تاریک‌تر از هر تاریکی بود

رنگ سفیدش برای من — سیاه‌تر از هر سیاهی بود

شکر عیسای محبوب من — که او صدای مرا شنید

نور او به قلب من تابید — مرا از چاه گناه کشید

دستم باشد در دست‌های او — گوشم دائم به فرمان او

وقتی بر صلیب رفت جان او — عالمی گردید حیران او

۲- پس کی می‌آیی شاه شاهان — تا ما آییم نزدت شتابان

تو وعده دادی برمی‌گردی — پایان خواهی داد به هر دردی

همین اکنون باش میان ما — تا همه بینیم در دل تو را

آنگه بگوییم شکرت عیسی — شکرت که دادی نجات ما

عیسای محبوب دوستت دارم — بهر دیدنت بی‌قرارم

آرزوی من کنار توست — چون همه شادی‌ها مال توست

۳- همه مؤمنین دعا کنیم — دعا درگاه خدا کنیم

عیسی را خوانیم در جمع خود — دل‌ها را از غم رها کنیم

عیسی طبیب دل‌های ماست — عیسی شفای دردهای ماست

چرا نگوییم با یک صدا — عیسی نجات همه قوم‌هاست

عیسای محبوب دوستت دارم — بهر دیدنت بی‌قرارم

آرزوی من کنار توست — چون همه شادی‌ها مال توست

۲۴۱

۱- روح و جان من مشتاق تو است طالب حضور توام
تحت قدرت روحت ای پدر جسمم را مطیعت کنم

بندگردان

بشکن این پوستهٔ سخت من ای خـــدا بـــه روح خـــود
تا شوم آزاد ز قیــد جســم بینمـــت در عمـــق وجـــود

۲- روزه و دعـــا مـــی‌شـــکند مـــرا تـــا شـــوم شـــبیه عیســـی
عطـــر معرفـــت و شـــناخت تـــو بخشـــد زنـــدگی را صـــفا

بندگردان

۳- پیروزی بر جسم خواست روح توست اندر این نبرد درون
فیض عطا نما تا غالب شوم گردد این تن من زبون

بندگردان

۲۴۲

۱- وقتـــی غـــم ایـــن زنـــدگی پریشــــــــانم کنــــــــد
دعـــا کـــنم نـــزد خـــدا روحـــش شـــادم کنـــد(۲)
۲- بـــار قلـــبم فـــرو ریـــزد روحـــم ســـرود خوانـــد
چـــون آواز شـــــیرین او در گـــوش مـــن آیـــد(۲)
۳- آنگـــه ابـــر تیـــره رود روحـــم بـــال بگیـــرد
همچـــون عقـــاب پـــرواز کـــنم دور از هـــر غـــم و درد(۲)

۲۴۳

۱- ای که دعا می‌شنوی نزد تو دعا می‌کنم

صدای دعای مرا می‌شنوی، می‌شنوی(۲)

تو هستی خدا پدر یتیمان

تو داور همهٔ بیوه زنان

تو هستی یار همهٔ اسیران

تو هستی ملجا برای بی‌کسان(۲)

۲- ای که دعا می‌شنوی نزد تو دعا می‌کنم

به حضور قدوس تو می‌شتابم، می‌شتابم(۲)

گر پدر و مادر مرا ترک کنند

دوست و دشمن مرا از خود رد کنند

چون آهوی تشنه برای نهرها

همچنان اشتیاق به تو دارم(۲)

۲۴۴

۱- آه ای شبان نیکو بیا، ما گوسفندان مرتع تو

ما را ببر نزد چشمه‌ها، ما را تو شبانی بنما(۲)

۲- گوسفند گمراهی من بودم، در بیابان سرگردان بودم

آنگه صدایت بشنیدم، به سویت شتابان دویدم(۲)

۳- زین پس درحضور تو شادم، از هیچ‌چیز و هیچ‌کس نترسم

چون‌تو عیسی‌شبان منی، مرا ازخطر می‌رهانی(۲)

۲۴۵

۱- محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم

چــهرهٔ خــود را بنــما و آوازت را بــشنوان

ای محبوب مؤمنان ای عیسی

بندگردان

(ای منجی آسمانی، هللویا مسیح، تو تنها نور جهانی، هللویا مسیح) (۲)

محبت تو بی‌انتهاست

۲- آواز مــحبوب مــن اســت در قلبم را می‌کوبد

با صدای دلــنوازش مــرا بنزدش می‌خواند

محبوبم عیسی از آن من است

بندگردان

۳- مــن از آن محبوبــم و اشتیاق وی بر من است

محبوب‌من برترزهرمحبوبی‌است‌دراین‌جهان

محبوبم عیسی از آن من است

بندگردان

۴- مرا چون خاتم بر دل و نگین بر بازویت بگذار

زیــرا کــه محبت تو تا ابــد خاموش نــشود

محبوبم عیسی از آن من است

بندگردان

۲۴۶

۱- ای خـــدا طالـــب بیـــداریم   محـــو شـــده آرامـــی و شـــادیم

دانــم جــدا ز تــو نیست قدرتی   نه آرامش و نــه هــیچ محبتــی

بندگردان

خــداوند نــورت را بر من بــتاب   حاضرم تا بشنوم هر نوع عتاب

منتظرم تا دهی مرا جواب

۲- ای مسیح تو دانی ضعف مرا   پریشـــانی و هـــم درد مـــرا

روح پاکــت مــرا احیــا کنــد   بر وجودم همچو بادی می‌دمد

بندگردان

۳- آتش روح تو ســوزد وجــود   بخشد هم در دلم صوت و سرود

پر نما این ظرف خاکی‌ام به روح   تا کنم اعلام حقیقت را چو نوح

بندگردان

۲۴۷

بندگردان

(چنـــان‌کــه آهــو بــرای نهرهـــای آب شــدت اشـــتیاق دارد

همچنان ای خدا جان مــن اشــتیاق شــدید بــرای تــو دارد)۲

۱- جـــان مـــن تشـــنهٔ خداســـت تشـــنهٔ خـــدای حـــی

کـــه کـــی بیـــایم بـــه حضـــور خـــدا حاضـــر شـــوم

بندگردان

۲- برخدا امیددار زیرا کــه او را بــاز حمــد خــواهم گفــت(۲)

کـــه نجـــات روی مـــن و خـــدای مـــن اســـت(۲)

بندگردان

۲۴۸

۱- مسیحا در تو جانم شادی کند تو را درتنگی می‌خوانم

هر روز سرودی تازه می‌سرایم، تویی امید حیاتم

بندگردان

با من باش، با من باش، با من باش خداوند، جان را به دستت سپردم

۲- کجا گوسفندانت را می‌چرانی، " اندر چمن محبت!"

به وادی مرگ چرا گریان باشم چون مسیح باشد شبانم

بندگردان

۳- راه مسیح پُر از چشمه و آبشار، راهیست مستقیم و باریک

جوی‌های مِهرش آن را سیراب کند، هر که تشنه است بیابد

بندگردان

۴- صدایت به گوشم می‌رسد عیسی، چون خوانی مرا می‌آیم

دائم مرا درحضورت نگه‌دارتا ابد تو را ستایم

بندگردان

۲۴۹

(با شادی نـامش را سـراییم　　　او شایسـتهٔ حمـد اسـت

دسـتک زنـان او را سـراییم　　　او شایسـتهٔ حمـد اسـت

شایسـت‌ـه اسـت　　　او شایسـتهٔ حمـد اسـت

هللویا، او شایستهٔ حمد است) ۲

۲۵۰

۱- توبــه مــی‌کــنم ای خــدا	بـــه گفتـــار و کـــردار
خـــدایا بپـــذیر مـــرا	گنـــاهم عفـــو فرمـــا

بندگردان

ای خداونـــــــــــــد	چقـــــدر پشـــــیمانم
ای منجـــــــــــی‌ام	بـــــه تـــو پنـــاه آرم
حیـــــاتم بخشـــــا	از خلـــــد بـــــرین

۲- در ایـــن دل تشـــنهٔ مـــن	جـــاری ســـاز چشـــمه‌ات
بـــه قلـــبم بیـــا ای عیســـی	کـــه باشـــد جایگاهـــت

بندگردان

۳- چه‌کس دیده یـا شـنیده	چنـــــین محبتـــــی
که ظـاهر کـرد مسـیح آن را	بـــا مـــرگ جلجتـــا

بندگردان

۲۵۱

جلال دهم نامت را عیسی	نـــام عظیمـــت عیســـی
چـــون از هـــر نـــامی	برتـــر اســـت نـــام تـــو
برافرازم نامت را عیسـی	نـــام زیبایـــت عیســـی
چـــون از هـــر نـــامی	برتـــر اســـت نـــام تـــو

۲۵۲

۱- جز تو اندر سما محبــوبم عیســی نباشـــدم کســی پــور خــدا
چــهره‌ات را بــنما نــورت تابــان فرما دائـم تو را جـویم رهـت پـویم

مسیح من خدای من

۲- مــرا بــه میخانــه بیــاور عیســی از آن شــراب روح مســتم فرمــا
تا مهر خــدایی، ســوزد هــر گنــاهی نــماند بـــه خــرمن پــر کــاهی

مسیح من خدای من

۳-چون‌او شود پدید رویش خواهم‌دید نــور آفتــاب و مــاه شــود تبــاه
چون جــلال خــدا ز چهــرهٔ عیســی در فردوس بــرین شــود قــرین

مسیح من خدای من

۲۵۳

بندگردان

ای خداوند تویی منشاء حیات مؤمنان(۲)

۱- راه و راستی و حیــاتم شـــفیع و مالـــک جـــانم
شـــبان اعظـــم گلـــه خداونـــدم عیســـی(۲)

بندگردان

۲- تویی تاک و ما شاخه‌ها ز تــو یــابیم فــیض و شــفا
تویی ساکن در قلــب مــا خداونـــدم عیســـی(۲)

بندگردان

۳- ای دامـــاد آســـمانی ای ســـلطان جـــاودانی
عروس مشــتاق دیــدارت خداونـــدم عیســـی(۲)

۲۵۴

۱- عیسی تویی همــه چیــزم الـــف و یـــا، خداونـــدم

اولین و آخرین در زندگی‌ام

طوفان‌ها چون در مــی‌رســند حیـــاتم آشـــفته ســـازند

در آغوش گرم تو من پناه جویم

او را بـــا شـــادی ســـرایم گـــر جفاهـــا آینـــد ســـویم

شـــکنجه و درد و زحمـــت همـــه گیـــرم بـــه خیریـــت

چون عیسی در زورقم آرمیده است

۲- صـــلیبم را برداشـــته‌ام انکـــار نفـــس نمـــوده‌ام

بهر عیسی سودم زیان دانـسته‌ام

روانـــم ســـوی جلجتـــا تا مصلوب گردم بـا عیســی

چون پس از مرگ در قیامش شریک گردم

کیست که مــا را جــدا ســازد از محبـــت خداونـــد

خـــدا بـــا ماســـت هللویـــا کیست بـه ضـد ایمـان مـا

چون عیسی سلطان قلب‌ها کنار ماست

۲۵۵

۱- عیسی تویی نان و هم چشمهٔ حیات هادی به‌سوی حق و عاطی نجات
تـــویی فرزنـــد جـــاودانی خـــدا تنها شفیع عاصیان اندر سما(۲)

بندگردان

تــویی امیــد و زنــدگی‌ام ای عیســی تنها به فیض خود نگهداری مــرا
در من نباشد هیچ صــوابی جــز خطــا توبخشی‌دردجسم و روحم راشفا
آه محبوبم عیسی، عیسی فرزند خدا

۲- عیســی تــویی نــور و کلمــهٔ خــدا برتــر ز فــوج ملائــک و انبیــاء
اینــک قدرت آسمان در دست توست مرگ‌وحیات‌مافقط‌به‌خواست‌توست

بندگردان

۳- عیسی در انتظــار بازگشــت تــوام هر آن خواهان دیدار روی تــوام
خواهم که باشم در بهشــت کنــار تــو دائم سرایم هرجا شکر و حمد تو

بندگردان

۲۵۶

وسیع‌تر از دریاها بلندتر از آسمان‌ها
از دریا بی‌پایان‌تر مهر عیسی
گر چه نالایقیم ما فرزند خالقیم ما
کلامش می‌گوید که مهرش می‌رسد در هرجا

۲۵۷

۱- خداونـــدا تـــو آگـــاهی ز انـــــدک آرزوی مـــــن
شناســـی بنـــدهٔ خـــود را و دانــی جـملــه خــوی من
(بود مهرت ز حــد بیــرون تـــو ای نیکـــو شـــبان مـــن
چنـــین گفتـــی کـــه آگـــاهی ز دانــه دانــه مــوی مــن)۲

۲- گـــه فرســـودگی و غـــم زمـــان شـــادی و عـــزت
بـــــه درگاهـــــت شـــــتابانم کــه باز است آن به‌سوی من
(در ایـــن دنیـــا تـــو را دارم یگانـــــه مهربـــــان مـــــن
بــود فــخــرم هــمــه در تــو تــو هستــی آبــروی من)۲

۳- تو را دارم چه خوشبختم همیشه شاد و خوش‌وقــتـم
خوش آن روزی که پیوســتم بــه تــو ای مــهــربــان مــن
(تــو را دارم چــه زیــبــایــی بــه هــرجــا تــو مــی‌آیــی
بـــه نـــزدت دائـم آرامـــم تــو ای نــیــکو شبان من)۲

۴- تـــو را دارم چـــه زیـــبایی بــه هــر جــایی تــو پیدایی
وفـــــاداری و مـــــی‌آیـــــی بـــــه دنبـــــال روان مـــــن
(تــو را دارم کــه را خــواهم؟ تــویــی مــقصود و هم راهم
وجــود خــود بــه تـــو دادم تو ای عاشق به جان مــن)۲

۲۵۸

۱- اکنون در نور سالکم پر از جلال حیاتم مسیح خداوندم بـا مــن است
سفر زندگی را طی می‌کــنم بـا عیســی هللویا تسبیحش مــی‌خــوانم

بندگردان

منجی‌ام حفظم کند، پیروزمندم می‌کند، وعدهٔ آسمانی داده است
از این رو بسی شادم، از هرگناه بیزارم، پیوسته می‌ستایم خدا را

۲- چون با عیسی مرده‌ام زیبا شده بـاطنم در مســیح شــادمانم هللویــا
گناهانم محو شده بندهایم نیــز گســیخته پیروزم بر فوج‌هــای شــیطانی

بندگردان

۳- غـــذای آســـمانی هـــم آب زنـــدگانی از مسیح همــی یـابم هللویـا
به خونش مرا شسته تاجم را نیــز آراســته راهــی آســمانم کــرده اســت

بندگردان

۴- ای‌کاش هرپریشان‌حال پیدا کنداین جلال که با صلیب عیسی دهد خــدا
تــا رهــد از جهـــنم از مـــرگ جـــاودانی پیـــدا کنـــد نجـــات آســـمانی

بندگردان

۲۵۹

۱- تنها عیسی باشد مالک دلم　　تنها عیسی آنجا ساکن شود

محبت او را مانند نباشد　　تنها نزد او راحت می‌یابم

بندگردان

غمی ندارم گله نکنم　　خداوندم عیسی نزد من است

خود فرموده که دستم را می‌گیرد　　برد آنجا که دائم راحت است

۲- تنها عیسی کرد از گناهم آزاد　　تنها او در حق من احسان کرد

دلم را بشکافت با مهر عظیمش　　آنگه آرامی آسمانی داد

بندگردان

۳- وقتی در نبرد ناتوان می‌شوم　　تنها عیسی به من نیرو بخشد

از چشمهٔ حیات او می‌نوشم　　دائم نیروی تازه می‌یابم

بندگردان

۴- عیسی در این نبرد پیروزم کند　　مرا نزد خود آسمان برد

درآنجا همواره شادی خواهم کرد　　راحت و آرام در آغوش او

بندگردان

۲۶۰

۱- اعتماد بر عیسی نیکوست — هادی و امید ما
وعده‌های عالی از اوست — در کلام او پیدا

بندگردان

بر عیسی دارم اعتماد — آزمودم وعده‌اش را
ای مسیح منجی عالم — فیضت را عطا فرما

۲- اعتماد بر عیسی دارم — بر آن خون پاک او
خون وی زدوده جرمم — محض فیض و رحم او

بندگردان

۳- اعتماد بر او شیرین است — آزادم ز قید و بند
شادی و سرورم در اوست — آن مسیح خداوند

بندگردان

۴- ای امید و شادی جان — دوست و منجی‌ام عیسی
نور تو به رویم تابان — همدمم شوی هرجا

بندگردان

۲۶۱

من دارم شادی، شادی، شادی، شادی
در قلب خود، در قلب خود، در قلب خود
من دارم، شادی، شادی، شادی، شادی
در قلب خود، در قلب خود دائم

۲۶۲

۱- پـر جـلال اسـت پیروی او کـه گـشته منجی‌ام

شـــادی و ســـرور مـــن در اوســـت

در طـریق زنــدگی چــون با عیسی بــه پیــش روم

رهــبــری کــنــد مــرا چــون دوســت

بندگردان

با او زیستن چه پر جلال است(۲)

مرا رهبری کند هر روز مرا رهاند

بـا او زیـستن چــه پرجــلال است

۲- پر جلال است در حضورش زیستن دور ز ابر غم

بـــا دعـــا و ذکـــر فـــیـــض او

در مــسیــر زنــدگــی مــسیــحـا بــاشــد هــمدمم

هـــادی و رهـــبـــرم از هـــرســـو

بندگردان

۳- عــیسـی بــا مــن بــاشد در شــهر زریــن ســمــاوی

وه چــه پــر جــلال و بــی‌هــمــتــا

در حــضــورش زنــدگــی نــمــایــم شادان هردمی

تـــا ابـــد ســـرایـــم شـــاهـــم را

بندگردان

۲۶۳

۱- در طــی ســفر در نــور ســالکم بــر اوج کــوهـــهــا یــا درهها
"ترکــت نکــنم" گویــد مســیحا وعــدهایســت عــالی از بهــر مــا

بندگردان

نـــور خـــدایی نـــور خـــدایی تابـــان در قلـــبم بـــا جلالـــش
هـــا هللویـــا مســـرور و شـــادم خـــوانم مـــن حمـــد منجـــیام را

۲- چون تــاریکیهــا گیــردم فــرا منجـــیام باشـــد هـــادی مـــرا
نور من اوست در وی ظلمتی نیست همـــواره کـــنم نـــزد او زیســـت

بندگردان

۳- با قلبی شادان در نوری تابــان ســـوی آســـمان باشـــم روان
بــا حمــد و ثنــا قلــبم شــادمان باشـــد هـــادیام نـــور جهـــان

بندگردان

۲۶۴

عیسی، عیسی، عیسی مسیح خداوندم چـقــدر مــرا دوســت میداری

دوستت دارم، دوستت دارم

عیسی، عیسی، عیسی مسیح خداوندم چـقــدر مــرا دوســت میداری

دوستت دارم، دوستت دارم

۲۶۵

۱- در منجی‌ام شادان هستم فیضش را سرایم هردم
چون بر شیطان پیروز گشتم آزاد شدم از درد و غم

بندگردان

مقام من بس رفیع است برتر از فوج شریر است
در این نبرد روحانی فتح من بس نمایان است
منجی‌ام عیسی بهرم شد فدا بر صلیبی در جلجتا
پیروزی بخشید بر هوس‌هایم برداشت او ترس و هر گناهم را

۲- با منجی‌ام پیمان بستم او را جویم راهش پویم
هر نوع شک را دور نمایم به لطف او پیروز مانم

بندگردان

۳- اسلحهٔ تام خدا بخشد قوت در این دنیا
با تکیه بر وعده‌هایش کنم شیطان را مشوش

بندگردان

۲۶۶

شکر بر نام تو پدر، شکر بر نام تو پسر بهر رحم و نجات بی‌حد و بی‌حصر
به من تو مایل شدی، فریادم را شنیدی از چاه هلاکت برونم آوردی
پایهایم برصخره نهادی،گامم‌محکم‌نمودی سرود تازه به کامم دادی
اینک‌فیض‌تو بود کافی، روح تو بود هادی حضور تو بود مرا شادی تا ابد

۲۶۷

۱- چون صدای منجی آید چون صدای منجی آیـد
چون صدای منجـی آیـد صلیب خود بردار و بیـا

بندگردان

هــر جـا رهبــری کنــدم هر جـا رهبــری کنــدم
هــر جـا رهبــری کنــدم با او روم، روم، همــواره

۲- گــر چه از دره بگذرم گــر چــه از دره بگــذرم
گــر چـــه از دره بگـــذرم با او روم، روم، همــواره

بندگردان

۳- گــر روم تا جتسیمانی گــر روم تا جتســیمانی
گــر روم تــا جتســیمانی با او روم، روم، همــواره

بندگردان

۴- او دهد فیض و جلالــم او دهـــد فیض و جلالم
او دهد فیض و جــلالــم حفظم کند، کند، همواره

بندگردان

۲۶۸

شالوم ای مؤمنین شالوم شالوم، شالوم قوم خدا شالوم شالوم

با حمد و با تسبیح با شادی و سرود، به هم شالوم گوییم شالوم شالوم

لالالای لالالالای لالالای لالالالای

لالالای لالالالای لالالای لالالای لای هی

۲۶۹

۱- نجــویم دیگــر پنــاهی   به جز خون و مهر عیسی
نخواهم مــن دیگــر قــولی   اعتمادم هست بر عیسی

بندگردان

اعتمادم بر صــخره‌ایســت   که هرگز جنبش نخــورد

دیــگر پــایــه‌هــا بــاطــل اســت

۲- چون تاریکی گیرد فرا   فیضش بود هــادی مــرا
هــر چند طوفانها برخیزد   کشتی من محفوظ بــود

بندگردان

۳- از بحــر تــار زنــدگی   مــی گــذرم بــه آرامــی
بــر بــاد رود امیــدهایم   ولی اوست مهر و امیــدم

بندگردان

۴- چون وقت آخر در رسد   از مـــرگ آزارم نرســـد
بــا خــون او عــادل شــده   او را خواهم دید پیوسته

بندگردان

۲۷۰

آزادم کـــــرد آزادم کـــــرد   عیســـی آمــد و مــرا آزاد کــرد
بارهــــایم افتـــاد نجـــاتم داد   عیســـی آمــد و مــرا آزاد کــرد

۲۷۱

۱- خدایا نور تو هردم عیان اســت　　جهان در زیر فیضی رایگان است
گنــه نــزدت نمــوده بــود خــوارم　　مسیح منجی است اکنون حصارم

بندگردان

چــرا راهــش بــه منــت نپــویم　　چــرا نــامش بــه جــرأت نگــویم
غلامـــــی او داد ایـــــن آبـــــرویم　　چو او آبم گشت من خاک اویــم

۲- مسیحا آنکه نور این جهان بود　　کز او روشن زمین و آسمان بــود
بــه مــا فرمود تا خود نــور بــاشیم　　نه در ظلمت شب دیــجور باشیم

بندگردان

۳- سلاح تمام خدا را بپوشیم　　عزیــزان در خــدمتش بکوشــیم
نــه بــه قــوت خــود بــلکه بیایید　　چــو گفــت روح قدوسش بیابیم

بندگردان

۲۷۲

هللویـــــا، هللویـــــا، هللویـــــا، هللویـــــا، شـــــکر خـــــدا را
هللویـــــا، هللویـــــا، هللویـــــا، هللویـــــا، شـــــکر خـــــدا را
شـــــکر خـــــدا را هللویـــــا، شـــــکر خـــــدا را هللویـــــا
شـــــکر خـــــدا را هللویـــــا، شـــــکر خـــــدا را

۲۷۳

۱- همه چیز ای منجی از توست — از سوی تو و بهر توست
اموال من عطای توست — جسم و جان و روح نیز از توست

بندگردان

خالق عالم تنها تو هستی — مالک جانم تنها تو هستی(۲)

۲- تویی صاحب و من ناظر — در همه جا هستی حاضر
امانتی است این جسم من — هم ثروت و هم وقت من

بندگردان

۳- تویی شبان گوسفندان — صاحب و مالک جهان
تو به من اموال داده‌ای — از من حسابش خواسته‌ای

بندگردان

۲۷۴

حمدش کنید، حمدش کنید صبحگاه — حمدش کنید در ظهر
حمدش کنید — حمدش کنید در شامگاه
دوست دارم سرود خوانم — فریاد کنم چون رسولان
خواهم چون قدیم سرود خوانم — دعا و وعظ کنم چون رسولان
از منجی خود هردم سخن می‌گویم — هرجا که روم، هرجا که روم
از منجی خود هردم سخن می‌گویم — روحم شاد، شاد، شاد می‌گردد

۲۷۵

۱- چون آواره در دنیا سـرگردان   نیست آرامی در ایـن جهـان
در ســفر زنــدگی پــیش روم   اوست آرامی در ایـن جهـان

بندگردان

در انتظــــار آن روز جـــلال   وقتی عمـرم رود رو بـه زوال
چــون آواز او بــه گوشــم رســد   روح و وجودم بس شادان شود

۲- دنیا پر از تلخی‌هاست بی‌گمان   نیست آرامی در ایـن جهـان
تــرک دوســتان قــدیمم کــنم   بایــد نــزد منجــی روم

بندگردان

۳- پیش روم در صحرای بی‌پایان   نیست آرامی در ایـن جهـان
طوفان و سـختی حملـه‌ور شـود   خــون مسـیح حفظـم کنــد

بندگردان

۲۷۶

۱- از دل و جان نبرد کنیم بهر مسیحا(۲)   جان‌هـا صـید کنـیم بهـر مسـیحا
جــان‌هــا صــید کنــیم بهــر مســیحا   از دل و جان نبرد کنیم بهر مسـیحا
۲- از روح پــر شــویم قــدرت بیــابیم   از روح پــر شــویم قــدرت بیــابیم
از دل و جــان نبــرد کنــیم بهــر مســیحا   از دل و جان نبرد کنیم بهر مسـیحا
۳- قــدرت بیــابیم شــهادت دهــیم   قــدرت بیــابیم شــهادت دهــیم
از دل و جان نبــرد کنــیم بهــر مســیحا   از دل و جان نبرد کنیم بهر مسـیحا

۲۷۷

۱- پایدار بر وعده‌های شاهم عیسی		تا ابـد تمجیـدش کـنم در هرجـا
همــواره ســتایش کــنم خــدا را		بــر وعــده‌هــای خــدا پایــدار

بندگردان

پایــــــــــــدار، پایــــــــــــدار		پایدار بر وعده‌های منجــی‌ام خــدا
پایــــــــــــدار، پایــــــــــــدار		بــر وعــده‌هــای خداونــد پایــدار

۲- وعده‌هایش پایه‌ای محکم دارد		چون طوفان شک و ترس هجوم آرد
کــلام زنــده‌اش پیــروزی بخشــد		بــر وعــده‌هــای خــدا پایــدار

بندگردان

۳- از روی کلامش یقین مــی‌دانــم		خون عیسی پــاک نمــوده گنــاهم
اکنون مــن در منجــی خــود آزادم		بــر وعــده‌هــای خــدا پایــدار

بندگردان

۴- پایدار بر کلام خداونــد عیســی		محبــت او مجــذوب کــرده مــرا
با شمشیر روح پیــروزم بــر دنیــا		بــر وعــده‌هــای خــدا پایــدار

بندگردان

۵- پایدار بــر کــلام او ایســتاده‌ام		نــــدای روح او باشــــد هــــادی‌ام
در منجی خــود آرامــش مــی‌یــابم		بــر وعــده‌هــای خــدا پایــدار

بندگردان

۲۷۸

۱- در پیشــگاه تخــت فــیض مســیح ســرود خــوانیم(۲)

حضــور خــدا بــا ماســت چــون بــا دعاهــا رویــم(۲)

۲- گــر فقیــریم یــا غنــی گــر ســالمیم یــا بیمــار(۲)

چــون در دعــا مصــریم حضــورش شــود آشــکار(۲)

۳- چــون غمهــای زمانــه فکــرم پریشــان ســازد(۲)

هرگــز مــأیوس نگــردم او بــه دادم مــی‌رســد(۲)

۴- در بلایــا و ســختی تنهــا او ملجــایم اســت(۲)

هرگــز تــرکــم نــکــرده در طــریــق و راه راست(۲)

۲۷۹

تو تاک هستی . . . ما . . . شاخه‌های تو

ما را در خود نگهدار

عطا فرما تا میوه آوریم و آن میوه بماند

می‌رویم . . . در نام تو . . . می‌رویم . . . با محبت

تا جهان . . . بداند

که قدرت، نجات، شفا از آن توست

تو تاک هستی . . . ما . . . شاخه‌های تو

ما را در خود نگهدار

عطا فرما تا میوه آوریم و آن میوه بماند

۲۸۰

۱- قلــبم شــاد اســت چــون بــا عیســی راه روم

بــر نــامش جــلال بــاد چــون بــا وی همــی روم

قلــبم شــاد اســت چــون بــا عیســی راه روم

هــــــر روزه بــــــا خداونــــــد راه روم

بندگردان

هللویــــــا بــــــا خداونــــــد راه روم

بــر نــامش جــلال بــاد چــون بــا وی همــی روم

هللویــــــا بــــــا خداونــــــد راه روم

هــــــر روزه بــــــا خداونــــــد راه روم

۲- شــیطان مغلــوب چــون بــا عیســی راه روم

بــر نــامش جــلال بــاد چــون بــا وی همــی روم

شــیطان مغلــوب چــون بــا عیســی راه روم

هــــــر روزه بــــــا خداونــــــد راه روم

بندگردان

۲۸۱

چه عجیــب اســت عیســی منجــی‌ام　　　چه عجیب است عیســی منجــی‌ام

ندیده نشنیده آن‌چه در کتاب خوانده　　　چه عجیب است عیســی منجــی‌ام

۲۸۲

بندگردان

آری تـــــرک کــــردی بهــــرم آری تــــرک کـــردی بهــــرم

۱- ترک کردی جلال و شـکوه سـما تـا آشـتی بـدهی مـرا بـا خـدا

بندگردان

۲- ترک‌کردی‌جان‌خودبر روی‌صلیب بخشیدی گنـاهم بـه‌دادی امیـد

بندگردان

۳- ترک کنم پدر و مـادرم بـــهرت ترک کنم خـواهر و بـرادر بهـرت

بندگردان

۴- ترک کنم اموالم ترک کنم جـانم ترک کنم هـرآنچه در دنیـا دارم

بندگردان

۲۸۳

۱- خواهم هر روز با تو راه روم، صدایت را بشنوم

مژده خوش نجاتت را، همه جا رسانم

بندگردان

(سلطان قلبم تویی عیسی مـهر تـو بـی‌همتا

خواهم هر روز با تو راه روم صدایت بشنوم) (۲)

۲- چون اراده‌ات را نجویم، ببخش مرا مسیحم

خواهم سویت شتابان دوم، با تو راه روم

بندگردان

۲۸۴

۱- شادان هستیم در عیسی　　چــون مهــرش در ماســت
بــا چهــره‌ای درخشـــان　　چــون مهــرش در ماســت
داریـــــم در او اتحـــــاد　　صـــلح و صـــفا در نهـــاد
ســعادتی حقیقـــی اســت　　چــون مهــرش در ماســت
گـــر مهـــر او در ماســـت　　ســعادتی واقعـــی اســـت

چون مهرش در ماست

۲- در کلبــــــۀ محقــــــر　　چون مهــرش در ماســت
عشق مســیح اســت برتــر　　چون مهــرش در ماســت
هر چیز گیــرد رنــگ و بــو　　چــون خلــد بــرین نکــو
زنـــدگی در امـــان اســـت　　چون مهــرش در ماســت
گـــر مهـــر او در ماســـت　　زنـــدگی در امـــان اســـت

چون مهرش در ماست

۳- مسیحا رحمت فرمـا　　چون مهــرت در ماســت
فیض و قدرت کن عطـا　　چون مهــرت در ماســت
ای فـــروغ پـــر جـــلال　　نـــورت زدایـــد مـــلال
روح تــو هــادی ماســت　　چون مهــرت در ماســت
گر مهــر تــو در ماســت　　روح تــو هــادی ماســت

چون مهرت در ماست

۲۸۵

۱- سخن گویم اگــر بــا هــر زبــانی | ولـــی در مـــن نباشـــد مهربـــانی
وجــود مــن بــود بــی‌ســود و ناساز | فــلزی پــر صــدا ســنجی پــر آواز
اگـــر دانـــم علـــوم و هـــم نبـــوت | و گـــر آگـــاهم از اســـرار خلقـــت
گـــر از ایمـــان کامـــل کـــوه‌هـــا را | تـــوانم منتقـــل کـــردن بـــه هرجـــا
برآیــد جملــه گــر اینهــا ز دســتم | محبــت گــر نباشــد هــیچ هســتم
گــر امــوالم دهــم جــانم، بســوزم | نباشــد مهربــانی نیســت ســودم
۲- محبت بس حلیم و مهربان است | حسد نشناسد، آن آرام جان است
نــه اطــوار قبــیح و نــی غــروری | نجویــد نفــع خــود دارد ســروری
نگیــرد خشــم و ســوءظن نــدارد | ز کــژی خــوش نگردد راســت آرد
همــه بــاور نمایــد صــبردار اســت | تحمــل مــی‌کنــد امیــدوار اســت
نگردد ســاقط هرگــز ایــن محبــت | ولـــی نـــابود گـــردد هـــر نبـــوت
زبانهـــا آخـــراً پایـــان پـــذیرد | علـــوم آخـــر زوال خـــویش گیـــرد
۳- کنون‌علم ونبوت هردو جزئیست | چون‌کامل‌سررسدجزئی‌شودنیست
زمـــان کـــودکی فکـــر و تعقـــل | چو کـــودک مـــی‌نمـــودم بـــی‌تأمـــل
همـــه گفتـــار مـــن گفتـــار طفـــلان | به مردی ترک کـــردم کـــار طفـــلان
کنـــون در آینـــه بینـــیم مـــبهم | در آنوقت آشـــکارا جملـــه بـــا هـــم
شناسایی من جزئـی اسـت اینجـا | شـــناســـم بعد چون گشتم شناســـا
بود باقی سه چیــز الحــال مــی‌دان | امید اســت و محبــت نیــز ایمــان
ولـــیکن اعظـــم اینهـــا محبـــت | بکوش ای جان به دنیــا بــا محبــت

۲۸۶

۱- در طریــق زنــدگی در ایــن جهــان　　سوی تو روم با قلــب و روح و جــان
راه تنــگ تــو بــود مســیر مــن　　روح قدوســت بــود هــادی مــن(۲)

بندگردان

ای مســـیح، ای مســـیح، مرکـــز امیـــد و شـــادی‌ام تـــویی(۲)
در وجــود مــن نباشــد هــیچ غمــی، مرکــز امیــد و شــادی‌ام، ای مســیح

۲- شادی تو ای مســیح قــوت ماســت　　وعــده‌هــای الهــی ثــروت ماســت
تقدیمت کنم این روح و جســم و جــان　　تــا شــوم شــبیه ربّ عالمیــان(۲)

بندگردان

۳- آتــش روح قدوســت ای‌مســیح　　شــعله‌ور ســازد وجــود آدمــی
جــرأت و دلیــری بخشــد او بــه مــا　　تــا اعــلام نمــاییم پیــام خــدا(۲)

بندگردان

۲۸۷

۱- ای خداوند مهربان مسیح من تویی　　درتو بود نور و حیات‌تویی‌شبان‌آسمانی

بندگردان

تنها ملجایم تو هــستی　　حامی و راهم تو هستی
جز تو هیچ یاری ندارم　　مــسیــح مــن تــویــی

۲- بااشتیاقی‌بس‌عظیم‌حضورت‌راخواهم　　باحمدوتسبیح‌وسرود اندرحضورتوسرایم

بندگردان

۳- ای خالق کل هستی تنها تو را جویم　　ای‌شفیع‌عالمیان مسیح من تنهاتوهستی

بندگردان

۲۸۸

۱- از دل ســـرود حمـــد خـــوانم　　آرام و شـــادم چـــون دانـــم
در هـــر مکـــان در هـــر زمـــان　　هادی خداست، رهبـرم اوسـت

بندگردان

رهبـــرم اوســـت، رهبـــرم اوســـت　　در هرتنگـــی رهبـــرم اوســـت
در پیـــــرویش امـــــین مـــــانم　　مسرورم چـون رهبـرم اوسـت

۲- گـــر شـــاخ عمـــرم بشـــکند　　ور غـــمدل افـــزون شـــود
طوفـــان عمـــرم چـــون رســـد　　آرامـــم چـــون رهبـــرم اوســـت

بندگردان

۳- در دست او ایـن دسـت نهـم　　هرگـــــز گلـــــهای نکـــــنم
خشـــنودم چونکـــه مـــیدانـــم　　قـــوتم اوســـت رهبـــرم اوســـت

بندگردان

۴- چـــون عمـــر مـــن بســـر آیـــد　　بـــا فـــیض او ظفـــر آیـــد
از مـــوج مـــرگ هراســـم نیســـت　　با من خداســـت رهبـــرم اوســـت

بندگردان

۲۸۹

۱- خـــدا راهـــی مهیـــا مـــیکنـــد　　او راهـــم را مهیـــا مـــیکنـــد
اگـــــــر بـــــــا او راه روم　　بـــــا او زنـــــدگی کـــــنم

او راهم را مهیا میکند

۲۹۰

۱- گرچـــــه انجیرشـــــکوفه نیـــــاورد، هللوهللویـــــا

میـــــوه درموهـــــا یافـــــت نشـــــود، هللوهللویـــــا

بندگردان

(هـــلـــلویا، هـــلـــلویا، هـــلـــلویا، هللوهللویا)

۲- گـــر حـــاصـــل زیـــتون ضـــایـــع گـــردد، هللوهـــللویـــا

مـــــزرعـــــه‌هـــــا آذوقـــــه نـــدهـــنـــد، هللوهللویـــا

بندگردان

۳- گلـــــه‌هـــــا از آغـــــل منقطـــــع شـــــوند، هللوهللویـــا

رمـــــه‌هـــــا در طویلـــــه‌هـــــا نباشـــــند، هللوهللویـــا

بندگردان

لـــیکن درخداونـــد شـــادمان خـــواهم شـــد، هللوهللویـــا

درخـــدای‌خـــویش وجـــد خـــواهم نمـــود، هللوهللویـــا

بندگردان

۲۹۱

۱- ای منجی نـــزد کـــه روم — چون ترک مهـــرت کـــنم؟

تـــویی شـــادی انـــدر مـــاتم — چگونه ترکـــت کـــنم؟(۲)

۲- جهان تو را رد می‌کنـــد — طریقـــت تحقیـــر کنـــد

لیک چون مهرت چشیده‌ام — چگونه ترکـــت کـــنم؟(۲)

۳- پیـــرو تـــوام تـــا پایـــان — هـــم نـــزدت در آســـمان

تویی حیات، نیکـــو شـــبان — چـــگونه ترکت کـــنم؟(۲)

۲۹۲

۱- وعـــده‌هـــای عظـــیم خداونـــدم بخشـــد تـــوان در تنگـــی و جفـــا
حضـــور روح قـــدوس خـــدا تجهیـــز نمـــوده دل‌هـــای مـــا

بندگردان

انـــدر جفاهـــا و در تنگـــی‌هـــا مـــددکارم یافـــت شـــود در هرجـــا
همـــه چیـــز بهـــر خیریـــت ماســـت تـــا زنـــدگی کنـــیم در راه راســـت

۲- فرشـــتهٔ خـــدا گرداگـــرد ماســـت تـــا رهانـــد مـــا را از خطرهـــا
"مـــویی از ســـرتان گـــم نخواهـــد شـــد" اینســـت وعـــدهٔ خداونـــد عیســـی

بندگردان

۳- کیســـت کـــه مـــا را از محبـــت عیســـی جـــدا ســـازد یـــا دور نمایـــد
نـــه شـــکنجه یـــا قهـــر دشـــمنان، چـــون عیســـی در وجـــود مـــا مانـــد

بندگردان

۲۹۳

۱- دوســـتت‌دارم، دوســـتت‌دارم، دوســـتت‌دارم ای‌عیســـی
هر روزه مـــی‌بیـــنم کـــه بهـــر مـــن چـــه نیکـــویی
بـــا قلبـــی شـــادمان حمـــدت گـــویم نامـــت را برافـــرازم
تـــــو را قلبـــــاً دوســـــت مـــــی‌دارم

۲- زنـــدگی‌ام، و روحـــم اینـــک در دســـتان توســـت
تـــو مـــرا خریـــده‌ای بـــا مرگـــت در جلجتـــا
بـــا قلبـــی شـــادمان حمـــدت گـــویم نامـــت را برافـــرازم
تـــــو را قـــلبـــــاً دوســـت مـــــی‌دارم

۲۹۴

۱- ایمــان مــا در زنــدگی، جنگــی اســت دائــم ســربه‌ســر
عیســی بــود نیــروی مــا، نیکــو بجنــگ و کــن گــذرا!
۲- چشـــمان بـــیفکن ســـوی او، در جســـتجوی روی او
قــوت بــگیــر از کــوی او، هم راه اوست هــم راهــبر!
۳- ترس هرچه باشــد دورکــن، زعشــقش ســرت پرشــور کــن
دل را از او پرنــور کــن، گــردد حیاتــت پــر ثمــر!
۴- هســـتی عزیـــز و مهربـــان، نـــزد مســـیح آرام جـــان
پیوسته هرجا هر زمان، جز او نخواهی تو دگر!

۲۹۵

۱- دارم در قلب خود ســرودی ســــــرود شـــــــادمانی
چون‌که عصــیانم را بخشــیدی حـــــال در تـــــو شـــــادم
بندگردان
حـــال درتـــو شـــادم شـــادم حـــــال در تـــــو شـــــادم
مسیحا چون آمــدی بــه قلــبم حـــــال در تـــــو شـــــادم

۲- مهــر عجیبــت در دل دارم هرگـــــز غـــــم نـــــدارم
در وادی تاریــک نیــز خــوانم حـــــال در تـــــو شـــــادم
بندگردان

۲۹۶

۱- بـــه کـــه پنـــاه بـــرم چـــون غـــم‌هـــا در رســـند

بـــه کـــه پنـــاه بـــرم چـــون قلـــبم بشـــکند

از بهـــر ایـــن حـــال زارم اکنـــون پنـــاهی مـــی‌جـــویم

در پی شادی مـــی‌گـــردم امـــا انـــدوه آیـــد ســـویم

بندگردان

عیســـــی بخشـــــد نجـــات بـــا خـــــون پـــــر بهـــا

شـــــــــفا و آزادی ز هـــــــــر درد و جفـــــــــا

نـــــزدش رو بـــــا ایمـــــان دور ز شـــــک و عصـــــیان

او تـــــو را پـــــذیرد بخشـــــد روح و تـــــوان(۲)

۲- بـــه کـــه پنـــاه بـــرم چـــون در گنـــاه افـــتم

بـــه کـــه پنـــاه بـــرم چـــون روحـــم زجـــر کشـــد

عدل و بخشش از که جـــویم پـــاکی و نـــور در وجـــودم

در پی شادی مـــی‌گـــردم امـــا انـــدوه آیـــد ســـویم

بندگردان

۲۹۷

زیرا تو ای خداوند خالق عالمیـــان	**برتر ز هر قدرتی در آســـمان(۲)**
جلال از توست جـــلال از توســـت	**جـــلال از توســـت عیســـی(۲)**
زیرا تو ای خداوند خالق عالمیـــان	**برتر ز هر قدرتی در آســـمان(۲)**

۲۹۸

۱- به لطف و به نرمی عیسی می‌خوانـد   گویـــد نـــزد مــــن بیـــا
بــر در قلبــت ایســتاده مـــی‌خوانــد   گویـــد نـــزد مــــن بیـــا

بندگردان

بیـــا بیـــا ای پریشـــان دل بیـــا   به لطف عظیمش عیسی‌می‌خوانـد
هــان ای گــنهــکار بــیـا

۲- تأخیر روا نیست چون‌عیسی‌می‌خواند   گویـــد نـــزد مــــن بیـــا
رحمـــتش رد مکــن تــو را مــی‌جویـد   گویـــد نـــزد مــــن بیـــا

بندگردان

۳- فرصت می‌رود وقت تمام مــی‌شـود   گویـــد نـــزد مــــن بیـــا
تاریکی می‌رسد هم مرگ بــر در اســت   عیســــــی گویــــدت بیـــا

بندگردان

۴- به‌مهری بس‌عجیب‌وعده داده‌اسـت   بخشـــــــد گناهانـــــــت را
گرچه گنهکاری رحمش عظــیم اســت   بشــــــوید قلـــــب تــــو را

بندگردان

۲۹۹

۱- گـــوییم هللویـــا، شـــکرش هللویـــا   حمـــــــــدش، هللویـــــــا
ستایش کنیم نام عیسی را(۲)
۲- نجات‌داده‌است‌مرا،بخشیده‌گناهم‌را   از روح پـــــر کـــــرده مـــــرا
ستایش کنیم نام عیسی را(۲)
۳- مـــن عیســـی را دوســـت دارم   عیسی مرا دوست دارد(۲)
ستایش کنیم نام عیسی را(۲)

۳۰۰

۱- بشـــنو صــدای عیســی را کــه مــی‌خوانــد تــو را
نــزد مــن بیــا ای خســته آرامــش دهــم تــو را

بندگردان

بر در قلبت ایستاده در را همـــــــــی کوبـــــــــد
"بگشــا تــا داخــل شــوم" مــی‌گویــدت عیســی

۲- ای کــه مــرده‌ای در گنــاه، عمــرت گشــته تبــاه
گشــته از راه حــق گمــراه، مــی‌جویــدت عیســی

بندگردان

۳- "مــن راه و راســتی و نــورم"، "مــن نــان حیــاتم"
"من نــاجی و مــن شــفیعم"، "مــن آب زنــدگی‌ام"

بندگردان

۴- هــان روز نجــات اســت الآن، برخیــز از مردگــان
به قلــبــت عیسی را بــخوان کند تــو را رخــشان

بندگردان

۳۰۱

ای مســـــیحا زود بیـــــا(۳) مســــــــیحا زود بیـــــــا
هـــر روز در دعـــا گـــویم(۳) مســــــــیحا زود بیـــــــا

۳۰۲

۱- ای خداوند قوت من تو را محبت می‌نمایم

دلم بر تو توکل داشت و مدد یافته‌ام

بندگردان

خداوند را در هر وقت متبارک خواهم گفت

نـــام او را بـــا یــکدیــگر برافرازیم

۲- تسبیح او دائماً بر زبان من خواهد بود

چــون از گنــاه مــرا آزاد کرد هللویا

بندگردان

۳- پس سرودی تازه برای او با هم بسراییم

چون جهان از رحمت خداوند پر است

بندگردان

۳۰۳

۱- خوانیم سرود در وصف آن، کلمهٔ حیات آگــاهــیــم از شــکــوه آن، کلمهٔ حیات

بندگردان

ای پـــیام ابـــدی موجـــد ایمـــان تویی تـــویـــی‌کلمـــهٔ خدا کلمهٔ حیات(۲)

۲- خداوند مسیح است همان، کلمهٔ حیات مــژده بــهــر گنهـــکاران، کلمهٔ حیات

بندگردان

۳- الهــام بخش دل‌های ماست، کلمهٔ‌حیات بخشـــندهٔ صلح و صفاست، کلمهٔ‌حیات

بندگردان

۳۰۴

۱- یهــوه هســـتی خـــدای خـــالق یهـــوه هســـتی خـــدای قـــادر
مســـح کننـــده‌ای صـــخرهٔ ابـــدی یهـــوه تـــویی شـــفا دهنـــده

بندگردان

گـــو هللویـــا، گـــو هللویـــا گـــو هللویـــا، گـــو هللویـــا
یهـــوه هســـتی محبـــوب جـــانم یهـــوه تـــویی شـــفا دهنـــده

۲- "من‌هستم" عظیم‌خدای ابراهیم یهـــوه شـــالوم خـــدای ســـالیم
خـــدای مؤمنـــان صـــخرهٔ جـــاودان یهـــوه تـــویی شـــفا دهنـــده

بندگردان

۳- مـــهیـــا مـــی‌کند "یـــهوه یایرا" نجات عظـــیم خداونـــد مســـیحا
فرزنـــد یگانـــه آشـــکار کـــرد او را یهـــوه تـــویی شـــفا دهنـــده

بندگردان

۳۰۵

۱- دنیا گمره بود در ظلمـــت عصـــیان نـــور جهـــان اســـت عیســـی
چه روشن نوری که به من است تابان نـــور جهـــان اســـت عیســـی

بندگردان

چه خوش نوری کـــه باشـــد رخشـــان بـــه آرامـــی بـــه رویـــم تابـــان
کـــــوری بـــــودم بینـــــایم الآن نـــور جهـــان اســـت عیســـی

۲- ظلمت‌نداریم‌چون‌هستیم‌درعیسی نـــور جهـــان اســـت عیســـی
روشنیم چون پیـــرویم هـــادی‌مـــان را نـــور جهـــان اســـت عیســـی

بندگردان

۳- ای که در ظلمت گشته‌ایی نابینـــا نـــور جهـــان اســـت عیســـی
به نـــورش بنگرتـــا کـــه گـــردی بینـــا نـــور جهـــان اســـت عیســـی

بندگردان

۳۰۶

۱- وه چــه نواهــای دلکــش　　آید به گوش گــردد فــزون
آواز شـــادی مـــی‌دهنـــد　　دشت سالیم کـوه صـهیون

بندگردان

حمـــد و تجلـــیلش کنیـــد　　به هـر سـو نـدا در دهیـد
هوشـــــیعانا هوشـــــیعانا　　هوشــــیعانا بـــرۀ خــــدا

۲- سرایند اطفــال کوچــک　　هوشیعانا بـر شـاه شـاهان
زیرا کــه شــفا مــی‌بخشــد　　هــم نجــات برگناهکــاران

بندگردان

۳- اسم مسیح بخشد شادی　　بـــر یهـــود و بـــر امتهـــا
زآنکه خونــش شوید هرکس　　از هـــر گنـــه ســازد رهـــا

بندگردان

۳۰۷

۱- فرمان عیسی است باید درخشـــید　　تابان به هرجا سوزان چو خورشـــید
چون شمع روشـــن در شـــام تاریـــک　　باشـــیم در دهـــر نـــورانی و نیـــک
در جای خود مـــا هرجـــا کـــه باشـــیم　　هر یک به قسـمی بایـد درخشـــیم
۲- فرمان عیسی است باید درخشید　　بـــا نـــور ایمـــان بـــا مهـــر و امیـــد
دانـــد بـــه خـــوبی ضـــعف مـــن و تـــو　　بیند که گـــاهی کـــم گشـــته پرتـــو
با این همه وی چشـــم انتظـــار اســـت　　بینـــد کـــه نـــور مـــا آشـــکار اســـت
۳- فرمان عیسی است باید درخشید　　این احتیـــاج هـــر روز دنیـــا اســـت
فقـــــر و گنـــــاه و انـــــدوه، یـــــارا　　تاریـــــک کـــــرده دنیـــــای مـــــا را
پس بـــا مـــن و توســـت از روی ایمـــان　　هر یک به جایش باشـــد درخشـــان

۳۰۸

۱- بـــر خاکیـــان بـــادا نویـــد، خیـــل بشـــر آگـــه کنیـــد

هرســـو نـــدایی در دهیـــد، مـــژده ز حـــق مـــژده رســـید

۲- عیسی‌مســـیح از آســـمان، کـــرده جمـــال خـــود عیـــان

در کســـوت انســـانیان، خـــلاق عـــالم شـــد پدیـــد

۳- انـــدر پـــی گـــم‌گشـــتگان، چوپـــان نیکـــو شـــد روان

حتـــی بـــه مـــرگ و بـــذل جـــان، آلام و زحمـــت را کشـــید

۴- عـــدل خـــدایی را نمـــود، عصـــیان مـــؤمن را زدود

ای عاصـــیان زودآییـــد زود، گـــنج عظـــیم دســـت آوریـــد

۵- روز نجات است ای‌جوان، فرصت‌مـــده از کـــف تـــو هـــان

عـــیســـی دهـــد خـــط امان، بـــر گفتـــه‌اش تـــکیه کـــنید

۳۰۹

۱- (مسیح است نورم، مسیح حیاتم راه و راستی و هم نجـاتم)۲

بندگردان

هللویا، هللویا، حیات عیسی افزون در ما(۲)

۲- (بیاییـــد فیضـــش را بســـراییم از دل وجان سرود بخوانیم)۲

بندگردان

۳- (اعلان نماییم، فیض عیســـی را آن منجی و آن خداوند را)۲

(تـــو پـــر جلالی،تـــو پادشـــاهی جلالت می‌دهیم ای عیسی)۲

بندگردان

۳۱۰

۱- بر افلاک شد از گنـه گـر غبـارم، گنه کرده نزدیک حق شرمسـارم
ولـی از عقوبـت دگـر یـاد نـارم صلیب مسیح است اکنون حصارم
۲- چو دیدم مسیحا که در قعر چاهم اسیر طبیعـت بـه قیـد گنـاهم
بـرآورد و بگذاشـت درشـاهراهم جز او نیست منجی و نبـود الهـم
۳- چـرا راه او را بـه منـت نپـویم؟ چـرا نـام او را دمـادم نگـویم؟
غلامـی او داد ایـن آبـرویم چو او آب من گشت من خاک اویم
۴- گر از ضعف فرسوده همچو هلالـم نه در رنج و محنت نه اندر ملالـم
چو دانم که بخشد چه زر یـا سـفالم شـه لـم یـزل ملـک لایـزالم
۵- مسیح است راه و مسیح رهبر من هم او تاج بخش و هم او افسر من
به مهر ایستاده است انـدر بـر مـن نگه دارد از رهزنـان گـوهر مـن

۳۱۱

۱- بس شادم که پدرم از آسمان لطف خود را در کتاب کرد بیـان
امری بس عجیب در انجیل بینم که منجی‌ام عیسی دوست داردم
بندگردان
شادم که عیسی دوسـت داردم دوسـت داردم، دوسـت داردم
شادم که عیسی دوسـت داردم عیسـی دوسـت داردم
۲- اگر او را فراموش مـی‌کـنم باز هم دوست داردم هرجـا روم
چـو از محبـتش دارم نویـد زود به پناهش باز خواهم دویـد
بندگردان
۳- وقتی که نزد خدا می‌ایستم گرچه سـرودی بیشـتر نـدارم
خوانم سرود جاوید آن سرود را عجب که عیسی دوست دارد مرا
بندگردان

۳۱۲

۱- ای منجی مـن ای خـدا ای قــدرتت بــی‌انتهــا
درد گنـــه کـــردی دوا ای درگهـــت دارالشـــفا
۲- از قبر خود کردی قیام کردی تو کار خـود تمـام
منجی تویی بر خاص و عام هـم شـافعی انـدر سـما
۳- ای کامل و حق و مبین ای نور و ای محیـی دیـن
ما را با خود کـردی قـرین ای مــونس و ای آشـــنا
۴- هم حافظی و هم شبان هــم مـالکی بـر مؤمنـان
نـام خوشــت ورد زبـان انــدر ســرود و در دعــا
۵- پایـان نیابـد رحمتـت آخــر نــدارد قــدرتت
باشـــد جـــلال و قوتـــت از حد برون و ز عـد جـدا

۳۱۳

۱- چـــو سرمســـت مســیحم مـــن ز دردســـر چـــه اندیشـــم؟
چـــو آهـــوی مســـیحم مـــن ز شـــیر نـــر چـــرا ترســـم؟
ز شیر نر چرا ترسم من؟
بندگردان
تو عیسی خداوندی، خداوندی، خداوندی
چو موسی تو را دیدم، ز فرعون‌ها چرا ترسم من؟
ز فرعون‌ها چرا ترسم؟ ز فرعون‌ها چرا ترسم من؟
۲- چـــو منجـــی مـــن او باشـــد بـــه قیـــد و بنـــد چـــه اندیشـــم؟
چـــو شـــور و شـــوق او دارم ز شـــور و شـــر چـــرا ترســـم؟
ز شور و شر چرا ترسم من؟
بندگردان

۳۱۴

۱- شـــکر خداونــد کریـــم و غفــور — کرده چنین جمع همه را با ســرور
شــکر خــدایی کــه همــه شــاد کــرد — خلــق جهــان از گنــه آزاد کـــرد

بندگردان

ما باید نور دهیم در جهان — هم بدرخشیم بر دیگران

۲- نــور جهــان منجـــی کـل بشـــر — کــن ز ره لـطف تـو بر مـا نظـــر
بهـــر گناهــان جهـــان جـــان فـدا — کــردی، ای مـظهر مهـــر و وفـــا

بندگردان

۳- ما همه چون گله تو هستی شـبان — ما همــه جســمیم تــو روح و روان
هـــادی مــا شــو بــه هــمهٔکـــارها — کــن ز گنــاه و ز خطرمـــان رهــا

بندگردان

۴- قلب من از مهــر پــر از نــور کــن — هر چه گناه است ز مــن دور کــن
روح قـــدوس را بنـــما در جهـــان — راهــنـما بــر هــمـــهٔ گـــمرهان

بندگردان

۳۱۵

کنون مــا همــه یکــدل و یــکزبــان — پرســتش کنــیم عیســی مهربــان
خـــدا و خداونـــد و یـــار عزیـــز — نخواهد به‌جز قلب ما هــیچ چیــز

۳۱۶

۱- یاربّ تو ملجا بوده‌ای
در هر زمان ما را

امید آینده تویی
مأوای جان ما را

۲- در عین طوفان‌های سخت
هستی پناه جان

زین‌جا چو بربندیم رخت
تو منزل جانان

۳- اندر پناه رحمتت
یاران مصون بودند

ما را بدار از شفقتت
فارغ ز هر گزند

۴- قبل از زمین و کوه و تل
پیش از جهان‌ها تو

تا انتها و از ازل
هستی خدایا تو

۵- نزدت هزاران سال‌ها
یک آن اندر نظر

لکن دو روز عمر ما
چون باد و درگذر

۶- یاربّ تو ملجا بوده‌ای
در هر زمان ما را

هنگام سختی‌ها تویی
مأوای جان ما را

۳۱۷

۱- ز مهر خود ای آسمانی خدای
عزیزان ما را شبانی نمای

به آن‌ها که دورند و از ما جدا
هماره تسلی بفرما عطا

۲- مسیحا تو در قلب‌شان گیر جای
خرامان به همراه‌شان رهنمای

به تنهایی و درد و سختی و آه
تو شادی بده، می‌شود غم تباه

۳- تو روح‌القدس، ناامیدی زدای
بنه فیض خود را به‌دل‌ها به‌جای

که تا در تو پیوسته شادان زییم
پر از مهر و امید و ایمان شویم

۳۱۸

۱- گفــت عیســی پادشــاه ذوالجــلال
مــالــک جــان‌هــا و مــلک بی‌زوال

ای خوشــا بــر حــال مســکینان روح
مالکـــان آســـمانند ایـــن گـــروه

ای خوشـــا بـــر حـــال زار خســـتگان
از نـــوای زنـــدگی بگسســـتگان

۲- در حیــات دیگــر آنــان زنــده‌انــد
در تســلی و خوشــی پاینــده‌انــد

ای خوشـــا حـــال حلیمـــان جهـــان
وارثـــان ایـــن زمیننـــد آن زمـــان

ای خوشا آنکس که رحمت در وی است
رحمت حق‌دان که او را در پی است

۳- گر کسی جویای عدل ایزدی اســت
ز اعتساف و جور این عالم بری‌است

مــژده بــاد او را کــه از عــالم جداســت
مورد عدل است و سیراب‌ازخداست

ای خوشا آن پاکــدل کــاو بــی‌ریاســت
دولــت دیــدار حــق او را سزاســت

۴- ای‌خوشاآنکس‌که‌صلحش‌در سر است
زآنکه فرزندی حق را در خور است

گــر کســی را هســت عــدالت در نظــر
ملــک جاویــدان دهــد او را پــدر

گـــر ز بهـــر مـــن شـــما را از عنـــاد
مــی‌دهنــد آزار زان باشــید شــاد

۵- زآنکــه از هــر تهمــت و رنــج الــیم
مر شما را حق دهد اجــری عظــیم

همچنـــین بـــر انبیـــاء قبـــل از شـــما
ناکسان هر لحظــه کردنــدی جفــا

فــیض ده تــا هرچــه گــویی آن کنــیم
جهد در اجرای این فرمــان کنــیم

۳۱۹

۱- سپاس ای پدر، بهــر آن فرزنــدت   او که مرد و برخاست وظاهرکردمهرت

بندگردان

جلالت باد هللویـا، جلالــت بــادآمین   جلالت باد هللویـا، ده فیضــی نــوین

۲- سپاســت گــوییم روح پــاک خــدا   ظاهر کردی مسیح را بهــر ملــت‌هــا

بندگردان

۳- سپاســت گــوییم ای بــرهٔ خــدا   گناهان را برداشتی پاک کردی مــا را

بندگردان

۴- ده فیضی نوین پر کن دل از مهرت   هر جان افروختــه بــه آتــش روحــت

بندگردان

۳۲۰

۱ - ای فرزندان نور گــرد هم بیایید   بــا شــادی و ســرور او را بســرایید

بندگردان

انــدر حضور وی دست‌ها بــرافرازید   منجی عالم را شکروسپاس گوییــد(۲)

۲- ای قوم خاص او در روح قوی باشید   پیروزی عیسی را از آن خــود دانیــد

بندگردان

۳- ای گــلهٔ خــدا نزد شبان آیــیــد   در هر غم و سختی عیسی را بخوانید

بندگردان

۳۲۱

۱- شکر خــدا را بهــر کــار عظــیمش		دنیا رادوست‌داشت و بخشیدفرزندش
جانش را فــدا کـــرد بهــر گناهـــان		راه حــیات‌بازشــدبــهــرهــمـــگــان

بندگردان

جلال باد بر نامش دنیــا بیــدار شــود		جلال باد بر نامش همه شادان شــوند
هــمــگی بــســوی خــداونــد آیــیــد		شکر کــنــیــد از بــهــر کار عظیمش

۲- نــجــات کــامــل پــاکــی گناهــان		خــداوند بــخشیــده بــه ایــمانداران
گنــاهــکارتــرین شــخص تا توبه کند		هــمان لــحــظــه خدا او را می‌بخشد

بندگردان

۳- خدا کارهای بــس عظیمــی کــرده		در عیسی هـــر گنــاهی را بخشــیده
یک روز همه پر از جلال مــی‌گــردیم		ربــوده مــی‌شـــویم تــا او را بینــیم

بندگردان

۳۲۲

(مســیح صــخرهٔ حوریـــب اســت کـــه مـــی‌جوشـــد
آب حیـــات اســـت ســـلامتی بهـــر مـــا)۲
بیـــا بنـــوش از عســـل شـــیرین‌تـــر اســـت آن
تـــا ســـیراب گـــردد وجـــود و روح و جـــان
(مســیح صــخرهٔ حوریـــب اســت کـــه مـــی‌جوشـــد
آب حیـــات اســـت ســـلامتی بهـــر مـــا)۲

۳۲۳

۱- خـدا مـلـجاء و قوت من است صـــخرهٔ قـــوی مــــن اوســـت
سپـر و شـاخ نـجـاتـم خداست قلعــــهٔ بلنـــد مـــن اوســـت

بندگردان

شکر ای پدر، شکر ای پسر شکر برتو ای روح‌القدس(۲)

۲- بیـایـیـد خـدا را بـســرایيم آواز شــــــادمانی دهـــــــیم
صخرهٔ نـجـات را بـسـتـایـیـم در حضـــورش بـــا حمــد آیـــیم

بندگردان

۳- در نـام قـدوسـش فخر نمایید رویــــش را دائـــم طلبیــــد
کارهـای عجـیـبـش را ذکر کنید نــــام یهــــوه را خوانیــــد

بندگردان

۴- تسبیح بخوانید تسبیح بخوانید خـــدا را تســـبیح بخوانیـــد
جمـیـع لـشـگـرهـای خـداونـد نــــام او را تســـبیح خوانیـــد

بندگردان

۳۲۴

(نام‌مسیح‌پرجلال‌است‌بی‌نظیروبی‌همتاست اوست‌خدای‌تسلیات‌قادراست‌درتنگیها)۲
او اســـت پـــر از محبـــت و فـــیض کـــه احســـان کنـــد هـــر انســـانی را
دهـــــد آرامـــــی و ســــلامتی در طوفانهـــــا و در ســــــختیها

اوست فقط صخرهٔ نجات ما

(چه پر جلالی، چه پرشکوهی پر از محبت و راستی)۲

۳۲۵

۱- ای مُحِبـــــان خــــــدا بـــا هـــم شـــادی کنـــیم

(با قلبی شاد سرود خـوانیم)۲ (بـــه‌ســـوی خداونـــد)۲

بندگردان

ســـــوی ســـــما رویـــــم بهشـــت زیبـــا پـــر جـــلال

ســـــوی بهشـــــت ســـــماوی شــــــهر زیبـــــای خـــــدایی

۲- بگـــــذار بـــــی‌ایمانــــان او را حمــــــد نگوینــــــــد

(ولـــی فرزنـــدان خـــدا)۲ (نیکوســـت حمـــدش کننـــد)۲

بندگردان

۳- حـــال از شـــادی ســـما نصــــــیبی مــــــی‌یـــــابیم

(لیک چون به آسمان رسـیم)۲ (جلالـــــش را بینـــــیم)۲

بندگردان

۴- پـــس مـــا شـــادان باشـــیم هرگـــــز غـــــم نخـــــوریم

(از زمـــــین عمانوئیــــــل)۲ (بـــــه آســـــمان رویـــــم)۲

بندگردان

۳۲۶

بندگردان

ســتــایــش، حــرمت، جلال و قوت   از آن تخت‌نشین و بره تا ابدالاباد(۲)

۱- بـــرهٔ خـــدا جـــانش را در راه نجـــات مـــردم قربـــانی کـــرد

لایق است کــه او باشــد صــاحب جــلال و قوت،حکمــت و دولــت

بندگردان

۲- لیاقــت داری طومـــار را از پـــدرت بگیـــری مهـــرش بـــاز کنـــی

لیاقــت داری آن را بخــوانی چــون‌کــه جانــت را قربــانی کــردی

بندگردان

۳- بــه خــون خــود مــردم را از هــر ملــت خریــده و آزاد کــرده‌ای

ایشـــان را مثـــل هدیـــه‌ای زیبـــا بـــه‌حضـــور وی تقـــدیم کـــرده‌ای

بندگردان

۴- ایشـــان را بـــه ســـلطنت رســـاندی مثـــل کاهنـــان خـــدای مـــا

ســـتایش مـــی‌کنـــیم نـــام تـــو را خداونـــد مـــا، خداونـــد مـــا

بندگردان

۳۲۷

۱- ای فـــــروغ جـــــاودان ای مســـــیح نـــــور جهـــــان

خــــــالق ارض و ســــــما راحـــــــت و امیــــــد مــــــا

بندگردان

در نـــور رویـــت آیـــم بـــه‌ســـویت حمـــدت کـــنم بهـــر فـــیض عظیمـــت

تـــویی خـــدایم مهـــر و صـــفایم تـــویی نجـــاتم و تـــویی شـــفایم

۲- ای خورشـــید عـــالم‌تـــاب بـــر مـــن مســـکین بتـــاب

گرمـــــی انـــــوار تـــــو بخشـــــد مـــــرا قلبـــــی نـــــو

بندگردان

۳- ای خداونـــــد کـــــریم پـــــر ز احســـــان و رحـــــیم

بشـــــنو ایـــــن دعـــــایم را شـــــکرت گـــــویم در هرجـــــا

بندگردان

۳۲۸

(فرو ریخت، فرو ریخت، بار گناهـان قلـبم فـرو ریخـت)۲

هـــر گنـــاه پـــاک شـــده، بـــا خـــونش بخشـــیده

هللویا فرو ریخت، فرو ریخت، بار گناهان قلبم فـرو ریخـت

۳۲۹

۱- خدایاچون‌باحیرت‌خیره‌شوم　　بر این عالم که تو خود ساخته‌ای

در اختران عظیم و رعد و برق　　قدرت خود نمایان کرده‌ای

بندگردان

آنگه ز جان و دل می‌سرایم　　چه عظیمی چه عظیمی

آنگه ز جان و دل می‌سرایم　　چه عظیمی چه عظیمی

۲- چو بینم درختان سبز و خرم　　نوای بلبل آید به گوشم

از فراز کوه بینم دشت و چمن　　هان صدای نهر، نسیم وطن

بندگردان

۳-چوفکرکنم‌خالقم‌فرزندخویش　　دریغ نداشت از آن مرگ پریش

که بر صلیب بهر من فدا گردید　　بار گناهان ز دوشم غلطید

بندگران

۴- چون‌مسیح‌آیدباصدای‌شیپور　　سوی سما شوم زین جهان دور

به پایش افتم با سپاس و درود　　ز سر گیرم آنگه همین سرود

بندگران

۳۳۰

خداوند، خداوند، از مردگان برخاسته، خداوند

هر زانویی خم شود، هر زبانی بگوید

عیسی خداوند است

۳۳۱

۱- چه پر جلال و زیباست این طبیعت
زبـان قـادر بـه وصـف آن نباشـد
گلهـای زیبـا و سوسـن الـوان
همـه بـه یکـدل تـو را سـرایند(۲)
۲- پس ما آدمیـان کـه همشـکل تـو
سرشـته شـدیم تـا سـلطنت کنـیم
بـر تمـامی ایـن جـلال و شـکوه
همـه بـه یکـدل تـو را سـتاییم(۲)
۳- قابـل سـتایش تـو هسـتی پـدر
کـه بـدادی بـه مـا عیسـای پسـر
تـا کامـل شـویم و مسـرورت کنـیم
همـه بـه یکـدل تـو را سـتاییم(۲)
۴- سپاس،سپاس،سپاس خدای قدوس
دوستت داریم تـو را جهـت فیضـت
چون روح خود را نیـز در مـا دمیـدی
جلال جلال باد بر تـو ای قـدوس(۲)

۳۳۲

۱- عیسی‌مسیح آمـد، بـر صـلیب جـان بـداد
خـون پـاکش بریخـت، از گنـاه کـرد آزاد
او را سـتایم، از دل سـرایم، معبـودم عیسـی
۲- با دسـت مقـدس، کـوران را بینـا سـاخت
ابرصـان را طـاهر، مردگـان را زنـده
او را سـتایم، از دل سـرایم، معبـودم عیسـی
۳- زنـدگیم عـوض کـرد، تولـدی نـو داد
روح‌القـدس بخشـید، از ظلمـت رهانیـد
او را سـتایم، از دل سـرایم، معبـودم عیسـی

۳۳۳

۱- خــدا محــب و منجــی جــانم   خـــدا محـــب و رهنمـــایم

بندگردان

پس باید سرایم، خدایم نیکوست   خدایم نیکوست، دوستم دارد

۲- بسته بودم در قیـد اسـارت   بســـته بـــودم در قیـــد گنـــاه

بندگردان

۳- خــدای پــدر او را فرســتاد   مســـیحا آمـــد نجـــاتم داد

بندگردان

۴- عیسای محبوب جانش فدیه داد   از هـــر گنـــاهی کـــردم آزاد

بندگردان

۵- تمجیـدت کـنم مهـر ابـدی   تنهـــا معبـــود قلـــبم تـــویی

بندگردان

۳۳۴

به‌قدس‌های‌تـو داخـل شـده‌ام تـا بیـنم جمـال چهـره‌ات

بــا خـــون بـــره آمـــده‌ام پُـــر شـــوم ز آتـــش روحـــت

ای معبـــــــود مـــــــن محبــــــوب مــــــن(۲)

نـــــام تـــــو قـــــدوس اســـــت قـــــدوس یــــاه(۲)

با قلبـی بـاز، بـا قلبـی بـاز مشـتاق ملاقـات تـو هسـتم

ای معبـــــــود مـــــــن محبــــــوب مــــــن(۲)

نـــــام تـــــو قـــــدوس اســـــت قـــــدوس یــــاه(۲)

۳۳۵

۱- چـــون در گنـــاه مـــرده بـــودم	قلـــــبم پـــــر از ظلمـــــت
بـــا کلامـــش روشـــنم کـــرد	حـــال مســـیح باشـــد در مـــن

بندگردان

مســـیح باشـــد در مـــن	مســـیح باشـــد در مـــن
وه چـــه نجـــاتی عظـــیم	کـــه مســـیح باشـــد در مـــن

۲- چـــون انـــوار آفتـــاب دهـــد	حیـــات بـــه هـــر گلـــی
دهـــد نـــور و مهـــر و حیـــات	مســـیح کـــه باشـــد در مـــن

بندگردان

۳- حیـــات همـــهٔ گـــل‌هـــا	در تخـــم گیـــاه اســـت
همـــان‌گونـــه روح خـــدا	چـــون بـــذر باشـــد در مـــن

بندگردان

۴- خـــواهم چـــون او رفتـــار کـــنم	چـــه شـــادی عظـــیم
روحـــم در مـــن بـــه وجـــد آیـــد	چـــون مســـیح باشـــد در مـــن

بندگردان

۳۳۶

(گـــر خـــواهی شـــادی، وجـــد حقیقـــی	عیســـی را در دل بپـــذیر)۲
گناهت پاک ســازد شــبت را روز کنــد	قلبت را نو ســازد دائــم بــا تــو مانــد
گـــر خـــواهی شـــادی وجـــد حقیقـــی	عیســـی را در دل بپـــذیر

۳۳۷

۱- شــاه شــاهان، مالــک هســتی جــلال، هللویــا

نــور جهــان، امیــد حیــات جــلال، هللویــا

بندگردان

عیسی، خداوند قدیر، هللویا(۲)

۲- منجــی عــالم، شــبان اعظــم جــلال، هللویــا

شــاخ نجــات، شــاهد امــین جــلال، هللویــا

بندگردان

۳- عمانوئیــل، خداونــد بــا مــا جــلال، هللویــا

آب حیـــات، الـــف و یـــا جـــلال، هللویـــا

بندگردان

۴- قــدوس‌عظــیم، شــافی رحــیم جــلال، هللویــا

زنــدۀ جاویــد، نــان ســماوی جــلال، هللویــا

بندگردان

۳۳۸

بایـــد ســـرایم تمجیـــد نمـــایم　　نـــام عیســـی منجـــی خـــود را

تـــا آخـــرین لحظـــۀ عمـــر　　بایـــد تمجیـــد کـــنم نـــام او را (۲)

۳۳۹

۱- ای‌خداوند،وعده‌های‌توچه‌عظیم‌است　　بهر همهٔ مؤمنین نور و یقــین اســت

تو را خواهم، تو را جــویم، در انــدرونم　　تویی راهم، تویی نورم، تویی شــبانم

بندگردان

قلبم پر از حمد تو است، مسیح‌عیســی　　جزتو کسی را نخواهم من در این دنیا

تو را خواهم، تو را جــویم، در انــدرونم　　تویی راهم، تویی نورم، تویی شــبانم

۲- ای خالق کل هستی، اینک می‌آیــم　　با دعا و شکرگزاری، تو را می‌خــوانم

جانم اکنون مشتاق توست، منجی دنیــا　　قلب مــرا بــا حضــورت مــزین فرمــا

بندگردان

۳۴۰

۱-در حــضور خداوند،روح او درماست　　شادان و مسروریم ما،روح او درماست

ما را از روح پرکرده،روح او درماســت　　از دل او را ســتاییم،روح او درماســت

بندگردان

(هــــــــا، هللویــــــــا، روح او درماســــــــــت)۲

۲-خداوندشبان‌ماست،روح اودرماست　　او راه و راستی ماست،روح او درماست

ما را نیز حفظ می‌کند،روح او درماست　　هرجا ما را می‌بــرد،روح او درماســت

بندگردان

۳-اوشایستهٔ‌حمداست،روح‌اودرماست　　تسبیحات اوراسزاست،روح‌اودرماست

بــا قــوت خداونــد،روح او درماســت　　نامش را برافــرازیم،روح او درماســت

بندگردان

۳۴۱

۱- ایمان داریــم مــا بــه خــدا، خــالق ارض و ســما

و بــه فرزنــد او عیســی، گشــت ز بــاکره پیــدا

ایمان داریم مرد بهر ما، مصلوب گشت به جــای مــا

با پیروزی برخاست عیسی، صعود کرد نزد خــدا

بندگردان

(عیسی، خداوند، خداوند!)۲ (رفــیــع اســت نامــت)۲

۲- ایمان داریم ما به روحش، هدیه‌اش بــه کلیســا

بهــر تائیــد کلامــش، بخشــد قــوت و عطــا

بــاز آیــد او در جلالــش، هــرکس را دهــد جــزا

هر زانو خم در حضــورش، هــر زبــان کنــد نــدا

بندگردان

۳۴۲

۱- ندانم چرا خداوند فیضش را عیان‌کرد ندانم چرا مسیحا جانش را فدا کرد

بندگردان

دانــــم بــــه کــــه ایمــــان آوردم یقــین مــی‌دانــم کــه او توانــد

حفــــــظ کنــــــد امــــــانتم را بهــــــــر آن روز عظــــــــیم

۲- ندانم چگونه ایمان را در قلبم دمیــد نورکلامش غم را زدود روشنی تابید

بندگردان

۳- ندانم‌چون روح‌القدس ملزم‌کند دل‌را ندانم‌چون‌ظاهر کندخداوندعیسی را

بندگردان

۳۴۳

۱- خواهم شبیهت گردم ای‌منجی   آرزویــم اینســت هــم دعــایم
فــدایت ســازم گنجهــای عــالم   تــا کــه شــبیه عیســی شــوم

بندگردان

(شبیهت گردم، شــبیهت گــردم   منجی عزیــز پــاکم بســازم
با مهــرت بیــا پــر ســاز قلــبم را   نقش کن صورتت درقلب من)

۲- شبیهت شــوم پــر از محبــت   عفو و شــفقت مهــر و الفــت
کـــنم دســـتگیری بیچارگـــان را   جـــویم آواره گمشـــده را

بندگردان

۳- شبیهت شوم حلیم و قــدوس   بــی‌آزار و شــجاع و صــبور
کـــنم تحمـــل ظلـــم دشـــمنان   بهـــر نجـــات گنهکـــاران

بندگردان

۴- نزدت می‌آیم شــبیهت شــوم   مسیح روحت را همی خواهم
نـــزدت آورم هرآنچـــه دارم   عیسی همه را بــه تــو دهــم

بندگردان

۵- شبیهت شــوم درحــین دعــا   روحت را به مــن عطــا فرمــا
بهــر ســکونت هــیکلم بســاز   در سما شوم بــا تــو دمســاز

بندگردان

۳۴۴

۱- آرامـــش و شـــادی یافتـــه‌ام — در هر چیزی که می‌بینم شگفتی است
نه ابری درآسمان، نه تیرگی در قلـبم — چون مسـیح مـرا محبـت مـی‌کنـد
روز و شـــب بـــا محبـــت او — چشمه‌ای در قلب مـن شـده جـاری
چشمهٔ آب حیات، که می‌بخشد زندگی — پـــر از الفـــت و مهـــر منجـــی مـــا

بندگردان

در اوج شـــادی و پیـــروزی‌ام — بـــا روح پـــر جلالـــش
مملـــو از قـــدرت الهـــی — کـــه بخشـــد توانـــایی
در برابـــــر هوســـــها — هوســـهای زودگـــذر ایـــن دنیـــا

۲- راههـای او چقـدر عجیـب اسـت — نتـــوانم بـــا کلمـــات بگـــویم
کـار عظـیم او، بـر صـلیب جلجتـا — رهانیـــد مـــرا از بنـــد گناهـــان
امیـــدی کـــه مـــن بـــه او دارم — چون پس از مرگ زنده شد از مردگان
تا ابد درحضورش، او را خواهم پرستید — بـــه‌خـــاطر آن نجـــات عظـــیمش

بندگردان

۳۴۵

۱- خالق آسمان، زمین و این جهان — آشکار شد جلالت در خلقت انسان
ملائـک سـرایند مهـر و محبتـت — چـون محبـت تـو زایـل نگـردد

بندگردان

مـــی‌ســـرایم بـــا تمـــام وجـــودم — ستایم تو را شـاه‌شـاهان عیسـی
بهرت خـوانم زیبـاترین سـرودم — نزدت زانو زنـم سـر فـرود آورم

۲- خالق آسمان، زمین و این جهان — در قلب سیاهم نورت گشت تابان
نزدت دعا کنم بشـنو تـو صـدایم — چون بهر تو خـوانم ای خداونـدم

بندگردان

۳۴۶

۱- تسـلیمت شـوم خـدا، در خـود نـدارم قـوا

خسـته‌ام از مقاومـت نـدارم اتّکـا

محبـت شکسـت مـرا، تـا کـی مـانم نابینـا

تـا کـی بنـدم دو گوشـم را، گـویی مـرا بیـا(۲)

۲- مـی‌پرسـتیدم خـود را، علاقـه‌ام بـه دنیـا

سـرد و مـایوس زار و مجـروح بـه تـو بـی‌اعتنـا

قـوت گرفـت آن صـدا، تـا کـی مـانی بـی‌وفـا

تـا کـی باشـی از مـن جـدا، خـادم بـی‌وفـا(۲)

۳- شـکرت گـویم مسـیحا، لایـق دانسـتی مـرا

کـنم خـدمت، بـرم زحمـت، بهـر تـو خـدایا

چـه بسـا دارم ضـعفها، نیندیشـم بـه آنهـا

دانـم تـویی با مـن هـرجا، خداوندم عیسـی (۲)

۳۴۷

۱- پـدر دوستـت دارم و تـو را مـی‌ستایم، بـر نـامت جلال باد تا ابد

بر نامت جلال بر نامت جلال، بر نامت جلال باد تا ابد

۲- عـیسی دوستـت دارم و تـو را می‌سـتـایم، بر نامت جلال باد تا ابد

بر نامت جلال بر نامت جلال، بر نامت جلال باد تا ابد

۳- روح‌القدس دوستت دارم و تو را می‌ستایم، بر نامت جلال باد تا ابد

بر نامت جلال بر نامت جلال، بر نامت جلال باد تا ابد

۳۴۸

۱- خداوند آسمانی، ای منشاء محبت

انوار مهر ابدی حاکی از لطف و رحمت

بندگردان

ده مرا تعمیدی نو ز مهر و محبت

تا شوم شبیه تو کامل ز هر جهت(۲)

۲- رحمت تو ای خداوند، گیرد دست گمرهان

هرچند عدل‌آسمانی محکوم کند هر عصیان

بندگردان

۳- در طوفان زندگانی، در ظلمت آسمان

خورشید محبت توست از پس ابرها عیان

بندگردان

۴- بارش محبت تو، هرگز فانی نگردد

گرچه خلقت و جهان به امر تو معدوم شود

بندگردان

۳۴۹

۱- خداونـــد از راه فیضـــش آمرزیـــد گنـــاه مـــا

بــه عمــق‌هــای دریــا انداختــه او هــر جــرم و خطــا

بندگردان

منبع محبــت اوســت بــس رحــیم بــا خصــم و دوســت

تبرئــه کنــد خــاطی را شــود بــه جــایش فــدا

۲- ســـرّ قـــدرت کلیســـا در دعاســـت و اتحـــاد

رحــم و بخشــش مســیحی مـــی‌رســاند ایــن مــراد

بندگردان

۳- چــون بــه‌ســویش بــا دعاهــا رویــم بــا حمــد و ثنــا

گویــد او برگــرد بــه آنجــا کــه شکســتی قلبــی را

بندگردان

۴- گـــر نبخشـــیم از تـــه دل، خطایـــای مردمـــان

او نیـــامرزد گنـــاه را، در جهـــان بینـــیم زیـــان

بندگردان

۳۵۰

۱- خدایا رهبری و دانـش از توسـت	هم اسرار نهان را بیـنش از توسـت
مـــرا از عقــدههـــا آزاد گـــردان	دل افســـردهام را شـــاد گـــردان
۲- اصـول کـار تـو سـازندگی شـد	قبـول مـرگ بهـر زنـدگی شـد
دَم عیســـی شـــفای دردمنـــدان	به وجـدان مقصـر گشـته درمـان
۳- محبتهای ما از خودپرستی است	ولیکن مِهر تو بنیاد هسـتی اسـت
بـه یـاران شـد مـرا محـدود یـاری	تو دشمن را به یکسان دوست داری
۴- جــدایی و تَشـــتّت کـــار دنیـــا	تـــویی سرچشـــمهٔ وحــدت خــدایا
نفـــاق و دشـــمنی را بـــرکن از بُـــن	اســاس جنــگ را زیــر و زبــر کُــن
۵- بزرگی نزد ما زور اسـت و ثـروت	ولــیکن نــزد تــو رحــم و مــروت
عطـا فرمـا کـه تـا راه تـو بپـوییم	به شـادی پـای یکـدیگر بشـوییم
۶- خدایا رهبری و دانـش از توسـت	هم اسرار نهان را بیـنش از توسـت
ز روح خـود تـو مـا را آفـرین بـاز	نمـــا ســـازندگی مـــا را ز نوســـاز

۳۵۱

عیسی نامت چه زیباست، منجی عزیز ربّ جلال

عمانوئیل خدا با ماست ، ناجی رحیم ربّ قدیر

۳۵۲

۱- اکنون آمده‌ایم‌به حضورت‌عیسی   مشـــتاق ملاقـــات هســـتیم
می‌خواهیم عیسی تو با مـا بمـانی   منتظرهســتیم، محبــوب جــان

بندگردان

(مبارک نمـا ای عیسـی محبـوب   همـــهٔ وجـــود مـــا را)۲

۲- برکــت نــدهی، نــروم، نــروم   مــــی‌مــــانم در حضــــور تــــو
می‌خواهیم‌با ایمان درما ساکن‌شوی   قـــوت را ظـــاهر نمـــایی

بندگردان

۳- با ایمان آمده، به ایمان پـذیرم   برکـــــــت ســـــــماوی را
تشـنه‌ام، تشـنهٔ حضـور آسـمان   ســیرابم نمــا چشــمهٔ جــان

بندگردان

۳۵۳

بندگردان

در حضورت خدا، تسبیح می‌خوانم، محبت تو را تسبیح خوانم
در حضورت خدا، دست برافرازم، دست برافرازم ای خدا

۱- (خدا را دوست دارم، دوستش دارم   دوستش‌دارم، خدا را دوست دارم) (۲)

بندگردان

۲- (خدا را حمد گویم، حمدش گویم   حــمدش گویم، خدا را حمد گویم) (۲)

بندگردان

۳- (او را مــی‌پرســتم، مــی‌پرستــم   مــی‌پــرستــم، او را مــی‌پــرستم) (۲)

بندگردان

۳۵۴

۱- از این دنیـای مغمـوم و فـانی		فریـاد کـنم بـه سـوی سـما
روحـم افسـرده در زیـر گنـاه		خداونـدا بـر مـن رحـم نمـا

بندگردان

این قلب نالان در پی شادی است		تنهـای تنهـا و بـی‌نـوا
قلـبم شکسـته پـر درد و خسـته		خداونـدا بـر مـن رحـم نمـا

۲- این روح عاصـی، آواره گشـته		در پـی‌لـذات، دور از خـدا
در بیابـان ایـن عمـر باطـل		خداونـدا بـر مـن رحـم نمـا

بندگردان

۳- دنیـای مکـار مـرا فریـب داد		هسـتی‌ام رفـت بـر بـاد فنـا
رانـده ز هرجـا، خسـته ز دنیـا		خداونـدا بـر مـن رحـم نمـا

بندگردان

۴- توبـه مـی‌کـنم از گناهـانم		با اشـک‌هـای تلـخ کـنم دعـا
هرچند نـالایق سـویت مـی‌آیـم		خداونـدا بـر مـن رحـم نمـا

۳۵۵

۱- یک شب تنهای تنها، غرق بودم درون غم؛ در این دنیای فانی، نبود برایم همدم

(آسمان دنیای من خورشیدی نداشت؛ شیطان در زمین قلبم تخم غم می‌کاشت)۲

۲- بین آن تاریکی‌ها، چشم من نوری را یدی؛ فریاد زدم ای خدا، او صدایم را شنید

(او عیسی بود، او عیسی بود، نزد من آمد؛ با یک شادی آمد در قلبم بنشست)۲

۳- چون‌نورش‌تابید،روشن‌شددنیای‌من؛ شیطان‌تاعیسی‌رادید،تختش‌رابرداشت‌گریخت

(دیگر امروز آزادم، من از دام غم‌هایم؛ می‌سرایم هللویا بر نام عیسی)۲

۳۵۶

۱- (هوشـــــــیعانا، هوشـــــــیعانا،

هوشـــــیعانا در اعلـــــــی علیـــــــین)۲

نـــامش بـــر افـــرازیم، بـــا هـــم بســـراییم

شـــکوه و جـــلال خـــدا را، هوشـــیعانا در اعلـــی علیـــین

۲- (جـــــــــــلال، جـــــــــــلال،

جـــــلال بـــــاد بـــــر شـــــاه شـــــاهان)۲

نـــامش برافـــرازیم، بـــا هـــم بســـراییم

شـــکوه و جـــلال خـــدا را، جـــلال بـــاد بـــر شـــاه شـــاهان

۳۵۷

۱- ای تمامی روی زمـــین
او را آواز شـــادی دهیـــد

به خانه‌اش با حمد بیاییـــد
به صحن‌هایش بـــا تســـبیح

بندگردان

(شادی کنید در نجات خدا
شادی کنیـــد در خـــالق مـــا

شادی کنید در قدیم‌الایام
شادی کنید در نور جهان)۲

۲- او را آواز شادی دهید
زیرا خداونـــد نیکـــو اســـت

رحمـــتش تـــا ابـــدالآباد
امانتش ثابت چون کوه است

۳۵۸

بندگردان

(خداونـــد راهـــی، بهـــرم مهیـــا ســـازد

در جـایی کـه امیـدی نیسـت، او راهـی ایجـاد کنـد

هـــادیم بـــود، هـــر دم همـــراه و همـــدم

با مهر خود قوت بخشد، مهیا سازد، راهی مهیا سـازد)۲

در راه زنـــــــدگی بـــــــود هـــــــادیم

در صـــــــحراها نهـــــــر آب یـــــــابم

هســـتی محـــو شـــود امـــا کلامـــش مانـــد

او کـــــاری تـــــازه کنـــــد امـــــروز

بندگردان

۳۵۹

۱- فـــیض عظـــیم مســـیحا نجـــات داده مـــرا

ســـرگردان و کـــوری بـــودم اکنـــون بیـــنم او را

۲- فـیض خـدا رهـایم کـرد ز هـر تـرس و گنـاه

ظـــاهر بنمـــود در مســـیحا محبـــت خـــود را

۳- فـــیض خـــدا در ایـــن دنیـــا هـــدایتم کنـــد

پـاکم سـازد ز هـر خطـا روحـم شـادان شـود

۴- فـیض خـدا درآسـمان تابـد بـر روح و جـان

سرود و حمـدش سـراییم، ایـن فـیض بیکـران

۳۶۰

۱- شـــــــادان باشـــــــید، ای عـــــــادلان

در منجـــــــــــــی و ربّ جهـــــــــــان

یـــــأس و غـــــم ز خـــــود دور کنیـــــد

در فـــــیض پـــــیش رویـــــد بـــــا امیـــــد

بندگردان

(شادان باشید، شادان باشید در خداوند)۲

۲- شــادان باشــید، خــدای مــا، وان خــالق ارض و ســما

در جسم انسان گشت پدید، به خون خود مــا را خریــد

گــر ظلمــت نمایــان شــود، یــا انــدوه و غــم در رســد

بــر عیســی بــدار اعتمــاد، آرامــش دهــد در نهــاد

بندگردان

۳- رنــــج و محنــــــت ایــــن جهــــان

انــــدک زمــــانی اســــت بــــی‌گمــــان

وعــــــــده داده مســــــــیح مــــــا

آیــــــد بــــا جــــلال خــــدا

بندگردان

۳۶۱

۱- چشــمان خــود را بــه ســوی کــوه‌هــا برمــی‌افــرازم

کــــه از آنجــــا اعانــــت مــــن مــــی‌آیــــد

اعانــــت مــــن از جانــــب خداونــــد اســــت

کــــه آســــمان و زمــــین را آفریــــد

۲- او نخواهــد گذاشــت کــه پــای تــو لغــزش خــورد

او کــــه حــــافظ تــــو اســــت نخواهــــد خوابیــــد

اینــک او کــه حــافظ اســرائیل اســت نمــی‌خوابــد

خداونــد بــه دســت راســتت ســایهٔ تــو اســت

۳- آفتــاب در روز بــه تــو اذیــت نخواهــد رســانید

و نه ماهتاب در شب او جان تو را حفــظ خواهــد کــرد

خداونــــد تــــو را از هــــر بــــدی نگــــاه مــــی‌دارد

خــداوند خــروج و دخــولت را نــگاه خــواهد داشــت

۳۶۲

عیســــــــــی بــــــــــدو گفــــــــــت

مــــن راه و راســــتی و حیــــات هســــتم

هیچ‌کس نــزد پــدر جــز بــه‌وســیلهٔ مــن نمــی‌آیــد

اگــــر چیــــزی بــــه اســــم مــــن طلــــب کنیــــد

مــــن آن‌را بــــه جــــا خــــواهم آورد

۳۶۳

۱- آیا از بهر عمر پر طوفان محکم است لنگر و بادبان
وقت رعد و برق، باد و جزر و مد آیا شود غرق، یا به پا ماند

بندگردان

امن و محکم است کشتی ما چه غم که دور است بندر ما
داریم چون مسیح کشتیبانی نترسیم از دریای طوفانی

۲- حال گشته بر پا بادبان ما گرفته سکان کشتیبان ما
چون باشد مسیح کشتی را رهبر کی آن را شکست صاعقهٔ شر

بندگردان

۳- از پس باد و امواج هائل پدیدار شود روزی ساحل
آنگاه با شادی افکنیم لنگر یابیم آزادی اندر آن بندر

بندگردان

۳۶۴

۱- (در خانه‌ام در خانه‌ام در خانه‌ام با محبت عیسی)۲
(زندگی چقدر شیرین است)۲ با عیسی در خانه‌ام
(زندگی چقدر شیرین است)۲ با عیسی در خانه‌ام
۲- (در خانه‌ام حین دعا در کلیسا با محبت عیسی) ۲
(زندگی چقدر شیرین است)۲ با عیسی در خانه‌ام
(زندگی چقدر شیرین است)۲ با عیسی در خانه‌ام

۳۶۵

۱- در موکـــب ظفـــر مســـیح پـــیش رویـــم بـــا قـــوت خـــدا
عطـــر معـــرفتش افشـــانیم بـــین انســـانهای بینـــوا

بندگردان

ای مســیح قــوت مــا ز توســت بــا شــهادت و بــا خــون توســت
تــو بــه مــا قــدرت بخشــیده‌ای بــر شــیطان تســلط داده‌ای
پیروزی‌حاضر کردی بهر مؤمنین(۲) ای مســیح در تــو دارم یقــین(۲)

۲- ســـرااییم ســـرود پیـــروزی بـــا شـــادی در حضـــور خـــدا
بـــا ایمـــان بـــر دنیـــا پیـــروزیم تـــا رویـــم نـــزد منجـــی مـــا

بندگردان

۳- قلعـــۀ شـــیطان فـــرو ریـــزد چـــون آواز شـــادمانی خیـــزد
نـــه بـــه قـــوت و نـــه بـــه قـــدرت بلکـــه بـــا روح او بـــه جـــرأت

بندگردان

۳۶۶

بندگردان
شاد شادم سرود خوانم بهر عیسی خداوندم

۲- بهر عیسی بخوانم سرود شادمانی گر روم سوی پیری گر باشم در جوانی
چون جفاها بیاید در تنگی‌هـا بمـانم چون‌نام‌اوبخوانم،نام‌عیساست‌درمانم

بندگردان

۳- دردهاافزوده‌گردد درزندان‌هابمانم چون‌موت‌به‌سویم‌آیدبهرعیسی‌بخوانم
دشمن سنگسارنماید درطوفان‌هابمانم در محنت و مشقت بهر عیسی بخوانم

بندگردان

۳۶۷

۱- اگـر ایـن دنیـا همیشـه آتـش بیفــروزد بــر جـــان و دلـــم
نمـی‌هراسـم یـک لحظـه هرگـز گرچـــه بمانـــد خاکســـترم

بندگردان

چـون روحـم بـا شـادی و صـفا پرواز خواهد کرد سوی عیسـی(۲)

۲- اگـــر در عمـــق دریـــا اسـیرم در دل صــــحرا ســــرگردانم
دسـت از منجـی‌ام نکشـم هرگـز گرچـــه از کـــف بـــرود جـــانم

بندگردان

۳- مشـــعل نجـــات منجـــی مـــا همیشـــه باشـــد در دســـت مـــن
چقدر شیرین است اگر یـک روزی فـــدایش گـــردد ایـــن جـــان مـــن

بندگردان

۳۶۸

۱- خوش‌به‌حال آن کسان که فقر روح خود بدانند

(خوش‌به‌حال مردمی که مالکان آن جهانند)۲

بندگردان

(خوش‌به‌حال فروتنان، خوش‌به‌حال رحیمان، خوش‌به‌حال مسکینان، خوش‌به‌حال شما) ۲

۲- خوش‌به‌حال پاکدلان که، خوش‌به‌حال صالحان که

(او را بینند چون‌که آنان فرزندان خدا هستند)۲

بندگردان

۳- خوش‌به‌حال غمگساران، خوش‌به‌حال ماتم‌داران

(خوش‌به‌حال ما که دادیم قلب خود را به مسیحا)۲

بندگردان

۳۶۹

۱- کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد

چون او همیشه و در هرجا ما را دوست می‌دارد

آن محبت عظیمی که مسیح به ما دارد

هیچ چیز نمی‌تواند ما را از آن محروم کند

آیا مصیبت یا نگرانی یا زجر یا گرسنگی

یا تهی‌دستی یا خطر یا شمشیر

می‌تواند ما را از مسیح جدا سازد

۲- مطمئن هستم نه مرگ نه زندگی نه فرشتگان

نه نیروها نه قدرت‌های فوق بشری

نه پیشامدهای امروز و نه وقایع فردا

نه قدرت‌های آسمانی نه بلندی نه پستی

پس هیچ‌چیز در تمام آفرینش

نمی‌تواند ما را از محبتی که خدا

در خداوند ما عیسی‌مسیح آشکار نموده جدا سازد

۳۷۰

۱- ای ساکنان ربع مسکون مسیح را بنگرید با شکوه و جلال
می‌آید تا ما را نیز برد به جایگاه آسمانی پدر
بندگردان
نزد من آیید ای گرانباران من خود شما را آرامی خواهم بخشید
من راه و راستی و حیات هستم من منبع شادی الهی هستم

۲- بیایید خدا را حمد گوییم زیرا جهان را این‌قدر محبت نمود
پسر یگانهٔ خود را داد تا هر که ایمان آرد نجات یابد
بندگردان
۳- زیرا که با مرگش بر صلیب نجات همگی ما آماده شد
کافیست نام عیسی را خوانیم حیات جاودانی را از امروز یابیم
بندگردان

۳۷۱

۱- امروز چه روزیست روز شادی غم‌ها ز جان‌ها می‌گریزند
چون عیسی خود را کرده عیان دل‌ها ز مهر او لبریزند
بندگردان
عیسی امیدم امید جانم عیسی مونس شیرین زبانم(۲)

۲- عیسی سلطان مهر و وفا آمده از جانب خدا
امروز دعوت می‌کند تو را ای دوست بشنو صدای او را
بندگردان
۳- ای آنکه مرده‌ای در گناه برخیز و بیا نزد عیسی
بگو خداوند ببخش مرا به ایمان پاک و بی‌ریا
بندگردان

۳۷۲

۱- چون ایمان‌آریم پیغام انجیل شیرین است
دیروز، امروز و تا ابد عیسی همان است
پاک نماید گناهان را هم دهد شفا
تسلی دهد گریان را جلال بر نامش

بندگردان

دیروز، امروز و تا ابد عیسی همان است
غیر از او همه چیز فانیست جلال بر نامش
جلال بر نامش، جلال بر نامش
غیر از او همه چیز فانیست جلال بر نامش

۲- دوست گناهکاران اکنون تو را می‌جوید
در حضورش شو فروتن تو را می‌پذیرد
"نکنم تو را محکوم دیگر گناه مکن"
گوید تو را با محبت پس قبولش کن

بندگردان

۳- با دست پر قدرتش داد شفا بیماران
درد و اندوه ما رود چون دهد فرمان
او که بخشید شفا محض لمس ردایش
هرکه ایمان آرد به او دهد شفایش

بندگردان

۴- سوی عموآس خرامید با دو شاگردش
هر روزه با ما خرامد بینیم جلالش
به‌زودی او را خواهیم دید زود آ مسیحا
همان عیسی خواهد آمد که رفت به سما

بندگردان

۳۷۳

۱- در پای صلیــب منــجی‌ام غرق در گناهان و عصیانم
خــون مسیح پاک نمود قلبم جـــلال بـــر نـــامش

بندگردان

جـــلال بـــر نـــامش جـــلال بـــر نـــامش
خون مسیح پاک نمود قلبم جـــلال بـــر نـــامش

۲- بــار گنه ز دوشم غلطید قلبــم خانهٔ مسیــح گردید
شــکر کنم و ســرایم هر دم جـــلال بـــر نـــامش

بندگردان

۳- منبع رحم و کرم عیسی مدیون خود کرده است مرا
روح او هــادی‌ام در هرجــا جـــلال بـــر نـــامش

بندگردان

۳۷۴

۱-مرده بودم در گناه نمی‌دانستم عیسی گشته بهرم او فدا بر صلیب جلجتا

بندگردان

جـــانم را تـــو خریـــدی بـــه خونـــت مـــرا شســـتی
قلـــبم را تـــازه کـــردی در مـــن روحـــت نهـــادی

۲-ظاهر من نیکو بود لیکن قلبم سیه‌بود خونت مرا پاک نمود از صلیب‌جلجتا

بندگردان

۳-پس‌کنون‌حمدت‌کنم‌پیوسته‌می‌سرایم پاک‌نمایی‌اشک‌من‌شفادهی درد من

بندگردان

۳۷۵

۱- نزد منجی آ ای دوست الان — در کلامش راه گشته عیان
میان ما حاضر است کنون — گوید تو را "بیا"

بندگردان

چه شادی و وجد باشدآن دم — چون گردآییم نزد منجی‌مان
با دلی پاک و آزاد ز غم — تا ابد در سما

۲- بگذارید بچه‌ها بیایند — جمله مردم به وی گرایند
آنگه ز شادی بسرایند — گوید تو را "بیا"

بندگردان

۳- باشد او با ما یقین بدان — انجام دهیم چون دهد فرمان
بشنو صدایش خواند الان — گوید تو را "بیا"

بندگردان

۳۷۶

۱- خدا فرستاد، پسرش عیسی را — با مهر شفا داد و عفو فرمود
او زیست و مرد تا آزادم سازد — قبر خالی گوید منجی‌ام زنده است

بندگردان

چون زنده است از فردا نترسم — چون زنده است ترسی ندارم
چون دانم آینده در دستهای اوست — و زیستن ارزش دارد چون او زنده است

۲- به‌زودی عیسی به جهان بازآید — ای عزیزان دانید وقت کم است
وقتی او آید ایمانداران را — به حضور پر جلال پدر برد

بندگردان

۳- روزی که من از نهر موت بگذرم — رنجهایم به پایان می‌رسد
چون پس از مرگم آید پیروزی — نور جهان گویدم منجی‌ام زنده است

بندگردان

۳۷۷

۱- گر پشتت به بار گران خم گشته   در سفر خسته‌ای بختت برگشته
دلیر باش و بشنو امر منجی‌ات   عیسی داند ضعفت او دهد جرأت

بندگردان

عیسی می‌داند راه‌هایش نیکوست   تو را می‌خواند، آرامش در اوست
بسپار آینده‌ات به دست استاد   گر شادی یا محزون عیسی می‌داند

۲- هر بار گران را او برمی‌دارد   در غم و اندیشه تو را دوست دارد
در صحرای سوزان راه را می‌داند   دلیر باش ای خسته عیسی می‌داند

بندگردان

۳- گر امتحانت آید عیسی داند   مشکل زندگی را او حل کند
رو خدمتش کن هرجا می‌فرماید   شک را از خود دورکن عیسی می‌داند

بندگردان

۴- آرامی بخشم تو را گوید عیسی   گرچه دشوار گردد راهت در دنیا
بسپار آینده‌ات به دست استاد   گر شادی یا محزون عیسی می‌داند

بندگردان

۳۷۸

عمانوئیل، عمانوئیل   نام عیسی است عمانوئیل
او با ماست مکشوف در ما   نام عیسی است عمانوئیل

۳۷۹

۱- گر خسته‌ای دلت پر ز اندوه به عیسی بگو به عیسی بگو
گر شادی و وجد گریخته از تو فقط به عیسی بگو
بندگردان
به عیسی بگو به عیسی بگو بهترین دوست تو اوست
نیست در جهان دوستی بهتر از او فقط به عیسی بگو

۲-گر زچشمانت اشک‌غم جاریست به عیسی بگو به عیسی بگو
گرگناهانی در دلت‌مخفی‌است فقط به عیسی بگو
بندگردان
۳- از ابر تیرهٔ غم ترسانی به عیسی بگو به عیسی بگو
گر ز فردای خود هراسانی فقط به عیسی بگو
بندگردان
۴- گر از اندیشه مرگ لرزانی به عیسی بگو به عیسی بگو
گر بازگشت مسیح را خواهانی فقط به عیسی بگو
بندگردان

۳۸۰

(همه باید بدانند، همه باید بدانند همه باید بدانند،این عیسی کیست)۲
اوست‌سوسن‌وادیها،اوست‌ستارهٔ‌رخشان اوست‌زیباترازده‌هزار،همه باید بدانند

۳۸۱

۱- اندر ایــن جهــان مملــو از گنــاه دور ز آب حیــات و راســتی و راه
ســـرگردان و بـــی‌پنـــاه و ناامیـــد به انتظار که چاره‌ای گردد پدیـد
بندگردان
ای منجـــی‌ام تـــویی خـــدای مـــن ای ســـرورم تـــویی شـــفای مـــن
ای رهبـــرم تـــویی امیـــد مـــن مسیح ای تنها منجـی جهـان(۲)

۲- اینک از گنـاه و غـم آزادم مـن بین چگونه درحضورش شادم من
دائـمـاً قلبم در جستجوی اوسـت دانم‌که‌این‌همه‌ازفیض‌ورحم‌اوسـت
بندگردان
۳- قلب تو ای دوست گر در فغان بود عیسی را بخوان‌تا شیطان‌دورشود
در روح و وجــودت حکمرانـــی کنــد آرامش مسیح در تـو پدیـد آیـد
بندگردان

۳۸۲

۱- وقتی دل‌شکسته گرانبـار و خسـته در ظلمـت گنـاه گـم‌گشـته
بـه پـای صـلیبش افتـادم پشـیمان و ز آنجـا تابیـد نـور ایمـان
بندگردان
مسیحا مسـیحا نـورت بـر مـن تابیـد مرا از گناهان رهانید رهانیـد
مســیحا نگاهــت آن مهــر و صــفایت مرا بخشید شـادی و حیـات

۲- گرچه مسکین و کور لیکن پر از غرور تا بـار گنـاهم شـد آشـکار
آنگه من بـه پـای آن مصـلوب افتـادم آنجـا از ظلمـت کـرد آزادم
بندگردان
۳- حال‌ظلمت‌رخت‌بسته‌بندهایم‌گسسته طلوع کرده عیسی در قلـبم
مســیحا نگـاهم بـه نـور روی توسـت نجاتم ز فیض و رحم توسـت
بندگردان

۳۸۳

۱- نـــزد عیســـی، نـــزد عیســـی، نـــزد عیســـی بیـــا

امـــروز نـــزد عیســـی، نـــزد عیســـی بیـــا

۲- قادراســـت او، حاضـــر اســـت او، بخشـــدت او امـــروز

امـــروز بخشـــدت او، بخشـــدت او امـــروز

۳- جســـتجو کـــن، هـــان دعـــا کـــن، مـــی‌پـــذیرد امـــروز

امـــروز مـــی‌پـــذیرد، مـــی‌پـــذیرد امـــروز

۴- می‌کند رحم، مـــی‌کنـــد عفـــو، مـــی‌کنـــد پـــاک امـــروز

امـــروز مـــی‌کنـــد پـــاک، مـــی‌کنـــد پـــاک امـــروز

۵- دوســـتت‌دارد، تـــو را خواهـــد، ردش مکـــن امـــروز

امـــروز ردش مـــکن، ردش مـــکن امـــروز

۳۸۴

۱- پیرو منجی‌ات باش مطیع و غیور مانند دانیـــال نمـــا، زندگی در نور

بندگردان

دانیـــال‌وار در نـــبرد بـــه پیش بتـــاز با فیض مسیح از خود دانیالی بساز

۲- زورآوران بسیار سقوط کرده‌اند خـــدای دانیال را هرگز نشناخته‌اند

بندگردان

۳- در سنگر دعا باش تا پیروز شوی مانند دانیـــال بهـــر شهادت روی

بندگردان

۴- بشارت مسیح را به هرجا رسان شیطان را سرکوب نما با سعی و ایمان

بندگردان

۳۸۵

۱- گر از گناه آزادی می‌خواهی در خون عیسی این قدرت است
گر بر شیطان تسلط می‌خواهی در خون عیسی قدرت است

بندگردان

قدرتی است بی‌حد معجزآسا در خون مسیحا
قدرتی است بی‌حد معجزآسا در خون برهٔ خدا

۲- گر از غرور آزادی می‌خواهی در خون پاکش این قدرت است
از عادات زشت آزادی یابی در خون عیسی قدرت است

بندگردان

۳- گر خواهی از برف سفیدتر شوی در خون عیسی این قدرت است
شفا از مرض‌هایت می‌خواهی در خون عیسی قدرت است

بندگردان

۴- گر می‌خواهی او را خدمت کنی در خون پاکش این قدرت است
در زندگی‌ات تمجیدش کنی در خون عیسی قدرت است

بندگردان

۳۸۶

۱- تو ای بندهٔ جهل و در قید عصیان تو ای گمره از درگه عدل و احسان
در این ره نگردد تو را مشکل آسان ز من بشنو این پند پاکیزه از جان

بندگردان

به‌جز در مسیحا حیاتی نداری به‌غیر از صلیبش نجاتی نداری

۲- کنون وقت کار است و گاه خلاصی توانی که یابی نجات از معاصی
اگر مضطرب از عذاب و قصاصی مسیحا بود منجی شخص عاصی

بندگردان

۳۸۷

۱- ای مصـــدر جلالـــت! شاهنشـــه عـــدالت!

آزاد ســـاز مـــا را، از قیـــد هـــر جهالـــت!

خوشـا حـال آن‌کـس کـه تـو را نادیـده ایمـان آرد

ای نیـک‌بخـت آن کـاو تـو را نادیـده ایمـان آرد

۲- دیـدی بسـی جفـا را، بـردی بـه سـر وفـا را،

آنگـه گفتـی تومـا را، ای سسـت عهـد یـارا!

خوشـا حـال آن‌کـس کـه تـو را نادیـده ایمـان آرد

ای نیـک‌بخـت آن کـاو تـو را نادیـده ایمـان آرد

۳- بســـتای آن خـــدا را، آن ذات کبریـــا را،

کـز بهـر جـان مـا ریخـت، آن خـون پـربهـا را

خوشـا حـال آن‌کـس کـه تـو را نادیـده ایمـان آرد

ای نیـک‌بخـت آن کـاو تـو را نادیـده ایمـان آرد

۴- خوش آن‌که با خـدا شـد، از هـر گنـه جـدا شـد

مهـر تـو در دل آموخـت، هـر درد را دوا شـد

خوشا حـال آن‌کـس کـه تـو را نـا دیـده ایمـان آرد

ای نیـک‌بخـت آن کـاو تـو را نادیـده ایمـان آرد

۵- جـانم تـو را طلـب‌کـار، تـو واقفـی بـه اسـرار

بـازآی تـا کـه عـالم، گلشـن شـود دگـر بـار

خوشـا حـال آن کـس کـه تـو را نادیـده ایمـان آرد

ای نیک‌بخت آن کاو تو را نادیده ایمان آرد

۳۸۸

۱- دشمن چـو بنمود بر ما گذاری — از کینه انگیخت در جای شـراری

مــا را براندنــد از قــرب عــزت — بیرون فکندند بـا ذل و خــواری

۲- حق رحمت آورد بر ما ضعیفان — بخشــود مــا را محکــم حصــاری

تــا هرکــه در وی ســاکن بمانــد — لازم شـــمارد داد اعتبـــاری

۳- زان رو فرستاد فرزند خــود را — تــا او زدایــد ایــن ســوگواری

تا هرکه او را چــون جــان پــذیرد — برهانـــد او را زیـــن نـــاگواری

۴- مهرش بیفشاند آن گرد ذلـت — لـطفش بـدر کرد آن بی‌قـراری

پس واجـب آمـد شـکر قـدومش — احســـان او را گـــر پـــاس‌داری

۵- آن خالق جان سلطان رحمـت — جان داد مــا را در جــان سـپاری

ما را چه اجر است گر جان نبازیم؟ — یادآور ای دوست آن جان نثـاری

۳۸۹

۱- چو تاریکی جهـان را کـرد دیجـور — بشـــر شـــد از صـــفا و ایمنـــی دور

ز دل‌هــا شــد بــرون آرامـــی و نـــور — بشد هر دیـده از جـور و گنـه کـور

بندگردان

خــدای مــهربان از بــهر چـاره — ز رحمت کرد بـر انـسان نـظاره

۲- پســـر را داد تـــا آن نـــور عـــالم — ز تــــــاریکی درآرد نســــــل آدم

رهاندشـــان ز قیـــد غصـــه و غـــم — زنــد یکســر اســاس جــور بــرهم

بندگردان

۳- مسیح ای پادشـاه ملـک هسـتی — مســیح ای موجــد بــالا و پســتی

ز تـــو پیـــدا ره یـــزدان‌پرســـتی — جــهان چــون بــود اندر خواب مستی

بندگردان

۳۹۰

۱- کلامت شاهد است عیسی　　به عهد خود وفا کردی
برای ما گنهکاران　　تو جان خود فدا کردی
۲- تو حق و باطل ای منجی　　ز یکدیگر جدا کردی
در این دنیای پر ذلت　　اسیران را رها کردی
۳- زمین و آسمان یاربّ　　بود آثار هست تو
کلید قفل هر مشکل　　بود دائم به دست تو
۴- تو در جمله کتب دادی　　خبر بر اهل این عالم
که عیسی می‌شود نزدت　　شفیع آن بنی‌آدم
۵- کز عصیان توبه بنماید　　بدو ایمان بیارد هم
نظر بر مؤمنان دارد　　ز مهر آن خالق اعظم

۳۹۱

۱- ای مجرمین و عاصیان　　سوی مسیحا بنگرید
وی مؤمنین از روی جان　　سوی مسیحا بنگرید
۲- ای خستگان بی‌نوا　　وی حامل بار خطا
ماندن به بدبختی چرا؟　　سوی مسیحا بنگرید
۳- دزد ای عجب بالای دار　　مؤمن شد و بگرفت تاج
کمتر ز دزدی نیستی　　سوی مسیحا بنگرید
۴- نی اشک من نی آه من　　بل خون شاهنشاه من
کفارهٔ گناه من　　سوی مسیحا بنگرید

۳۹۲

۱- ای مســـیح ای نجــات دو عــالم رهنمـــا بـــر بنـــی نـــوع آدم
مـــا نـــداریم جـــز تـــو پنـــاهی از محبـت فکـن تـو بـر مـا نگـاهی
ای بشر ار خـواهی نمـایی زنـدگانی زنده اگـر خـواهی بمـانی جـاودانی
در دو جهان یابی نشـاط و شـادمانی جـمله تـو را بدهد مسیحـا رایگانی
رو پـــی راســـتی و دامـــن آن گیـــر دامـــن منجـــی کـــل جهـــان گیـــر
تـــا رهانـــد تـــو را از عـــذاب معاصـــی یـــابی رهـــایی از هـــر هراســـی

ای مرد عاصی، بنما تو آخر، فکر اساسی
باید شناسی، عیسی

مـــا گنهکـــار و جملـــه پریشـــان زار و حیـــران و ســـر در گریبـــان
بـــر درگهـــت همچـــون گـــداییم نـام تـو را از دل کـی شـود زدایـیم
غرقهٔ بحر غـم شـده‌ایـم از جهالـت از ره تو گمـره شـده‌ایـم از ضـلالت
دل شده از کف با غم و رنج و نـدامت هادی مـا شـو از ره مهـر و عـدالت
یـــاور و ســـرور و رهبـــر مـــا شـــو منجـــی و هـــادی و داور مـــا شـــو
تـــا ز مشـــکوهٔ لطـــف تـــو ره را بیـــابیم ســـویت شـــتابیم، حـــق را بیـــابیم

گوییم آنگه ما، دور از عذابیم، پیوسته کوشیم
تا خود بیابیم، عیسی

۳۹۳

۱- خداونـــدا نگـــاهم کـــن   از توفیقـــت آگـــاهم کـــن
مغفـــور از هـــر گنـــاهم کـــن   پـــاک ســـاز گنـــاهم را
رفـــع کـــن انـــدوهم را   شـــاد گـــردان روحـــم را
ای عیسی!

۲- مـــن نـــالایق و نـــاچیزم   پـــر از خطـــا و لبریـــزم
از غصـــهٔ دل مریضـــم   پـــاک ســـاز گنـــاهم را
رفـــع کـــن انـــدوهم را   شـــاد گـــردان روحـــم را
ای عیسی!

۳- بـــودم گوســـفند گمراهـــی   ســـرگردان و بـــی‌پنـــاهی
ناشایســـته رو ســـیاهی   پـــاک ســـاز گنـــاهم را
رفـــع کـــن انـــدوهم را   شـــاد گـــردان روحـــم را
ای عیسی!

۴- امیـــدم در کـــلام توســـت   هـــم در مـــرگ و قیـــام توســـت
اســـتدعایم بـــه نـــام توســـت   پـــاک ســـاز گنـــاهم را
رفـــع کـــن انـــدوهم را   شـــاد گـــردان روحـــم را
ای عیسی!

۳۹۴

عیسی مسیح سلطنت کند، ســلطنت کنــد، ســلطنت کنــد

بر روی دنیا بر قوم خدا بر قلب‌های ما، سلطنت کنــد(۲)

خداونـــــد عیســـــی ســـــلطان قلـــب‌هـــا (۲)

بر قوم خدا بر قلب‌های ما خداوندعیسی سلطنت کند(۲)

۳۹۵

۱- دارم من عجب منجـی راحـت شـده ز و جـانم

و ز فدیـه و عـدل وی مشـکل شـده آسـانم

گوید بـه مـن: ای مجـرم، عصـیان تـو بخشـیدم

شـد همـره تـو دائـم احسـان فـراوانم

۲- آیـات بـدیعم بـین، رایـات رفـیعم بـین

پیغمبـر و هـم شـاهم افضـل ز سـلیمانم

ای جملـۀ گمراهـان در راه خـدا آییـد

مـن راهـم و مـن حقـم مـن مرکـز ایمـانم

۳- ای جان و دل تشـنه، مـن آب حیـات هسـتم

هـر روح پریشـان را دارویـم و درمـانم

مـن نـان سـماوی‌ام مـن امـر خـدایی‌ام

هـم واسـطۀ امـرم هـم آمـر فرمـانم

۴- "مرمـوز ضـمایر را مسـتور خـواطر را

ناگفتـه همـی دانـم نشـنیده همـی خـوانم

از ریشـۀ داوودی مـن اصـلم و مـن نسـلم

مـن تـاک حقیقـی‌ام مـن حـافظ اغصـانم

۳۹۶

۱- ای مؤمنین شما عـالم را نوریـد! در ایــن زمــان تــار و پــر ظلمــت
بــه انتشــار ایــن مــژده مأموریــد که خداوند پدری است پــر رحمــت

بندگردان

دهیـــــد مـــــژده ســـــلامتی، مــژده عیســی، نجــات و آزادی!

۲- اینک اکنــون صـدها هـزار نفـر گمــراه شـــده اســیر گناهـــان
افسوس‌که این اشخاص هم بی‌خبرند، که یکی هســت منجــی گمراهــان

بندگردان

۳- آگاه کنید هر قوم و هـر ملـت را که خداوند ایشــان را دوســت دارد
مخبر سازید هر شخص و هر امت را، که مسیح مرد تا هرکس زیست کند

بندگردان

۴- اعزام دارید پس فرزندان خود را، امــوال دهیــد بــرای ایــن تــلاش
فدا کنید در ایــن راه جــان خــود را، مســیح شــما را مــی‌دهــد پــاداش

بندگردان

۳۹۷

۱- مســیح آن خــدا و خداونــد دیــن چنــین گفــت بــا ســاکنان زمــین
کســی کــاو کنــد بازگشــت از گنــاه ز ظلمـــت شـــود ســـوی نـــورالله
۲- همه عرشیان راست آنـدم نشـاط که شد گمرهی داخـل انـدر حیـات
پــس امــروز مــا نیــز شــادان شــویم که با قــدســیان جمله یکسان شویم
۳- بخواهیم هــر یــک ز مــا در دعــا چــــراغ هـــدایت ز فـــیض خـــدا
ز سر جهــل مــا تــا کــه بیــرون کنــد همــه روزه ایــن عــده افــزون کنــد

۳۹۸

۱- ای مظهر خدایی وی ذات کبریایی
از مهر و از محبت کردی تو رهنمایی
تا مجرمان عاصی یابند ره خلاصی
۲- شستی ز راه احسان با خون خود گناهم
دادی تو از عطوفت در نام خود پناهم
تا دیدگان گشایم رو سوی تو نمایم
۳- دیگر مرا چه باک است از مرگ و قتل و شمشیر
عیسی هست حافظ جان برهاندم از شریر
اکنون به چشم ایمان بینم جمال یزدان

۳۹۹

۱- عشق مسیحا چو بود در سرت تاج جلالست مهین افسرت
روح خدا چون‌که شود رهبرت می‌رهد از رنج گنه پیکرت
تازه تولد بشوی کامیاب شسته شود لکۀ جرم و عقاب
۲- خیز جوان سوی کلیسا بیا! در بر شاهنشه‌ات عیسی بیا!
جانب آن خالق یکتا بیا! خواهی اگر سازدت احیاء بیا!
او کندت زنده، رهی از عذاب از پدرآمد به جهان این خطاب
۳- لطف پدر ساخت مهین داورش کرده عطا سلطنت و افسرش
جمله رسل نادی و مدحت‌گرش خیل ملائک همه خاک درش
کی به بشر میرسد اینسان نصاب؟ اوست برازنده و مالک رقاب
۴- او به محبت همه بانی بود واقف اسرار نهانی بود
مصلح هر رهزن و جانی بود جوهر حق سرّ معانی بود
اوست مهین منجی این خاک و آب! برتر از او نیست بعرش و تراب.

۴۰۰

۱- مژده باد آن را که جوید نام تو
آن زبان که می‌هد پیغام تو

زنده جاوید باد آن کاو مدام
بر صلای فیض تو دارد قیام

مژده باد آن را که هم در تو گریخت
رشتهٔ الفت ز غیر تو گسیخت

۲- ای که هستی بر خداوندان امیر
ای طبیب اعظم ما دستگیر

در طفیل تو همه دلداری است
بی‌تو سلطانی سراسر خواری است

اینک آن آبی که می‌بخشد حیات
اینک آن بخشنده گر خواهی نجات

۳- زد صدای رحمتش بر ما ندا
کای گرانبار گنه نزد من آ

من ز قید ذلت آزادی دهم
در درون جانت آرامی نهم

یوغ من باری خفیف و از وداد
تار و پودش بسته است از اتحاد

۴- غیر راه او مپو که راه نیست
غیر او سلطان در این خرگاه نیست

از محبت بود شه چون بی‌قرار
جان سپاری کردنی از اضطرار

جان و تن بخشد در راه شما
تا نباشد غیر او تان ملتجا

حق آن سلطان جان نشناختی
لاجرم میدان که جان در باختی

۴۰۱

برای جهان قشنگ و عظیم
برای غذایی که ما می‌خوریم

و هم بهر مرغان آوازه خوان
سپاس ای خداوند از قلب و جان

۴۰۲

۱- باد نوروز وزید، روز فیروز رسید، صبح امید دمید

مژده آن را که در این سال حیات نو یافت

نیّر نور مسیحاش پرستار آمد

۲- ای همه خلق جهان، وی همه پاکدلان، شکر ایزد به زبان

همه گویید و سرایید به نام سبحان

کایت رحمت نو باز پدیدار آمد

۳- تازه گردید جهان، در و دشت است جوان، گل نو گشته عیان

به تسلی دل غم‌زدگان روح‌القدس

به مداوای تن خستهٔ بیمار آمد

۴- در فراق شب عید، دیده‌گر گشت سپید، هاتفم داد نوید

که هوا روح فزایست و نسیم عنبرسای

ابر نیسان به چمن باز گوهربار آمد

۵- از چه در کنج خمول؟ بی‌نوایی و ملول؟ سوی حق باش عجول!

دیده از خواب فرو شوی که گویی یکسر

بوی مشک از ختن و خطهٔ تاتار آمد

۶- دور آزادی ماست، نوبت شادی ماست، وقت آبادی ماست

باد پیوسته به ما فیض اب و ابن و روح

یکی است این سه و یک در سه ز اسرار آمد

۴۰۳

۱- مژده دهید که شـد نـو جهـان بیدار گشت عـالم از خـواب گـران
بــه چــه زیبــا گشــته آسـمان حمـدت گـوییم مـا از دل و جـان
در ایـــن فصـــل زیبـــای بهـــار مـا را مسـیح اسـت تکیـه و یـار
ای مســـیحا نـــورت را بتـــاب بــر ایــن دل‌هــای تیـره و تــار
۲- ای عیسی امید ما به تـو اسـت روح و روان‌مــان از آن تــو اســت
همــراه مــا بــاش ایــن ســال نــو عطــا فرمــا یــک ایمــان نــو
طبیعـــت از نـــو زنـــده شـــده نـــور خـــدا تابنـــده شـــده
هـــم در زمـــین و در آســـمان فـــیض او بمانـــد جـــاودان
۳- دور کن ز مـا هـر شـر و گنـاه پاک نما روح چه رعیـت چـه شـاه
ای مســـیحا ای پـــور خـــدا بـــزدا اشـــک و ظلـــم و جفـــا
در ایـــن ســـال نـوین ای خـــدا نــزدت آریــم ایــن دعــای مــا
آتشـــی در ایـــن دل‌هـــای مـــا بیفـــروز ای مســـیح ای خـــدا

۴۰۴

۱- به وقت ورودم به سـال جدیـد دم در مــرا پیــر دانــا بدیــد
بگفــتم کــه ای مهربــان اســتاد همه روز تـو همچـو نـوروز بـاد
۲- بود راه تاریک و مجهول و دور ز رحمـت فـرا راه مـن دار نـور
که تا سالم و مطمـئن راه خـویش در این زندگانی بگیرم به پـیش
۳- مرا گفت کای تازه کـار جـوان چنان رو که رفتنـد ره، رهـروان
برون شو به تاریکی و شـک مـدار بنه دسـت در دسـت پروردگـار
که آن بهتـر از راه معلـوم و نـور اگر مرد راهی تو مـی‌کـن عبـور

۴۰۵

۱- راه بجو، شـاد بـزی، بعـد از آن
راهنمـا بـاش بـرای کسـان!
گر همه خوابنـد تـو بیـدار بـاش!
در ره مقصـود فـداکار بـاش
با سر پـر شـور و دلـی پـر ز درد
با بـدی و جهـل نمـا تـو نبـرد
مـردی و از خودگـذری کـار تـو
غیرت و همت به جهـان یـار تـو
۲- در پـی مقصـود دلیرانـه رو
جان به کف دست و تو جانانـه رو
سستی و غم را تو زخـود دورکـن
ضعف بینداز و شـر و شـور کـن
زندگی است این نه که خواب گران،
حیـف اگـر چـرت زنـانی روان
هرچه گذشته است فرامـوش کـن
جمله هوسها همه خـاموش کـن
۳- کار کن الان و تو حیران مبـاش
عین جوانی است چو پیران مباش
قلب قـوی دار و کنـون شـاد زی
پیـرو عیسـی شـو و آزاد زی!
پیـروی او همـه جـا کـن شـعار
در ره او هستی خـود کـن نثـار
بهـر شناسـایی او سـعی کـن
ریشهٔ سستی بکن از بیخ و بـن!

۴۰۶

۱- در سـفر عمـر خـدایا مـرا
در همـه اوقـات تـو یـاری نمـا
درس توکـل تـو بـه مـن یـاد ده
روح تکبـر همـه بـر بـاد ده
۲- بینم اگـر همسـفر خسـته‌ای
قلـب پریشـی دل بشکسـته‌ای
دسـت ورا گیـرم و قـوت دهـم
زخـم ورا شـویم و مـرهم نهـم
۳-.فیض عطا کن که همه رهروان
بهـره برنـد از نعماتـت چنـان
تا که دگر کینه و جنـگ از جهـان
رخـت ببنـدد بـرود از میـان
۴- در ره پر پـیچ و خـم زنـدگی
موقـع دشـواری و درمانـدگی
مهـر خداونـد مـرا در بـر اسـت
یاور و فرمانده و هم رهبر اسـت
۵-راه اگـر تیره و تـار است و دور
کرده مسیحا ز همـین ره عبـور
رهبـر دیگـر نشناسـیم مـا
در پـی او جملـه روانـیم مـا

۴۰۷

۱- هر باغ کـه خـرم اسـت و آبـاد
آبـــاد ز نعمـــت خـــدا داد

باشـد بـه مثـل چـو زنـدگانی
حیـران منشـین در آن زمـانی

۲- بـا همـت و پایـداری و کـار
از ریشـه بـرآر هـر خـس و خـار

بیـدار نشـین مبـاش در خـواب
تـا بـاغ شـود مفیـد و شـاداب

۳- از آب بـود صـفای بسـتان
بـی آب خـراب هـر گلسـتان

عیسـی اسـت صـفای زنـدگانی
هـم راهنمـای زنـدگانی

۴- گـل‌هـای معطـر پـر از رنـگ
از خـاطر آدمـی بـرد زنـگ

زیبـایی و عطـر زنـدگانی
ظـاهر شـود ار در او بمـانی

۵- گر باغ نداد میـوه عیـب اسـت
زآن باغ خوشی نمـی‌دهـد دسـت

مـا نیـز اگـر ثمـر نیـاریم
شـادی و خوشـی بـه بـر نیـاریم

۶- بر ماسـت کـه بـاغ زنـدگی را
پـر میـوه کنـیم و هـم مصـفا

عیسی است چـو باغبـان و اسـتاد
در بـاغ گـر اوسـت گـردد آبـاد

۴۰۸

خـدایا بزرگـی و هـم مهربـان
تشکر تو را بهـر ایـن آب و نـان

ز توسـت ای خداونـد مـا را غـذا
عطا کـن بـه مـا نـان روزانـه را

۴۰۹

سوال: راستی شما کی هستید؟ — که این‌قدر خوشبختید

خندان و دست تو دستید — می‌خوانید و می‌رقصید

جواب: ماها مسیحی هستیم — عیسی را می‌پرستیم

پدر ما هست خدا — تو هم بیا جزو ما

سوال: چه کتابی است می‌خوانید؟ — آن را حفظ می‌نمایید

چه چیز از آن دیده‌اید؟ — که دل به آن داده‌اید

جواب: راه و رسم زندگی — چارهٔ درماندگی

در این انجیل می‌یابیم — تو هم بیا بخوانیم

سوال: علامتی که دارید — هرجا با خود می‌برید

دور گردن یا در دست — مقصود از آن چه هست؟

جواب: جواب این مشکل است — سر و کارش با دل است

صلیب دارد افتخار — تو هم آن را دوست بدار

سوال: دست جفت و چشمان بسته — حرف می‌زنید آهسته

مگر کسی می‌بینید؟ — که با او حرف می‌زنید؟

جواب: این حالت دعا هست — گفتگو با خدا هست

راز و نیاز با اوست — تو هم بکن که نیکوست

۴۱۰

۱- عیســـی یـــار مهربـــان! منجـــــی و آرام جـــــان!
هـــــر دم از دســــتهای او ســــر زد بــس کــار نیکــو

بندگردان

بیمــــــاران را شـــــفا داد؛ اســـــیران را کـــــرد آزاد
بچـــــه‌هـــــا را نـــــوازش؛ خســــــتگان را آرامـــــش

۲- بـا دسـت خـود کـرد او، پـــای کســـان شستشـــو
دســـــت افتادگـــــان را، بگرفـــت و داشـــت بـــر پـــا

بندگردان

۳- ایـــن دســـت‌هـــای مـــرا قـــوت بـــده ای خـــدا
تـــا چـــون دو دســـت عیســـی خـــدمت کنـــد بـــه‌دنیـــا

بندگردان

۴- مـــــا را آزاد گـــــردان آرام و شـــــاد گـــــردان
تـــا کـــه کنـــیم ای خـــدا از دل پرســـــتش تـــــو را

بندگردان

۴۱۱

۱- دارم دو چشـــم کـــوچکی بیـــــنم رخ زیبـــــای او
دارم دو گـــــوش کـــــوچکی تـــــا بشـــــنوم نـــــدای او
۲- دارم دو پـــــای کـــــوچکی تـــــا کـــــه روم هـــــم‌پـــای او
دارم دو لـــــب شـــــیرین و ریـــــز تـــــا کـــــه کـــــنم ثنـــــای او
۳-.دارم دو دســـــت کـــــوچکی بـــــه‌کـــــار بـــــرم بـــــرای او
دارم چـــــرا یـــــک قلـــــب مـــــن از بخشـــــــــش والای او
۴- چـــون کـــه نبایـــد باشـــد آن جـــای کســـی جـــز جـــای او
از جـــــان شـــــوم تســـــلیم وی بیـــــنم محبـــــت‌هـــــای او

۴۱۲

۱- ای یـــار مهربـــانم عیســی نکـــو شـــبانم
بشـــنو تـــو ایـــن دعـــایم بـــه‌درگهـــت نمـــایم
۲- از بهـــر خـــواب شـــیرین چـــون ســـر نهـــم بـــه بـــالین
حاضـــر تـــو در کنـــارم امیـــد بـــر تـــو دارم
۳- امـــروز گـــاه و بـــی‌گـــاه بـــودی مـــرا تـــو همـــراه
بهـــر خـــوراک و منـــزل شـــکرت کـــنم مـــن از دل
۴- آنـــان کـــه دوســـت دارم در دســـت تـــو ســـپارم
در هـــر کجـــا کـــه باشـــند پهلـــوی تـــو بماننـــد
۵- بخشـــا گناهـــان مـــن تقـــدیس کـــن جـــان مـــن
در راه تیـــره و تـــار باشـــی مـــرا نگهـــدار
۶- آخـــر کـــه مـــن ز دنیـــا ســـویت شـــوم خـــدایا
نـــزد تـــو جـــا بگیـــرم از لطـــف خـــود پـــذیرم

۴۱۳

دانا خانه روی صخره کرد بنـا (۳) و بـــاران بســـیار باریـــد!
بـاران باریـد و سـیلاب شـد (۳) و خانـــه‌اش مانـــد برقـــرار!
نادان خانه روی ماسه کرد بنا (۳) و بـــاران بســـیار باریـــد!
بـاران باریـد و سـیلاب شـد (۳) و خانـــه‌اش ویـــران شـــد!

۴۱۴

۱- ای صـــــالحان، درخــــدا شـــادی نماییـــــد
ای عـــــادلان، او را تســــــبیح بخوانیـــــــد
بـــا بـــربط و عـــود، بهـــرش ســـرود بخوانیـــد
چـــون جهـــان از رحمـــت خداونـــد پـــر اســـت

۲- ای صـــــالحان، بـــــر او توکـــــل داریـــــد
ای عـــادلان، رحمـــــتش را دوســـــت بداریـــــد
خـــوش بـــه‌حـــال صـــالحان، خوشـــا بـــه‌حـــال عـــادلان
خوشا بـــه‌حـــال آنـــان‌کـــه مســـیح اســـت خداوندشـــان

۳- چشـــمان خداونـــد بـــر صـــالحان مـــی‌نگـــرد
گـــــوش‌هـــــای وی آنهـــــا را مـــــی‌شـــــنود
صـــالحان را کمـــی نیســـت، صـــالحان را غمـــی نیســـت
صـــالحان را کمـــی نیســـت، صـــالحان را غمـــی نیســـت

۴- ای صـــــالحان، منتظــــــرش بمانیـــــــد
ای عـــــادلان، بازگشـــــــت او را خواهیـــــــد
خـــوش بـــه حـــال صـــالحان، خوشـــا بـــه‌حـــال عـــادلان
خـــوشـــا بـــه‌حـــال آنـــان‌کـــه مکـــتوب اســـت نـــامشان

۴۱۵

۱- چـــون بـــر او مـــی‌نگـــرم بـــا اشـــک و آه

او کـــه گفـــت: مـــنم حیـــات و راســـتی و راه

برصـــــــلیبش برداشـــــــت انـــــدوه و درد

به زخـــم‌هـــایش شـــفا بخشـــید، ز عصـــیان آزادم کـــرد

بندگردان

ای دوســـت بهرتـــو او جـــانش فدیـــه کـــرد

تـــا آزادی بخشـــد تـــو را از چنـــگ غـــم و درد

گناهـــت، گناهـــت، بشکســـت قلـــبش را

خـــون و آب جـــاری شـــد بهـــر پـــاکی و شـــفا

۲- چـــون بـــر او مـــی‌نگـــرم بـــا اشـــک وآه

او کـــه مـــرد بهـــر انســـان گرچـــه بـــی‌گنـــاه

تـــاج خـــار بـــر ســـر و مضـــروب و زار

تـــرک شـــده از انســـان و مطـــرود و هـــم خـــوار

بندگردان

۳- چـــون بـــر او مـــی‌نگـــرم بـــا اشـــک و آه

آن خـــالق ایـــن دنیـــا و آفتـــاب و مـــاه

در برابـــــر فیضـــــی ایـــــن چنـــــین

تنهـــا معبـــود قلـــبم باشـــد عیســـی بـــه یقـــین

بندگردان

۴۱۶

۱- مهــر مســیح را ســراییم		فیضــش را اعــلان کنــیم
بهــر مکــان پــر جــلال		کــه خداونــد بنــا کــرد

بندگردان

چــه روز پرجلالــی اســت		وقتی رخش را روبه‌رو بینیم
بــا شــادی حمــدش کنــیم		آهنــگ ظفــر را بخــوانیم

۲- گرچه راه‌های ما تنگ است		راه صــــلیب و زحمــــت
لیک مسیح همــدم مــا اســت		تــا آن روز پــر جــلال

بندگردان

۳- دردهــای زمــان حاضــر		محــو شــود در جلالــش
لبخنــد زیبــای مســیح		قلب‌هـا را تسـکین دهـد

بندگردان

۴- دروازه‌هــــای آســــمان		بــه روی مــا گشــوده
شــاه شــاهان در جلالــش		مــا را ســوی خــود خوانــد

بندگردان

۴۱۷

مسیح برآرد هر آرزویـم را		مسیح برآرد نیازم را
او دهد نجات، تعمید و شفـا		آه هــللویـا کافیست مرا

۴۱۸

۱- لبیک ای خداوند مرا هم بفرست		تــا آوارگــان را هــدایت کــنم
آب حیــات بــه تشــنگان رســانم		در تاریکی‌ها نیز درخشان باشم

بندگردان

صـــــدایت را مــــــی‌شــــنوم		مـــرا خـــوانی کـــه بـــروم
فرمــــان بـــرم مـــرا بفرســــت		ای خداونــــد مــــرا، مــــرا

ای منجی عزیز من

۲- لبیک ای خداوند مرا هم بفرست		بهرحصاد پیش از غروب آفتاب
یــک روز رود خورشــید زنــدگی‌ام		سویت پرواز کنم رویت ببیــنم

بندگردان

۳- لبیک ای خداوند مرا هم بفرست		تا نیروی ظلمت در هم بشکنم
مــرا بــا زره‌ات یکســر بپوشــان		چشمهٔ کلامت از دلم جوشــان

بندگردان

۴۱۹

۱- دلی پریشان داشتم دور از خدا		گناهان زشتم کـرده بـود جـدا
از لجن فریاد کـردم سـوی خـدا		از چــاهم درآورد از عمــق فنــا

بندگردان

از گــــل و لجــــن نجــــاتم داد		روی صــخرهٔ جــاودانی نهــاد
در دلــم ســرودی تــازه گــذارد		بر نام خداوند شکر و سپاس باد

۲- اکنون بر روی صخره ایستاده‌ام		به مسیح محبوب این دل داده‌ام
از بــیم و هــراس و شــک آزاده‌ام		به لطف او دل از جهان کنــده‌ام

بندگردان

۳- پس بیایید خداوند را ســراییم		صخرهٔ نجــات خــود را ســتاییم
به حضور او با حمد نزدیک شویم		با مزامیر آواز شــادمانی دهــیم

بندگردان

۴۲۰

۱- زرهـــی کـــه خـــدا مهیّـــا ســـاخته بـــرای مـــا

زرهـــی کـــه خـــدا مهیّـــا ســـاخته بـــرای مـــا

کیست که تواند در برابرش بایستد؟(۲)

۲- کمر ما، کمربنـد مـا، حقیقـت و راسـتی اسـت

جوشـن مـا، جوشـن مـا، عـدالت و نیکـی اسـت

کیست که تواند در برابرش بایستد؟(۲)

۳- نعلین مـا، نعلـین مـا، صـلح و سـلامتی اسـت

کلاهخود ما، کلاهخود ما، آن نجـات عظـیم اسـت

کیست که تواند در برابرش بایستد؟(۲)

۴- شمشیر ما، شمشـیر مـا، کـلام خداونـد اسـت

سـپر مـا، سـپر مـا، ایمـان بـه مسـیح اسـت

کیست که تواند در برابرش بایستد؟(۲)

۴۲۱

۱- (نان حیـات هسـتم، نـان حیـات هسـتم بـه مـن ایمـان بیاوریـد)۲

بندگردان

(پـــیش ازتولـــد ابـــراهیم مـــن بـــودم و هســـتم)۲

۲- (نورجهـان هسـتم، نـور جهـان هسـتم بـه مـن ایمـان بیاوریـد)۲

بندگردان

۳- (راه و راستی هستم، راه و راستی هسـتم بـه مـن ایمـان بیاوریـد)۲

بندگردان

۴- (قیامت‌وحیات‌هستم، قیامت‌وحیات‌هسـتم بـه مـن ایمـان بیاوریـد)۲

بندگردان

۴۲۲

۱- چیست علاج گناهم؟ خـــون آن بـــرۀ خـــدا
چیست درمان امراضـم؟ خـــون آن بـــرۀ خـــدا

بندگردان

ای نهـــر پــــر بهـــا طـــاهر کـــردی مـــرا
قدرتی است بـی‌همتـا خـــون آن بـــرۀ خـــدا

۲- چیست طهارت جانم؟ خـــون آن بـــرۀ خـــدا
تنهـــا راه نجـــاتم؟ خـــون آن بـــرۀ خـــدا

بندگردان

۳- چیست سرّ ظفر مـا؟ خـــون آن بـــرۀ خـــدا
پیـروزی بـر هـر گنـاه؟ خـــون آن بـــرۀ خـــدا

بندگردان

۴- چیست رمز قدرت ما؟ خـــون آن بـــرۀ خـــدا
شـــفیع مـــا در ســـما؟ خـــون آن بـــرۀ خـــدا

بندگردان

۴۲۳

خدا نیکوست، خدا نیکوست، خدا نیکوست

او نیکوست بهر من

۴۲۴

۱- مـــی‌خـــوام آواز بخـــونم، از ایـــن نجـــات کـــه دارم

بـــا خـــون پـــاکش عیســـی، رهانیـــد از گنـــاهم

بـــا آن فرشـــتگانش، مـــی‌خـــوام حمـــدش بگـــویم

کـــه از آن وادی مـــوت، رهانیـــده خـــدایم

انسان غافـل، مسـیح چـه خوبـه، چـون‌کـه منجـی ماسـت

مســیحا باشــد، امــروز همــدمم، تــا ابــدالاباد

۲- مســیح آمــد بــه قلــبم، بخشــید حیــات بــه جــانم

روح خـــود را بـــه مـــن داد، تولـــدی نـــوام داد

حـــالا کـــه مـــن چشـــیدم، محبـــت خـــدا را

مـــی‌خـــوام شـــاهد عیســـی، بمـــانم تـــا بیایـــد

انسان غافـل، مسـیح چـه خوبـه، چـون‌کـه منجـی ماسـت

مســیحا باشــد، امــروز همــدمم، تــا ابــدالاباد

۳- مـــی‌خـــوام دوبـــال درآرم، پـــرواز کـــنم بـــه‌ســـویش

اســـتقبالش بکـــنم، در آنجـــا بـــین ابرهـــا

مـــی‌خـــوام بـــا ســـاز و آواز، در جشـــن او ســـرایم

در جمـــع ایمانـــداران، "بـــره" را بســـتایم

انسان غافـل، مسـیح چـه خوبـه، چـون‌کـه منجـی ماسـت

مسیـــحا باشد، امروز هـــمدمم، تـــا ابـــدالابـــاد

۴۲۵

۱- وقتی چون گنهکاری به پایش افتادم
در زیر بار گناه عیسی صدا دادم
منجی شنید فریادم از بند کرد آزادم
چون عیسی برداشت بارم مرا شادی بخشید

بندگردان

آری او برداشت بارم بار گناهم را
آری او برداشت بارم با مهر بی‌همتا
عیسی شنید فریادم از بند کرد آزادم
چون عیسی برداشت بارم مرا شادی بخشید

۲- وقتی در غم و اندوه مأیوس و سرگردان
با ضعف و دل شکسته در رنج بی‌پایان
صدای منجی آمد من با توام دائم
آنگاه او برداشت بارم مرا شادی بخشید

بندگردان

۳- راه حیات جاوید فقط عیسی داند
اوست رهنما و هادی در قلب من ماند
وقتی به سما رسم با حمد سرود خوانم
گویم او برداشت بارم مرا شادی بخشید

بندگردان

۴۲۶

۱- بر منجی‌ات عیسی اطمینان داری، لذت زندگی با او را دانی
پـیرو او هستــی کـلامش خوانی، روح‌القدس آیـد گـر در او مانی
بندگردان
(حیات جاوید، حیات جاوید او بخشد به تو این حیات جاوید) ۲

۲- از ره محبت، برهٔ امین، ترک کرد آسمان را آمد به زمین
با خون پاکش نجاتم تضمین کرد،حمدش را سرایم فارغ از هر درد
بندگردان

۳- دعوتش را بشنو با ایمان بیا، خود را تسلیمش کن بی‌مکر و ریا
منجـی عـالمیان تـو را پـذیرد، حـیات جـاوید و نعمت‌ها بخشد
بندگردان

۴۲۷

۱- یــک روز انــدر وادی تاریــک نومیــد و ســرگردان
نــور امیــدی بـه قلـبم تابیــد از روی مســیح رخشــان(۲)
۲- صــدایی بــه گوشــم رســید، ای درمانــدهٔ نــالان
نــزد مــن بیــا مــی‌رهمــت از بــار ســنگین گناهــان(۲)
۳- چرایــی تــو انــدوهگین و هــم بیمــار و هراســان
نزد مـن بیـا تـو را مـی‌بخشـم شـادی و آرامـی جـان(۲)
۴- چــون صــدایش بشــنیدم نــزدش رفــتم پریشــان
چهــره‌اش‌دیــدم،مهــرش‌چشــیدم،گفتمش‌ای‌خــدای‌مــن(۲)
۵- ســویم آمــد مســیحا بــا آغــوش بــازش دوان
مرا تازه شد دل پریشان و تن و روان و هم جان(۲)

۴۲۸

۱- یادمــه اون قــدیما کــه غــرق بــودم تــوی گنــاه

چــه روزهــای تــاریکی مــی‌لولیــدم تــوی گنــاه

(امــا عیســی آمــد در دل مــرا صــدا کــرد

زنجیرهــای غــم را از دســت و پــام رهــاکرد)۲

دیگــر امــروز تنهــا، خــدا را مــی‌پرســتم

من ایــن همــه شــادی را مــدیون عیســی هســتم

عیســی ســلطان مــن، ســلطان مهــر و وفاســت

عیســی نجــات مــن، نجــات همــه قــوم‌هاســت

۲- می‌خوام اکنون او مــرا بــا روح خــود لبریــز کنــد

ایــن دل شکســته را بــا مهــر خــود شــفا دهــد

(اکنــون در آســمان فرشــته‌هــا خوشــحال‌انــد

بــرای ایــن لحظــه جشــن بزرگــی دارنــد)۲

چــرا مــن نکشــم، دســت از کارهــای دنیــا

چــرا مــن نباشــم، شــریک ایــن خوشــی‌هــا

بــاران محبــت بــر قلــب مــن مــی‌بــارد

چــه امیــد شــادی بــه ارمغــان مــی‌آرد

۴۲۹

۱- آه چه زیباست، که شوند جمع مقدسین یکدل با هم
در حضور خدای ما در خانهٔ پدر ما

بندگردان

ای گنهکار تو نیز بیا به کلبهٔ ما کلیسا ای گنهکار تو نیز بیا به خانهٔ ما کلیسا

۲- آه چه زیباست خانهٔ ما مسیح ما میان ما
پدر ما در آسمان پر از مهر است کلبهٔ ما

بندگردان

۳- آه چه زیباست آن کلیسا که سر آن بود عیسی
اعضای آن مقدسین خانوادهٔ پاک خدا

بندگردان

۴- آه چه زیباست مسکن ما به ز قصرهای این دنیا
گرچه حقیر است این کلبه لیکن عیسی باشد آنجا

بندگردان

۴۳۰

سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد
ای خداوند، صخرهٔ من و نجات من صخره و نجات من

۴۳۱

۱- عمرم در گناه سـپری شـد　　فکر نکـردم او بـرایم مـرد
فقـط بـرای مـن بـر صـلیب　　بـــــر جلجتـــــا

بندگردان

مهر و محبت بی‌حـد بخشـید　　همـــه گنـــاهم را آمرزیـــد
آزاد شدم بـارم فـرو ریخـت　　در جلجتـــــــــــا

۲- از کـــلام خـــدا دانســـتم　　که شخصی پر از گناه هستم
آنگـــاه بـــا دعـــا نگریســـتم　　بــــــه جلجتـــــا

بندگردان

۳- حال هر چیز را به او سپردم　　اوست پادشاهم و سـلطانم
از دل هللویـــا مـــی‌خـــوانم　　بـــــر جلجتـــــا

بندگردان

۴- بنگـــر محبـــت خـــدا را　　فیضی که بخشیده عیسی را
با صلیبش آزاد سـاخت مـا را　　در جلجتـــــــــــا

بندگردان

۴۳۲

(فدیه شدگان خداوند) (۳) نجات او را اعلام کنید

(خداوند گفت مرا آزاد شو) (۳) آزادم آزادم شکر بر او

۴۳۳

۱- محبـــــــت خـــــــدا در صـــــــلیب عیســـــــی
بهـــر مـــا شـــد عیـــان مهـــــر وی در جهـــــان
وقتــــی او را فــــدا کـــــرد تـــــا بهــــرم بمیــــــرد

بندگردان

جــــلال بــــر نـــــامش بــــــــرای فیضـــــــش
آنقدر دوسـت داشـت جهـان را کـــه بخشـــید فرزنـــدش(۲)

۲- بــــــر روی جلجتــــــا وقتــــی او نــــدا کــــرد
همـــه چیـــز تمـــام شـــد نجـــاتم تضـــمین شـــد
نقشــــــهٔ الهــــــــی‌اش در وجـــودم مهـــر شـــد

بندگردان

۴۳۴

بندگردان

(عشـــقی تـــازه در قلـــبم، ایجـــاد کـــن خداونـــد!
تـــــا تــــو را دائمـــــاً در کنـــــارم ببیـــــنم)۲

۱- شوقی تـازه، شـوری تـازه،آوازی نـو، حیـاتی نـو،
روحـی تـازه، قلبـی تـازه، قـوتی نـو، خـدمتی نـو،

بندگردان

۲- مسحی تازه، سری تـازه، از گـنج تـو، رویـایی نـو،
لمسی تـازه، مهـری تـازه، از دسـت تـو، عطـایی نـو

بندگردان

۴۳۵

۱- از مهـــر مســـیح جـــدا نشـــوم، گرچـــه جفاهـــا تهدیـــدم کنـــد

رنج و محنت را از جان پذیرم تا ایمان پاکم را حفظ کنم

بندگردان

(ایمـــــانم را حفـــــظ کـــــنم، منجـــــی را تـــــرک نکـــــنم

صـــلیب بـــر دوش مـــی‌روم، تـــا بـــه مســـیح برســـم)(۲)

۲- در قعر زندان، در غُل و زنجیر، زخـــم‌هـــای بســـیار، بـــدن مجـــروح

بـــا خـــون ریختـــه مـــی‌نویســـم، مـــن ترکـــت نکـــنم ای خداونـــدم

بندگردان

۳- نه‌مرگ نه‌حیات نه‌هیچ قدرتی نه‌چیزهای حال و نه‌آینده

نـــه هـــیچ بلنـــدی و نـــه هـــیچ پســـتی، مـــرا از تـــو جـــدا نســـازد

بندگردان

۴- تـــا بـــه آخـــرین قطـــره‌هـــای خـــون، وفادارانـــه اقـــرارت کـــنم

عمـــر و نفســـم بـــه پایـــان رســـد، مســـیح محبـــوب ترکـــت نکـــنم

بندگردان

۴۳۶

بـــا دست‌هایی باز، دهانی پر از حمد با قلبی شکرگزار تو را می‌ستایم

تـــو را می‌ستایـــم، تـــو را می‌ستایـــم با قلبی شکرگزار، تو را می‌ستایم

۴۳۷

۱- ای بـــرادر، ای خـــواهرم، تـــوئی عضـــو خداونـــدم

تـوئی فخـر و شـادی مـن، تـوئی دوسـت و یـاور مـن

(دوســـتت مـــی‌دارم بـــرادر، باشـــم هـــردم بـــه یـــادت

دوســتت مــی‌دارم ای خــواهر باشــی تــو افتخــارم) ۲

۲- اتحــاد مــن و پــدر، از خــون مســیح عیســی اســت

اتحــاد مــن و تــو نیــز همانــا از مهــر عیســی اســت

(ایــن اســت حکــم اول، آخــر، محبــت کنــیم یکــدیگر

دهــیم جــلال نــام پــدر، آنگــه شــویم چــون پســر) ۲

۳- دست در دست هم گذاریم، یکدل و یــک‌زبــان باشــیم

ابلــیس را مجــال نــدهیم، عیســی را همــی خــوانیم

(گـــوییم هللویـــا پـــدر، بهـــر خـــواهر، بـــرادر

گـــوییم ســـلطنت پـــدر همـــی تـــا ابـــد پایـــدار) ۲

۴۳۸

(در قلب من باشد جشن و شادی)۲ آزادم کرد مسیح باشد مرا هادی

در قلب من باشد جشن و شادی

۴۳۹

۱- صلیبم را برداشته‌ام — تو را از دل همی خواهم
ترک این جهان می‌گویم — با فقر و محنت می‌آیم
نابود شود خودخواهیم — خواهش و امید و علمم
گنج عظیمم در سما — تنها تویی ای مسیحا

۲- بگذار جهان ترکم کند — دوست و دشمن تحقیرکند
گرچه طوفانها برخیزد — مهرت قلبم بیفروزد
ای مسیحا با نگاهت — دهی مهر و علم و حکمت
گرچه دشمن کینه ورزد — رخت دلم روشن سازد

۳- من از جهان جفا بینم — ز آغوشت شفا جویم
بحران‌های این زندگی — آرد بهرم آزردگی
لیک چون به آسمان رسم — تا ابد تویی مأنوسم
غمی نیازارد مرا — چون مهرت گیردم فرا

۴۴۰

بر خداوند توکل نما — در زمین‌ساکن باش و از امانت پرورده‌شو
در خداوند تمتع ببر — پس مسئلت دل تو را به تو خواهد داد
طریق خود را به خداوند بسپار — بر وی توکل کن که آنرا انجام خواهد داد

۴۴۱

۱- می‌بینم، من، افتادن شـیطان را   جلال بر خدا، جلال بر نام عیسی
می‌بینم، مـن، افتـادن شـیطان را   جـلال بـر خـدا آمـین

می‌نگرم سوی راست، شیطان سقوط نمـوده
می‌نگرم سوی چپ، شیطان سـقوط نمـوده
می‌نگرم سوی پیش، شیطان سـقوط نمـوده
می‌نگرم پشت سر، شـیطان سـقوط نمـوده

هللویـا، هللویـا، هللویـا، هللویـا   هللویا، هللویـا، هللویـا، هللویـا

۲- می‌بینم، من، پیروزی عیسی را   جلال بر خدا، جلال بر نام عیسی
می‌بینم، مـن، پیـروزی عیسـی را   جـلال بـر خـدا آمـین

می‌نگرم سوی راست، عیسای من پیروز است
می‌نگرم سوی چپ، عیسای من پیروز اسـت
می‌نگرم سوی پیش، عیسای من پیروز است
می‌نگرم پشت سر، عیسای من پیروز اسـت

هللویـا، هللویـا، هللویـا، هللویـا   هللویا، هللویـا، هللویـا، هللویـا

۳- شکر شیطان مغلـوب اسـت(۲)   شـکر عیسـی پیـروز اسـت(۲)
هللویـا، هللویـا، هللویـا، هللویـا   هللویا، هللویـا، هللویـا، هللویـا

۴۴۲

۱- اینک چه زیباست پایهای مبشران که هـرجـا نـدا کـننـد
انجیل سلامتی را مژده دهند
گـویند خـداست اوسـت سلطان (اوست سلطان) (۳) خداوند

۲- به‌سبب گـناهـان مـا کوفته شد مـجروح و هم خوار گردیـد
انجیل سلامتی را مژده دهند
بـا زخـم‌هـایـش شـفـا داد (اوست سلطان) (۳) خداوند

۳- روز سـوم از مـردگان قیام فرمود او زنده است او زنده اسـت
اینک دلیل محبت را بنگرید
بـر دسـت‌هـا و پـای‌هـایـش (اوست سلطان) (۳) خداوند

۴۴۳

۱- مـا همـه متحـدیم در مسـیح یـک هسـتیم(۲)
دست در دسـت هـم دهـیم و کـارش را پـیش بـریم
بندگردان
و دنیـا خواهـد دانسـت مـا مسـیحی هسـتیم
اگـر محبـتش را ظـاهر سـازیم

۲- در یـک سـنگر بجنگـیم پشـتیبان هـم باشـیم(۲)
اسـلحهٔ کـلام را بـا هـم بکـار ببـریم
بندگردان
۳- بـه یکـدل مـی‌خـواهیم بـرای او کـار کنـیم(۲)
و هرجـا اعـلام کنـیم کـه نجـات یافتـه‌ایـم
بندگردان

۴۴۴

۱- کلامش می‌گوید دوستی هست از برادر چسبنده‌تر

نورش در تاریکی از هر ستاره‌ای درخشنده‌تر

روی دوست خود را با پند و اندرزها تیز می‌سازد او

با راه حلهایش عطریست دل و جان را شاد می‌سازد او

۲- حین افتادن‌ها فوراً دست گیرد و بر خیزاند او

ای دوست عزیزم دانی عیسی باشد آن یار نیکو

روی دوست خود را با پند و اندرزها تیز می‌سازد او

با راه حلهایش عطریست دل و جان را شاد می‌سازد او

(عطریست دل و جان را شاد می‌سازد او)(۲)

۴۴۵

۱- (مواظب باش چشم‌های کوچک چه می‌بینی؟)۲ چرا ؟

چون پدر ما خدا از بالا کند نگاه مواظب باش چشم‌های کوچک چه می‌بینی؟

۲- (مواظب باش گوش‌های کوچک چه می‌شنوی؟)۲ چرا ؟ ....

۳- (مواظب باش زبان کوچک چه می‌گویی؟)۲ چرا ؟ ....

۴- (مواظب باش دست‌های کوچک چه می‌کنی؟)۲ چرا ؟ ....

۵- (مواظب باش پاهای کوچک کجا می‌روی؟)۲ چرا ؟ ....

۴۴۶

۱- ای اورشـــلیم ای شـــهر ســـماوی   خانـــه جـــاودان انســـان
آنکه نامش در دفتـر عیسـی اسـت   باشد آنجـا شـاد و خنـدان

بندگردان

ای اورشـــــــلیم آســـــــمانی   تـــو ای شـــهر خـــدایی
در تـــــو مــــأوا گزیننــــد   پیــروان نــور ســماوی(۲)

۲- چونکه منجی‌ام وعده داده است   جـایی بهـرم حاضـر کنـد
آمـــده مـــرا نـــزد خـــود بـــرد   عمــر جــاودان عطــا کنــد

بندگردان

۳- در تو نیست اشکی نی‌غم و دردی   ترس و خشم و جنگ و فغان
زیـرا شـرارت از تـو بـه دور اسـت   نـور و شـکوه‌ات بیکـران

بندگردان

۴- ای شـــهر پاکـــان حضـــور خـــدا   مرکــز مهــر صــلح و صــفا
انـــدر حضـــور خـــالق عـــالم   تــا ابــد ســرایم عیســی را

بندگردان

۴۴۷

(می‌آیم تا در حضور تو بینم رویت روبه‌رو) (۲)

(زانو زنم در حضورت فیضت را می‌طلبم) (۲)

قدوس   قادر   پرجلال   خداوند

۴۴۸

۱- به پیش ای سرباز مسیح بهر جنگ　　در این کارزار نباشد روا درنگ
پــرچم عیســی را بــین در اهتــزاز　　به نیروی روحش بر دشمن بتاز

بندگردان

بســوی پیشــوای ایمانــت بنگــر　　به‌قدرت روحش شوی پیروزگر

۲- به خون بره شو بر دشــمن پیــروز　　به کلام شهادت خود هــر روز
بــا همقطارانــت یکــدل و یــک‌جــان　　در سنگر دعا نامش را بخــوان

بندگردان

۳- نیروهــای جهــان زوال پذیرنــد　　قدرتهای گوناگون فرو ریزنــد
لــیکن بــر کلیســا نشــود چیــره　　درهای جهنم بــر خــون بــره

بندگردان

۴- چــون شیپــور فــرشته کــند صدا　　شــاه آســمانی گــردد هویــدا
بــه پیشــوازش رویــم همــه در فضــا　　در آنجا ببینــیم جــلال خــدا

بندگردان

۴۴۹

تقدیم نمایم خود را با حمد ای روح خدا　　شکر که هدیه نمودی عیسی را به ما
ملجا و صخرهٔ من پــدر ای ســرور مــن　　شکر که هدیه نمودی عیسی را به ما

(ضعیف گوید قوی هستم در فقر غنی هستم اینست طریق خدای زنده) (۲)

۴۵۰

۱- مـــا ســــربازان خداونـــد آســـمان و زمینـــیم

بهـــر نـــام خداونـــد عیســـی از پـــا نمـــی‌نشـــینیم

ســـردار لشـــکر آســـمانی خـــدا هـــم بـــا ماســـت

بـــا فرمـــان او مـــی‌گـــوییم هللویـــا هللویـــا(۲)

پیـــــروزیم بــــا نــــام خداونــــدمان عیســـــی

پیـــــروزیم بــــا نــــام شــــاه‌مـــان عیســـــی(۲)

۲- مـــا ایلچیـــان خداونـــد آســـمان و زمینـــیم

ســـخنان پـــدرمان را بـــه گوشـــها مـــی‌رســـانیم

مـــی‌خـــواهیم او درمیـــان مـــا همیشـــه جـــلال یابـــد

ناجیـــان را خداونـــد عیســـی بـــرای خـــود بیابـــد(۲)

فـــرو مـــی‌ریـــزیم قلعـــه‌هـــای شـــیطان را

پیــــروزیم بـــــا نـــــام خداونـــــد عیســـــی(۲)

۴۵۱

تسخیر کن قلب ما و تمام فکر ما را رهـا کـن تـو مـا را از بـنـدهـا

آن زمان که هستیم در دعا

تـبـدیـل کـن زنـدگـی مـا را روحـی تـازه تـو عـطـا فـرما

(هرکس در هر زمان در هرجا بپیوندد به ما در دعا) (۲)

۴۵۲

۱- پنــاهم شد آن صخره　　در او مســـــکن گـــزینم
خون و آب جاری گشته　　ز پهلـــــوی منجــــــیم
گنــاهم را گشــت چــاره　　بشســـت قلــب ســیاهم
۲- احسان و خیر و ثواب　　نســـازد طـــاهر قلـــبم
گرچــه ریاضــت کشــم　　روز و شــب ریــزد اشــکم
هیچ یــک نشــوید مــرا　　تنهـــا تـــویی چـــاره‌ام
۳- کنون نزدت می‌آیــم　　بــه صــلیب مـــی‌نگـــرم
عریـــان ز نیکـــویی‌ام　　تـــو بپوشـــان ایـــن تـــنم
چشـــمهٔ پهلـــوی تـــو　　ز دایـــد هـــر لکـــه‌ام
۴- چون دم آخر رسـد　　مـــرگ ببنـــدد چشـــمانم
پـــرواز کـــنم بـــه ســـما　　تـــو را بـــر تخـــت ببیـــنم
پنـــاهم شـــوی آنگـــه　　در تـــو مســـکن گـــزینم

۴۵۳

آرامـــی دل‌هـــایی ســـازندهٔ دریاهـــا　　روشـــنی خورشیـــدی زیبـــایی رویـــاها
از تو امنیت دارم در کشمکش طوفان　　من قـــایق پوسیده تـــو رهبر این سکان
(تا مقصد آزادی سرباز تو می‌مانم　　نعمت نجاتم را از فیض تو می‌دانم) (۲)

۴۵۴

۱- نزد مسیح رفتی کــه پاکــت کنــد؟ بــا خــون بــره شســته شــدی؟
امیــد کامــل بــه فــیض او داری؟ بــا خــون بــره شســته شــدی؟

بندگردان

بــا خــونش پــاک شــدی؟ بــا خــون شــفا بخــش مســیح؟
رخت خود را چون برف سفید کرده‌ای؟ بــا خــون بــره شســته شــدی؟

۲- هرروز با منجی‌ات راه می‌پیمــایی؟ بــا خــون بــره شســته شــدی؟
در عیسای مصــلوب آرامــش یــافتی؟ بــا خــون بــره شســته شــدی؟

بندگردان

۳- رخت گناه‌آلود از خــود دور افکــن بــا خــون بــره خــود را بشــوی
چشمهٔ سرخ فام بــرای تــو جاریســت بــا خــون بــره خــود را بشــوی
بــا خــونش پــاک شــوی بــا خــون شــفا بخــش مســیح
رخت‌هایت از برف سفیدترخواهند شد بــا خــون بــره خــود را بشــوی

بندگردان

۴۵۵

سر سفرهٔ غذا، هستیم مهمان عیسی

پس شکرت کنیم خدا، به خاطر نعمت‌ها

۴۵۶

۱- حمد او همیشه بر زبان مـن اسـت   دهـانم نیـز پـر از ذکـر اوسـت
فروتنـــان شـــنوند صـــدای او را   او محزونان را چو من شـاد کنـد

بندگردان
آییـــد نـــام او را افـــرازیم، ســـتاییم   با هم نام او تا ابـدالآباد سـراییم
او که آزاد کرد ما را از ترسها،از ضعفها   بـــا هـــم نـــام او را بســـراییم

۲- فرشـــتگانش گـــرد ترســـندگان او   تـــا رهانندشـــان از خطرهـــا
حتی شیربچگان نیز گرسنه می‌ماننـد   امـا محبـانش را کمـی نیسـت

بندگردان
۳- آیید شنوید از من از وعده‌های او   که عجیب است و چه پـر جـلال
باید بدارید حکمش، آنچه را که گفته   تـــا بشـــنود خداونـــد فریـــادت

بندگردان

۴۵۷

نبـــرد ما با جسم و خـــون نیســـت، نبردی است با نیروهای ظلمت
نبـــرد مـــا با انـــسانـــها نیـــست، نـــبردی اســـت بـــا دشمن خلقت
من ایستاده‌ام با شـــمشیـــر روحـــش من ایـــستاده‌ام با سپر ایمان
من ایستاده‌ام تا فریاد سر دهم، به نام عیسی دورشو ای شیطان
(عیسی شاه شاهان عیسی ربّ‌الارباب، عیسی سرور آسمان) (۲)

۴۵۸

۱- ای سالـک و ای هـالکِ در گناه سرگردان و پریشـان و بـی‌پنـاه
بـیـا بـشنـو بـشـارتِ عـیــسی را که در خونش نجات بخشد شما را

بندگردان

اوست حیات و اوست نجات و اوست هم نور
اوست کریم و اوست رحیم و اوست غفور

۲- گـرچـه ایـن یـگانـۀ خـدا بُـوَد در راه مـا بهـر گنـاه فـدا شـد
تـرک کـرد تختش با جلالش در سما بهر ما موت را چشید و مدفون شد

بندگردان

۳- ابن وحید شاه شهید، مصلوب شد بالای دار چون خطاکار مصلوب شد
دست‌وپایش با پهلویش مجروح گشت حُبِ جانش ز دشـمنان برنگشـت

بندگردان

۴۵۹

۱- بهر فردا نیاندیشم امروز با او راه روم آینده‌ام در دست اوست‌هرروز با او شاد شوم
غم فردا را نخورم چون به او ایمان دارم حیـاتـم بـاشد در عیسی او دانـد آینـده‌ام

بندگردان

ترسی از فردا ندارم گرچه درکش نکنم لیکن یک‌چیز را میدانم اوست صاحب فردایم(۲)

۲-هرقدم‌که‌برمیدارم دانم فردایم زیباست بارهاازدوشم‌می‌غلطندآفتاب‌درپس ابرهاست
در نور آن شمس تابان اشکهایم پایان یابد چـون زنـدگـیـم سـر رسد سما روم تا ابد

بندگردان

۳- بهر فردا نیاندیشم شاید فقر آید سویم او که سیر کند مخلوقش می‌بخشد آرزویم
گـر کِشتی زندگیم بـگذرد از طوفـانـها دانم که امن‌وامان است او با من است‌درهرجا

بندگردان

۴۶۰

۱- چون سرگردان من همچو باد، چون موج شـن در بیابـان
جسـم و روح مـن بـی‌پنـاه، مانـده‌ام درگنـاه
ندانسته چـه مـی‌کـردم، فرمـان از شـیطان مـی‌بـردم
مـن در ایـن دنیـای فـانی، امیـدی نداشـتم

بندگردان
(امـا یـک قـدرتی درونـم دیـده شـد
روح قـدوس خـدا در قلـبم ظـاهر شـد(۲)

۲- شد رستگار این جان مـن، سـما گشـته مکـان مـن
بـا خـون پُـر بهـای خـود، شسـته گنـاه مـن
یأس‌های مـن امیـد گشـته، غمـم بـه شـادی برگشـته
عیسـی مسـیح محبـوبم، در قلـبم نشسـته

بندگردان

۴۶۱

۱- منجـی‌ام عیسـی آن فرزنـد خـدا آمـد در ایـن جهـان آن خـالق یکتـا
او مـرد بـر صـلیب بـرای انسـان‌هـا پاک کند گناهان با خـون خـود مـا را

بندگردان
روحش را در ما دمید،با خونش ما را خرید حیات بما بخشید دوهزار سال پیش(۲)

۲- محض فیض او مـا نجـات یافتـه‌ایـم نـامش را بخـوانیم در اعلـی‌علیـین
او را سـتاییم زیـرا کـه نیکوسـت حمدش را بخوانیم زیرا که قدوس است

بندگردان

۴۶۲

بندگردان

آه خداونـــد شـــبان مـــن اســـت　　محتاج به هیچ چیزی نخواهم بـود
تـــا ابـــد در خانـــهٔ خداونـــد　　ساکن خواهم بود، ساکن خواهم بود

۱- در مرتع‌های سبز مـی‌خواباند　　ســـوی آب‌هـــای آرام مـــی‌بـــرد
او جـــان مـــرا تـــازه گرداند　　آه خداونـــد شـــبان مـــن اســـت

بندگردان

۲- بـه خـاطر نـام پـر جلالـش　　به راه‌هـای راسـت هـدایت کنـد
هـرگز از بـدی نخـواهم ترسـید　　حتـــی در وادی ســـایهٔ مـــوت

بندگردان

۳- چون تو با منـی نمـی‌هراسـم　　بـــا آن عصـــای آهنـــین تـــو
بـا قـوت تـو، بـا قـدرت تـو　　تســـــلی دارم، تســـــلی دارم

بندگردان

۴- در برابـــر چشـــم دشـــمنان　　ســـفره‌ای بهـــرم گســـترانیدی
مـرا چـون مـــهمان پذیرفتـه‌ای　　و جـــام مـــرا لبریـــز کـــرده‌ای

بندگردان

۵- آه خداوند شـبان مـن اسـت　　نیکـــویی و رحمـــت همـــهٔ عمـــر
همراه من است همراه مـن اسـت　　آه خداونـــد شـــبان مـــن اســـت

بندگردان

۴۶۳

۱- جلال بر تـو بـاد خـدای پـدر بهـــــر فـــیض عظـــیم تـــو
ما را بخشـیدی، عـادل شـمردی در پنـــــاه خـــون عیســـــی

بندگردان

شــکر ای پــدر، شــکر ای پســر، شــکر بــر تــو ای روح‌القــدس(۲)

۲- سپاس گــوییم بهــر فــیض تــو کـــه بـــر صـــلیب نشـــان دادی
آنقـــدر مـــا را محبـــت نمـــودی کـــــه در راه مـــا جـــان دادی

بندگردان

۳- تمجیدت کنـیم بهـر قـدرتت مـــا را دگرگـــون کـــرده‌ای
تولــدی نــو بــه مــا بخشــیدی بـــا روح در مـــا ســـاکن شـــدی

بندگردان

۴- حمدت سراییم چون تو نیکویی بهــــــر همـــــــه مــــــؤمنین
هــیچ چیــز نیکــو دریــغ نکــردی برکاتـــــــت را بخشـــــــیدی

بندگردان

۴۶۴

در جــلال عبادتــش کنید، جلال و اکرام باد بــر نــام عیسی
جلال و قدرت و برکات، جاریست ز تخت رحمت بهر مؤمنین
جلال دهید سرایید نام عیسی را، ستایید نام مسیح شاه شاهان
در جلال عبادتش کنید، او را که مرد قیام فرمود شاه شاهان

۴۶۵

۱- مُلــک سما، مُلــک سعید   مــحــل تمجــیــدات
عــالــم‌الغــیــب و ناپــدیــد   مــحــل تــسـبــیحات

بندگردان

مــســیــح آنــجــا پــادشــاه اســت (۲)
بر تخت جلال، با تاج جلال، پادشاه ذوالجلال
صاحب جمال، مالک کمال، قــدوس و مــتعال

۲- مُلک سما چه مجید است   مــســکــن نــورانــی
آن زنــدگــی جــدیــد اســت   مســکــن روحــانــی

بندگردان

۳- هــزار هــزار فــرشــتــگان،   هــمه سفــید پــوشند
کــرور کــرور مــقــدســـان،   در مــجدش مدهوشند

بندگردان

۴- مُلــک سما، مُلــک سعید   ســاکنانــش شــادمــان
کـــل مـــلائـــکـــان نــور   قدوس قــدوس خــوانان

بندگردان

۴۶۶

۱- اینجا غم است و محنت، اینجا رنج و مصیبت، در آسمان دردی نیست

بندگردان

ای آن وقـــــــت شـــــــادی   شـــــادی، شـــــادی، شـــــادی

ای آن وقـــــــت شـــــــادی   کـــه دیگـــر مـــوت نخواهـــد بـــود

۲- عیسی منزل می‌دهد، به هرکه او را دوست دارد، مکانی در آسمان

بندگردان

۳- پـس از مـحبان خـود، بـاز جـدا نخواهیم شـد، گر نجات یافتند

بندگردان

۴- بـچه‌هـای کوچک نـیز، عـیسی را داشتند عزیز، در آنجا ساکنند

بندگردان

۵- آنجا تسبیح خواهیم خواند، نزد عیسی خواهیم ماند، تا ابدالاباد

بندگردان

۴۶۷

بـا گناهـانم بـه سـوی تـو آیـم   با قلبی شکسته به سوی تو آیـم

دانم که اینک قلبم را نیک می‌بینی   قلـب شکسـته و گنـاه‌کـار مـرا

بـا گناهـانم بـه سـوی تـو آیـم   با قلبی شکسته به سوی تو آیـم

۴۶۸

۱- (اگر شادمان هستی دست بــزن) (۲) اگر شادمان هستی و غمی نداری

اگر شادمان هستی دست بزن

۲- (اگر شادمان هستی پــا بــکوب) (۲) اگر شادمان هستی و غمی نداری

اگر شادمان هستی پــا بــکوب

۳- (اگر شادمان هستی بشکن بزن) (۲) اگر شادمان هستی و غمی نداری

اگر شادمان هستی بشکن بزن

۴- (اگر شادمان هستی بگو آمین) (۲) اگر شادمان هستی و غمی نداری

اگر شادمان هستی بگو آمین

۵- (اگر شادمان هستی همه با هم) (۲) اگر شادمان هستی و غمی نداری

اگر شادمان هستی همه با هم

۴۶۹

در نام عیسی، در نام عیسی، همیشه پیروزیم

از نــام عیسی، از نام عیسی، شیطان می‌گریزد

کیست که تواند در برابر نام قادرش بایســتد

چونکه در نام اوست که ظفر و پیروزی یافته‌ایم

۴۷۰

۱- چـــون شـــرارت و گنـــاه کـــرده دنیـــا را تبـــاه
زنـــــدگی آدمـــــی گشـــــته بـــی‌نـــور و ســـــیاه

بندگردان

مظهـــر ذات خـــدا تـــرک نمـــود جـــلال خـــود را
در میـــان مردمـــان چـــون انســـانی شـــد عیـــان
بـــار ســـنگین گنـــاه را عیســـی برداشـــته ز مـــا
صـــلح و آشـــتی داده مـــا را بـــا خـــالق مـــا خـــدا

۲- روح او در مـــؤمنین بخشـــد ایمـــان و یقـــین
هـــر خطـــای نهـــان را پـــاک کنـــد از قلـــب مـــا

بندگردان

۳- حمـــد و تســـبیحش کنـــیم فیضـــش را بســـراییم
اوســـت امیـــد ایـــن جهـــان تنهـــا راه آســـمان

بندگردان

۴۷۱

(ساکن است، ساکن است، هللویا، ساکن است در من)۲
شب و روز، من مسرورم گرچـــه تنـــگ بـــود راهـــم
چون روح او ساکن است در من

۴۷۲

۱- بشد روز و اینک شب آید کنـار
کنون آسمان گردد از سـایه تـار

فزاید بـر آن سـایه هـر دم چنـان
که ظـاهر شـود طلعـت اختـران

جهان جملـه آرام و سـاکت شـود
که شب وقـت آسایش جان بـود

۲- در این وقت مرغان و گلها به‌ناز
بخوابنــد در رحمــت کــار ســاز

تــو ای عیســی پــاک روشــن روان
ببخشــای آرامــش خســتگان

بــه نیکوتــرین لــطف وجــود و کرم
ز رحمت بنه پلک چشمم بــه‌هــم

۳- به‌فرما به اطفـال خـوابی عطـا
بــه رویــا ببیننــد روی تــو را

بــه کشــتی نشــینان دریــانورد
بــه مرضـای مسـتغرق بحـر درد

ببخش آن‌چنان کآن سزاوار توست
تسلی و بخشـندگی کـار توسـت

۴- بهر پاس از شب مرا هست امید
فرشـته سرشـتان سـیما سـفید

بــه بـالینم از عــرش ره بســپرند
به‌روی‌اندرم بال و پـر گسـترند

بــه حفظــم بکوشــند تــا بامــداد
که برخیزم از بستر خـویش شـاد

۵- پـدر را خـدایی و فـر و کمـال
پســر را بزرگــی و جــاه و جــلال

تــو ای روح فرخنــده بــی‌همــال
که باشـد تـو را قـوتی بـی‌مثـال

ببخشـا کـه بـا سـادگی بـی‌گنـاه
بیــابم بــه فــیض حضــور تــو راه

۴۷۳

۱- بـه فرمـان تـو ای یـزدان　　بشـد روز و شـب آمـد هـان
سـرود و حمـدت ای جانـان　　گرایـد دل فزایـد جـان
۲- اگرچه این شبی تار اسـت　　کلیسـای تـو بیـدار اسـت
نگـر نـورش پدیـدار اسـت　　همیشـه در پـی کـار اسـت
۳- چو در هر بوم و هر کشـور　　سـحر آیـد بکوبـد در
شـود سـوی خـدا هـر سـر　　ثنـا خـوان و نیـاز آور
۴- ز ما گر خور گریـزان شـد　　بـه دیگـر دره تابـان شـد
زبـان هـر دم هـزاران شـد　　مسـیحا را ثنـا خـوان شـد
۵- خـدایا فـر تـو تنهـا　　بپایـد انـدرین دنیـا
بـود ملـک تـو پابرجـا　　فـزون مهـر تـو در دل‌هـا

۴۷۴

۱- وقف تو این کودک کنیـم　　ای ربّ رحمـان و رحـیم
کـن حفظـش از جرم و گناه　　مـهرش ببخشـا ای کـریم
۲- سالک شود بی‌خوف و بیم　　در شـاهراه مسـتقیم
گـردد عفـاف و راسـتی　　همـواره انـدر وی مقـیم
۳- ما هم که در نـزد تـوییم　　وقف تو این کودک کنیـم
بـا مهر و بـا شکر و سپـاس　　عـهـدت هـمی تازه کنیم
۴- با قلب حق‌جوی و سـلیم　　سـوی خـدا ره بسـپریم
بـا عـزم و جـزم ثـابتی　　ره چـون مسیحیـان رویم

۴۷۵

۱- چون بنــگرم بر صلیبت بینم آن فیض عظیمت
بر رنج‌ها و زخم‌های تو بر پیروزی مهیبت
از فیض تو که جاری شد از خون و جسم تو عیسی
شفادادی از زخم‌هایت این روح سرگردانم را

بندگردان

صلیب تو تخت تو شد تا بر آن نشینی پادشاه
تا آشکار سازی عشقت را بر روی کوه جلجتا
پادشاهان جان می‌گیرند تا سلطان عالم شوند
شاه من جان خود بداد تا سلطان قلبم شود

۲- عاشقانه می‌سرایم چون دانم شاه من تویی
فخرم تویی عشقم تویی عیسی محبوبم تویی
بــرتــر ز هر قدرت تــویی اول تویی آخر تویی
نــور تــاریکی‌هــای مــن عیسی مصلوبم تویی

بندگردان

۴۷۶

خــدا نــگهــدار شــما اســت رحــمتش پــیش روی تــوست
بــرای تــو دعــا خــواهیم کــرد پــس الآن خــداحــافــظ

شام خداوند

زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد و گفت: "بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به‌یادگاری من به‌جا آرید." و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: "این پیاله عهدجدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به‌یادگاری من بکنید."

زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.

پس هرکه بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود.

امّا هر شخص خود را امتحان کند و بدین‌طرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.

زیرا هرکه می‌خورد و می‌نوشد، فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند. از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض‌اند و بسیاری خوابیده‌اند.

(رساله اول قرنتیان ۱۱: ۲۳ – ۳۰)

و چون وقت رسید [عیسی خداوند] با دوازده رسول بنشست. و به ایشان گفت: "اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فِصَح را با شما بخورم. زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود." پس پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و گفت: "این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید. زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوهٔ مَو دیگر نخواهم نوشید."

و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: "این است جسد من که برای شما داده می‌شود، این را به یاد من به‌جا آرید."

و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: "این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود."

(انجیل لوقا ۲۲: ۱۴ – ۲۰)

***

و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: "بگیرید و بخورید که این جسد من است."

و پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت: "این است خون من از عهدجدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود. هر آینه به شما می‌گویم بعد از این، از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم."

و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند.

(انجیل مرقس ۱۴: ۲۲ -۲۶)

اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم و محبّت نداشته باشم، مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده‌ام. و اگر نبوّت داشته باشم و جمیع اسرار و همهٔ علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدّی که کوه‌ها را نقل کنم و محبّت نداشته باشم، هیچ هستم. و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبّت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم. محبّت حلیم و مهربان است؛ محبّت حسد نمی‌برد؛ محبّت کبر و غرور ندارد؛ اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظنّ ندارد؛ از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛ در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد.

محبّت هرگز ساقط نمی‌شود و امّا اگر نبوّت‌ها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبان‌ها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید. زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت می‌نماییم، لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید. زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقّل می‌نمودم. امّا چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم. زیرا که الحال در آینه به‌طور معمّا می‌بینم، لکن آن وقت روبه‌رو؛ الآن جزئی معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم. و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبّت. امّا بزرگ‌تر از این‌ها محبّت است.

(رساله اول قرنتیان ۱۳: ۱ – ۱۳)

مزمور ۲۳

خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتع‌های سبز مرا می‌خواباند. نزد آب‌های راحت مرا رهبری می‌کند. جان مرا برمی‌گرداند و به‌خاطر نام خود به راه‌های عدالت هدایتم می‌نماید. چون در وادی سایهٔ موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی؛ عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد. سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. هر آینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانهٔ خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالآباد.

مزمور ۵۱

ای خدا به‌حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به‌حسب کثرت رأفت خویش گناهانم را محو ساز. مرا از عصیانم به‌کلی شست‌وشو ده و از گناهم مرا طاهر کن. زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. به تو و به تو تنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام، تا در کلام خود مُصّدَق گردی و در داوری خویش مُزکّی شوی.

اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید. اینک به راستیِ در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن

من به من بیاموز. مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم. مرا شست‌وشو کن تا از برف سفیدتر گردم. شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوان‌هایی که کوبیده‌ای به وجد آید. روی خود را از گناهانم بپوشان و همه خطایای مرا محو کن. ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز. مرا از حضور خود میناز، و روح قدوس خود را از من مگیر. شادیِ نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تأیید فرما. آنگاه طریق تو را به خطاکاران تعلیم خواهم داد، و گناه‌کاران به‌سوی تو بازگشت خواهند نمود. مرا از خون‌ها نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا زبانم به عدالت تو ترنّم نماید. خداوندا لب‌هایم را بگشا تا زبانم تسبیح تو را اخبار نماید. زیرا قربانی را دوست نداشتی والا می‌دادم. قربانیِ سوختنی را پسند نکردی. قربانی‌های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد. به رضامندیِ خود بر صهیون احسان فرما و حصارهای اورشلیم را بنا نما. آنگاه از قربانی‌های عدالت و قربانی‌های سوختنیِ تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها بر مذبح تو خواهند گذرانید.

***

لکن خدا محبّت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.

(رساله رومیان ۵: ۸)

واژه‌نامه

الف

ادیم زمین: پوستهٔ زمین

از ثری تا ثریا: از زمین تا آسمان

اصغا: گوش دادن

اعزاز: اکرام، احترام، حرمت

اغصان: شاخه‌ها

التجا: پناه بردن، پناه آوردن

ب

برخِیِ: (برخ+ی) قربانی، فدا

بی‌همال: بی‌نظیر، بی‌همتا،بی‌شریک، بی‌مانند

ت

تعَیّش: خوش‌زیستن، معیشت

ج

جنان: دل، قلب، درون چیزی، باطن

جود: بخشش، عطا

ح

حرمان: نومیدی، سرخوردگی، ناکامی

حصن: قلعه، پناهگاه

حصین: استوار، محکم

حنان: بخشاینده، بسیار مهربان

خ

خواطر: خاطرها

خیل: هواخواه، لشکر، گروه

خلد: بهشت

خلد برین: اشاره به طبقهٔ فوقانی بهشت دارد

د

دادار: دادگر، عادل، آفریننده

دیجور: سیاه و تاریک، تیره و تار

ر

رسل: جمع رسول

س

سریر: اریکه، تخت

سطوت: وقار، ابهت

سعد: خجسته، مبارک

سمک: اعماق زمین

ص

صواب: راستی، درستی، سزاوار

ض

ضمایر: اندرون دل، اندیشه و راز، نیّت

ط

طور سینا: کوه سینا

طیران: پرواز، پرواز کردن، پریدن

طین: خاک

ع

عد: عدد، شمار، به‌شمار آوردن

عندلیب: بلبل

ف

فاقه: فقر و تنگ‌دستی

ق

قماط: قنداق

ل

لایموت: آن‌که هرگز نخواهد مرد

م

ماء: آب

مبرور: عنوانی برای فرد فوت شده، آمرزیده، مرحوم

محیی: زنده کننده، حیات بخش،

مخمر: پوشاننده، سرشته شده

مستغرق: فرو رونده، غوطه‌ور شده، غرق شده

مشکوة : چراغدان

مضمحل: نیست و نابود، متلاشی

مکین: صاحب پایگاه و منزلت

منان: بخشنده، نعمت دهنده

ن

نیران: جهنم، هاویه، آتش‌ها

نیسان: ماه هفتم از ماه‌های سریانی، برابر ماه دوم از فصل بهار (اردیبهشت)

و

وداد: دوستی، محبت، صمیمیت

ودود: بسیار مهربان، بامحبت

ه

هائل: هولناک، ترساننده

هلا: ای، کلمۀ نداست که برای آگاهانیدن به کار می‌رود

هین: کلمه‌ای است که به جهت تاکید گویند، هان، آگاه باش